

تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار معروف بتفسیر خواجه عبدالله انصاری

تالیف رشیدالدین المیدوی (520 هجری)

Tafsir Kashafal asraar wa Uddatulabrar by Rasheeduddin Almeybodi

Rasheedudin Al-Meybodi (520 Hijri)

هو

121

کشف الاسرار و عدة الابرار
ابوالفضل رشیدالدین المیدوی
مشهور به تفسیر
خواجه عبدالله انصاری
به کوشش: زهرا خالونی

<http://www.sufism.ir/MysticalBooks%2892%29.php> (word)

<http://www.sufism.ir/books/download/farsi/meybodi/kashfol-asrar-kamel.pdf>

67- سورة الملك- مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«تَبَارَكَ» بزرگست و بزرگوار و با برکت خداوند در کردگاری و کارسازی الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ او که بدست اوست پادشاهی.

وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (1) و او بر همه چیز تواناست.
الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ او که بیافرید مرگی و زندگانی.
لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا تا بیازماید شما را که کیست از شما نکوکارتر و هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ (2) و اوست که تواند و تاود اما می پوشد و می آمرزد.

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا او که بیافرید هفت آسمان طبق طبق زبر یکدیگر ما تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُتٍ نبینی در آفرینش رحمن چیزی فرو شده تا چیزی درمی باید فَارْجِعِ الْبَصَرَ چشم خویش و نگرستن خویش بآن باز گردان. هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (3) تا خود هیچ شکافی بینی در آسمان یا گشادی؟

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ باز چشم خویش و نگرستن خویش باز آر دیگر باره. يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ با پس آید با تو چشم از نگرستن و عیب جستن «خاسئاً» کم آمده و با پس مانده و هُوَ حَسِيرٌ (4) و او مانده و باز ایستاده.

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ بیاراستیم آسمان پیشین بچراغها وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ آن را چنان کردیم تا بآن شیاطین رانند از در آسمان وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (5) و ساختیم ایشان را عذاب آتش.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَایشان راست که بنگرویدند بخداوند خویش عذاب دوزخ و بُئْسَ الْمَصِيرُ (6) و بد جایگاه که دوزخ است.

إِذَا أُلْقُوا فِيهَا چون ایشان را درافکنند در آتش سَمِعُوا لَهَا شَهيقاً آتش را آوازی شنوند زشت صعب و هِيَ تَقُورُ (7) و آن میجوشد.

تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ خواهد که پاره پاره گردد از خشم. كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ هر گاه که گروهی را در آن افکنند سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا بپرسد ایشان را عذاب سازان دوزخ. أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (8) نیامد بشما هیچ آگاه کننده؟ و ترساننده

قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ گویند: آری آمد بما آگاه کننده‌ای. فَكَذَّبْنَا دروغ زن گرفتیم او را وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ و گفتیم الله هیچ چیز فرو نفرستاد إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ (9) نیستید شما مگر در گمراهی بزرگ.

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ و گویند: اگر ما می‌شنیدیم چنانك زیركان شنوند. أَوْ نَعْقِلُ یا ما در می‌یافتیم چنان که مؤمنان دریابند ما كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (10) ما در دوزخیان نمی‌بودیم.

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ بگناه خویش اقرار کنند. فَسَحَقَا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ (11) دوری باد دوزخیان را. إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ ایشان که می‌ترسند از خداوند خویش نادیده لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ (12) ایشان را آمرزش است و مزد بزرگوار.

وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ نَہان دارید سخن خویش یا آشکارا ببانگ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (13) که خدای داناست بهر چه در دلهاست.

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ نداند او که دل آفرید که در دل چیست یا رهی آفرید که حال او چیست؟ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (14) و اوست باریك دان دوربین آگاه و دانا.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ دَلُولًا اوست که شما را زمین بیافرید فرو دست و فرمانبردار فَاْمَشُوا فِي مَنَاكِبِهَا میروید در کنارهای آن وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ و میخورید از روزی او وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ (15) و برخاست از گور رفتن راست بسوی او.

أَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ ایمن می‌باشید ازو که در آسمان أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ که در زمین فرو برد شما را فَإِذَا هِيَ تَمُورُ (16) آن گاه زمین شما را گرداند.

أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ یا ایمن باشید ازو که در آسمان أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا که فرو گشاید بر شما سنگباران فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ (17) آری بدانید که چون بود آنچه می‌ترسانیدم از آن.

وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دروغزن گرفتند ایشان که پیش از ایشان بودند پیغمبران مرا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (18) چون بود و چون دیدی نشان ناخشنودی من.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ نمی‌بینند و نمی‌نگرند مرغ زیر ایشان صَافَّاتٍ پروا کرده و گسترانیده وَ يَفْبِضْنَ و باز پر فراهم آرند پریدن را مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ نگه نمیدارد آن را چنان مگر رحمن إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ (19) که او بهمه چیز بیناست و دانا.

أَمْنَ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ یا آن کیست که شما را سپاهست يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ که شما را یاری دهد اگر الله یاری ندهد إِنْ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ (20) نیستند ناگرویدگان مگر در فریب.

أَمْنَ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ یا آن کیست که شما را روزی دهد إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ اگر الله روزی خود باز گیرد بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ (21) نیست جز آنکه می‌ستیهند در شوخی و در رمیدن.

أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ او که نگونسار می‌رود بر روی خویش «اهدی» راه راست‌تر است و راست‌تر و تر أَمْنَ يَمْشِي سَوِيًّا یا او که رود راست و بجم عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (22) بر راه راست.

قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ پیغامبر من گوی او آنست که بیافرید شما را پس آنکه نبودید وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ و شما را گوش آفرید و شنوایی و چشم و بینایی و دل قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (23) چون اندك باز آدی و سپاسداری می‌باشید.

قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ بگو او آنست که بیافرید شما را در زمین وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (24) و شما را پیش او خواهند برد.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (25)

و میگویند کی این هنگام رستاخیز که اگر راست می‌گویید؟

قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ بگو دانش آنچه می‌پرسید نزدیک خداست.

و إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (26) و من درین میان آگاه کننده‌ای آشکارا.

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً چو آن را بینند از نزدیک سَبَّحَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بد اندوه و بیم پیدا شود در رویهای ناگرویدگان «و قیل» و گویند ایشان را. هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ (27) این آن روز است و آن کار که آن را در آن گیتی از ما می‌باز خواستید و می‌جستید.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ بَگُو چه بینید إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَ مَنْ مَعِيَ اگر الله مرا بمیراند و هر که با من أَوْ رَحِمَنَا یا ببخشد بر ما فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ؟ آن کیست که بزینهار دارد کافران را از عذاب درد نمای؟

قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّا بَگُو اوست آن رحمن که بگرویدیم باو وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا و پشت باو باز کردیم فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (29) آری آگاه شوید که آن کیست که در گمراهی آشکار است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ بَگُو چه بینید. إِنْ أَصْبَحَ مَأْوُكُمْ غَوْرًا اگر این آب شما هنگامی در زمین فرو شود فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ (30) آن کیست که شما را آب آرد آشکارا بر روی زمین روان و پیدا.

النوبة الثانية

این سورة الملك هزار و سیصد حرف است، سیصد و سی کلمه، سی آیت، و جمله به مکه فرود آمد، باجماع مفسران در مکیات شمردند. و درین سورة هیچ ناسخ و منسوخ نیست.

روی ابو هريرة انّ النَّبِيَّ (ص) قال: «انّ سورة من كتاب الله ما هي الا ثلاثون آية شفعت لرجل فآخرجته يوم القيامة من النار و ادخلته الجنة و هي سورة تبارك».

و قال صلى الله عليه وسلم: «وددت ان تبارك الذي بيده الملك في قلب كل مؤمن».

و روی عن ابن عباس: انّ رجلا من اصحاب النبي (ص) ذهب يضرب خباء له على قبر و هو لا يحسب انه قبر، فسمع انسانا يقرأ تبارك الذي بيده الملك فاتى النبي (ص) فقال: يا رسول الله اتى

ضربت خباء لى على قبر و انا لا اعلم انه قبر، فاذا انسان يقرأ سورة الملك. فقال رسول الله (ص):

«هى المانعة، هى المخيبة تنجيه من عذاب القبر».

في خبر آخر: «هى الواقية من عذاب القبر».

و روی: من قرأها في ليلة فقد اكثر و اطيب.

قوله: «تَبَارَكَ» معناه: تعالى و تعظم و تمجد. و قيل: تفاعل من البركة.

و قيل: معناه انه الثابت الدائم الذى لم يزل و لا يزال. و قيل: تعالى من جميع البركات منه الذي بيده

الملك يؤتیه من يشاء و ينزعه ممن يشاء. و قيل: يريد به النبوة يعز بها من اتبع النبي و يدل بها من

خالفه. وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الانعام و الانتقام «قَدِيرٌ».

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ قال ابن عباس: يريد الموت في الدنيا و الحياة في الآخرة. قال قتادة: اذل الله

ابن آدم بالموت و جعل الدنيا دار حياة و دار فناء، و جعل الآخرة دار جزاء و بقاء و انما قدم الموت

لأنه الى القهر اقرب.

و قيل: قدمه لأنه اقدم، لانّ الاشياء في الابتداء كانت في حكم الموات كالنطفة و التراب و نحوهما ثم

اعترضت عليها الحياة. و قال ابن عباس: خلق الموت على صورة كبش املح لا يمر بشيء و لا يجد

ريحه شيء و لا يطأ على شيء الا و مات و خلق الحياة على صورة فرس انثى و هي التي كان جبرئيل

و الانبياء يركبونها «تمرّ بشيء و لا يجد ريحها شيء الا حيا و هي التي اخذ السامري قبضة من

اثرها فالقى على العجل فحيي.

قوله «لِيَبْلُوَكُمْ» يعنى: ليختبركم فيها بين الحياة الى الموت. أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا اى اسرع في طاعة الله و

اورع عن محارم الله و قيل: ليبلوكم ايكم احسن اخذا من حياته لموته و احسن اهبة في دنياه لأخرفته.

قال النبي (ص) لعبد الله بن عمر «خذ من صحبتك لسقمك، و من شبابك لهرمك، و من فراغك لشغلك،

و من حياتك لمماتك، فانك لا تدري ما اسمك غدا.

و سئل النبي (ص) ائى المؤمنين اكيس؟ قال: «اكثرهم للموت ذكرا و احسنهم له استعدادا

و قيل: يختبرهم اعلاما للملائكة حالهم ليظهر لهم شكرانهم و كفرانهم كيف يكونان عند المحنة في الصبر و عند النعمة في الشكر وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْمُنْتَقِمُ مِنْ اَعْدَائِهِ «الْغَفُورُ» لا و لِيَانِهِ.

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ بَيْنَ كُلِّ سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ عَامٍ وَ غُلَظَ كُلُّ سَمَاءٍ خَمْسَ مِائَةِ عَامٍ. وَ قَوْلُهُ: «طَبَاقًا» جمع طبق، كجبل و جبال و قيل: جمع طبقة، كرحبة و رحاب. و قيل: «طَبَاقًا» مصدر من طابق تقول: طابق بين ثوبيه اذا لبس احدهما فوق الآخر. و هو نصب على المصدر. و قيل: صفة، و قيل: نصب لانه مفعول ثان ما تَرى في خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكِسَائِيَّ مِنْ تَقَوُّتٍ بِتَشْدِيدِ الْوَائِ بِلا الف و هما لغتان كالتَّحَمُّلِ وَ التَّحَامَلِ، وَ التَّظْهَرِ وَ التَّظَاهَرِ، وَ التَّفَاوُتِ وَ التَّقَوُّتِ، بعد ما بين الشَّيْئَيْنِ فِي الصَّحَّةِ وَ فِي مَعْنَاهُ قَوْلَانِ: احدهما «مَا تَرى» يا ابن آدم. فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ يَعْنِي السَّمَاءَ مِنْ تَفَاوُتٍ اِى خَلَلٍ وَ اضْطِرَابٍ وَ تَفَرُّقٍ بَلْ هِيَ مُسْتَقِيمَةٌ مُسْتَوِيَّةٌ لَا يَفُوتُ بَعْضُهَا بَعْضًا لِقَلَّةِ اسْتَوَائِهَا. وَ الْقَوْلُ الثَّانِي أَنَّهُ عَامٌّ فِي جَمِيعِ خَلْقِ الرَّحْمَنِ اِى لَمْ يَفْتِهِ شَيْءٌ ارَادَهُ وَ لَمْ يَخْرُجْ شَيْءٌ عَنْ مُوجِبِ الْحِكْمَةِ. وَ قِيلَ: «الْخَلْقُ» فِي الْآيَةِ مُصَدَّرٌ وَ الْمَعْنَى يَخْلُقُ كُلَّ شَيْءٍ صَغِيرًا وَ كَبِيرًا بِأَمْرٍ وَاحِدٍ لَا تَفَاوُتَ فِي ذَلِكَ وَ هُوَ قَوْلُهُ: «كُنْ» وَ قِيلَ: الرَّؤْيُ فِي الْآيَةِ بِمَعْنَى الْعِلْمِ لِبَعْدِ السَّمَاءِ عَنْ الْإِدْرَاكِ بِحَاسَّةِ الْبَصَرِ قَوْلُهُ: فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرى مِنْ فُطُورٍ اِى شُقُوقٍ وَ صُدُوعٍ.

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ اِى اَعِدِ النَّظَرَ ثَانِيًا كَرَّرْتَنِي اِى مَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ اِى يَرْجِعُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ اِيَّاهَا الْمُخَاطَبُ خَاسِئًا اِى خَاشِعًا صَاحِرًا ذَلِيلًا كَذَلِكَ مِنْ طَلَبِ شَيْئًا فَآخِطَاهُ وَ هُوَ حَسِيرٌ اِى مَعَى كَلِيلٍ لَمْ يَدْرِكْ مَا طَلَبَ اِى اَعْيَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَرى فِي السَّمَاءِ خِلَالَ. رَوَى عَنْ كَعْبٍ قَالَ السَّمَاءُ الدُّنْيَا مَوْجٌ مَكْفُوفٌ وَ الثَّانِيَةُ مَرْمَرَةٌ بَيْضَاءُ وَ الثَّلَاثَةُ حَدِيدٌ، وَ الرَّابِعَةُ صَفْرَاءُ وَ قَالَ نَحَاسٌ: وَ الْخَامِسَةُ فَضَّةٌ، وَ السَّادِسَةُ ذَهَبٌ، وَ السَّابِعَةُ يَاقُوتَةٌ حُمْرَاءُ وَ بَيْنَ السَّابِعَةِ إِلَى الْحَجَبِ بَحَارٌ مِنْ نُورٍ.

وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ اِى بِكَوَاكِبٍ، وَ هِيَ كِبَارُ النُّجُومِ سَمَّيْتَ مَصَابِيحَ لِأَضَاءِهَا. وَ الْمَصَابِيحُ، السَّرَاجُ لِأَضَاءِهَا. وَ جَعَلْنَاهَا اِى بَعْضَهَا.

رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ اِى رَمَى لَهُمْ اِذَا اسْتَمَعُوا إِلَى السَّمَاءِ. قَالَ قَتَادَةُ خَلَقَ اللَّهُ النُّجُومَ لثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ زِينَةً لِلسَّمَاءِ وَ رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَ لِيَهْتَدَى بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ فَمَنْ أَوَّلَهَا عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ فَقَدْ قَالَ رَأْيَهُ وَ أَخْطَأَ حُظَّهُ. قَالَ الضَّحَّاكُ: الْكَوَاكِبُ الَّتِي تَرى لَا يَرْجَمُ بِهَا وَ الَّتِي تَرْجَمُ بِهَا الشَّيَاطِينُ لَا تَرِيهَا النَّاسُ وَ قَالَ أَبُو عَلَى الْكَوَاكِبُ أَنْفُسُهَا لَا تَرْجَمُ لِأَنَّ الْكَوَاكِبَ ثَوَابِتٌ لَا تَزُولُ عَنِ السَّمَاءِ وَ لَا تَفْقَدُ أَمَّا يَنْفَصِلُ عَنْهَا شَهَابٌ يَحْرِقُ. وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ اِى هَيَّأْنَا لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ. عَذَابَ السَّعِيرِ وَ هِيَ النَّارُ الْمَوْقَدَةُ الْمَشْعَلَةُ، وَ يَقَالُ: سَعِرَتِ النَّارُ فَتَسَعَّرَتْ اِذَا قَوِيَّتْهَا وَ قِيلَ السَّعِيرُ بَيْتٌ لِلشَّيَاطِينِ فِي جَهَنَّمَ هُوَ اسْمُهُ.

وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ اِى وَ اَعْتَدْنَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ. عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ بَيْتُ الْمَصِيرِ. اِذَا أُلْقُوا فِيهَا اِى أُلْقِيَ الْكَفَّارُ فِي النَّارِ سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَ هُوَ صَوْتُ فَطِيحٍ مِنْكَرٍ كَشْهيقِ الْحِمَارِ وَ هُوَ أَوَّلُ صَوْتِهِ وَ قَدْ يَسْمَعُ لِلنَّارِ صَوْتَ مِنْكَرٍ اِذَا اشْتَدَّ لَهْبُهَا كَأَنَّهَا تَطْلُبُ الْوَقُودَ. وَ هِيَ تَفُورُ اِى تَرْتَفِعُ بِالْغَلِيَانِ لَشِدَّةِ تَوَقُّدِهَا اِى تَعْلَى بِهِمْ كَعْلَى الْمَرْجُلِ.

تَكَادُ تَمَيِّزُ اِى تَنْقَطِعُ يَنْفَصِلُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ مِنْ شِدَّةِ غِيظِهَا عَلَى الْكَفَّارِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا وَ هُمُ الْمَلَائِكَةُ الْمَوْكَلُونَ بِهَا، أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا يَنْدِرُكُمْ. قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا

رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ (ص): أَنَّهُ قَالَ: اِنَّا «النَّذِيرُ وَ الْمَوْتُ الْمَغِيرُ وَ السَّاعَةُ الْمَوْعِدُ». قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ اِى مِنْ نَبْوَةٍ وَ كِتَابٍ وَ حُكْمٍ فَيَقُولُ الْخَزَنَةُ لَهُمْ. اِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ اِى مَا أَنْتُمْ الْيَوْمَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ، كُنْتُمْ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ هَذَا مِنْ كَلَامِ الْقَوْمِ، اِى وَ قُلْنَا لِلرَّسْلِ: مَا أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ وَ بَعْدَ مِنَ الصَّوَابِ.

وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اِى قَالُوا وَ هُمْ فِي النَّارِ، لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ سَمْعَ مَنْ يَعِى وَ يَتَفَكَّرُ أَوْ نَعْقِلُ عَقْلَ مَنْ يَمَيِّزُ وَ يَنْظُرُ، وَ قِيلَ: لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ الْهُدَى فِي الدُّنْيَا أَوْ نَعْقِلُ مَعَانِيَ كَلَامِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ يَدْعُونَا إِلَيْهِ الرَّسَلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ اِى فِي جَمَلَةِ أَهْلِ النَّارِ.

فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ أَقْرَأُوا بِكَفَرِهِمْ. فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ اِى بَعْدًا لَهُمْ. قَرَأَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ الْكِسَائِيُّ «فَسُحْقًا» بِضَمِّ الْحَاءِ وَ الْبَاقُونَ بِسُكُونِهَا وَ هُمَا لَغَتَانِ، مِثْلُ الرَّعْبِ وَ الرَّعْبِ وَ السَّحْتِ وَ السَّحْتِ. سَحَقًا نَصَبَ عَلَى الْمَصْدَرِ اِى اسْحَقَهُمُ اللَّهُ سَحَقًا، اِى بَاعَدَهُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ مَبَاعِدَةً وَ قِيلَ: السَّحَقُ وَادٌ فِي جَهَنَّمَ.

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ أَى يَخَافُونَهُ و لم يروه و قيل: يخافون الله و يتركون معصيته حيث لا يراهم احد من الناس لَآنَ ذلك اذَلَّ على الاخلاص و ابعد من النفاق. و قيل: يخشون ربهم قبل المصير اليه. لَهُمْ مَغْفِرَةٌ لذنوبهم و أَجْرٌ كَبِيرٌ ثواب جزيل لطاعاتهم.

وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ أَى. أخفوا كلامكم او اعلنوه فهما سواء عند الله إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ قال ابن عباس نزلت في المشركين كانوا ينالون من رسول الله (ص) فيخبره جبرئيل بما قالوا و نالوا منه فقال بعضهم لبعض.

اسرُّوا قولكم كى لا يسمع اله محمد فقال تعالى: قل لهم: أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ. و هذا امر تهديد كما قال: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ».

ثُمَّ قَالَ: أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ أَى الا يعلم السرَّ من خلق السرِّ. الا يعلم ما في الصدور، من خلق الصدور؟ الا يعلم من خلق الاشياء ما في صدور عباده؟ ففى هذه الوجوه من في موضع الرِّفْعِ و هو اسم للخالق و يجوز ان يكون من اسما للمخلوق و يكون في موضع النَّصْبِ و المعنى الا يعلم الله من خلقه. وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ العالم بدقائق الاشياء و بواطنها و يجوز ان يكون العلم من صفة المخلوق، و المعنى: الا يعلم هذا الكافرين من الذى خلقه، الا يعلم الله الذى هو خالقه. وَ هُوَ اللَّطِيفُ الَّذِى الطَّفُّ لهم في تدبيره و احسن اليهم في انعامه. «الْخَبِيرُ» بهم و باعمالهم.

هُوَ الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا لِّئِنَّة سَهْلَةً يَسْهَلُ لَكُمُ السَّلُوكُ فِيهَا.

و قيل: لِيَتَنَبَّهَ بِالْجِبَالِ حَتَّى تَسْتَقَرَّ و لا تزول باهلها، و قيل: جعلها ذلولاً، اى سهلاً سعيكم عليها بحيث لا يمتنع المشى فيها بالحزونة. فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا أَى في جوانبها. و قيل: في فجاجها و اطرافها و قيل: في جبالها. قال الزَّجَّاجُ: و هذا اشبه لَآنَ معناه سهل لكم السَّيْلُ في جبالها فهو ابلغ في الذلل هذا امر اباحه، ذكره على سبيل الامتنان بتسهيله عليهم. وَ كُلُّوا مِنْ رِزْقِهِ أَى مِمَّا هَيَّاهُ لِقُوتِكُمْ و غذائكم ما اذن لكم في تناوله و احلَّه لكم دون ما نهاكم عنه و حرَّمه عليكم.

وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ أَى البعث من قبوركم ثُمَّ خَوْفُ الْكَفَّارِ. فقال: أَمْ أَنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ قَالَ ابن عباس اى عذاب من السماء ان عصيتموه اَنْ يَخْشِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ يَعْنِى: ان يغور بكم في الارض فَإِذَا هِيَ أَى الارض.

«تمور» اى تتحرك و تدور. و ذلك اَنَّ اللَّهَ يَحْرُكُ الْأَرْضَ عِنْدَ الْخَسْفِ بِهِمْ حَتَّى يَلْقِيَهُمْ إِلَى اسْفَلِ و الارض تعلو عليهم و تمور فوقهم، تقول: مار يَمُورُ اذا جاء و ذهب.

أَمْ أَنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ اَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا أَى ريحا ذات حجارة. و قيل الحاصب: مطر فيه حصباء كما فعل باصحاب لوط و قيل: سحاب فيه حجارة، و الحاصب و الحصباء واحد. «فَسَتَّعْلَمُونَ» فى الآخرة و عند الموت «كَيْفَ نَذِيرٍ» ى، اى اُنذاري اذا عاينتم العذاب. و قيل: فَسَتَّعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ ى اى رسولى. قال ابن عباس: ستعلمون اَنْ محمدا كان لكم نذيرا.

وَ لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَعْنِى: كَفَّارِ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ. فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ى، اى انكاري. اذا اهلكتم اثبت بعض القراء الباء في هذا الحروف و اخواتها على الاصل و حذفها بعضهم على الخط.

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ يَصْفِنَ اجْنَحَتْهُنَّ اذا طرن في الهواء، اى يبسطن كالحداء و النَّسْر. «وَ يَقْبِضْنَ» يعنى اجنحتهن يضربن بها جنوبهن كالحمام.

و قيل: يصفن احيانا و يقبضن احيانا. و قيل في الهواء طيور لا يقعن بالارض ابدا طعامها النمل و البعوض اذا طرن في الهواء بضن على اذنانهم و اجنحتهم. حكاه ابن هيصم «مَا يُمَسِّكُهُنَّ» في الجوّ «إِلَّا الرَّحْمَنُ» بقدرته انه جلَّ جلاله عَمَّتْ رَحْمَتُهُ الْخَلِيقَةَ كُلَّهَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ عالم بمصلحة كلِّ شيء. يَبِّينَ لَهُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ مَا يَدُلُّهُمْ عَلَى تَوْحِيدِهِ مِنْ تَسْخِيرِ الطَّيْرِ فِي جَوْ السَّمَاءِ.

أَمَّنْ هَذَا الَّذِى هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ اِعْوَانُ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ و يدفعون عنكم عذاب الله فامنتم عذابه بسببه، و قيل: معناه هل شيء من اصنامكم يدفع عنكم عذاب الله. إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ اى ما الكافرون الا مغترِّون بغرور الشَّيْطَانِ غير متمسكين بحجَّة و برهان.

أَمَّنْ هَذَا الَّذِى يَرْزُقُكُمْ يَطْعَمُكُمْ و يسقيكم و يعطيكم منافع الدنيا.

إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ يَعْنِى: ان امسك الله المطر او مسك جميع اسباب الرِّزْقِ، و قيل معناه: من الذى يوسِّع عليكم نعمكم ان ضيق عليكم فيعاقبكم بالجذب و القحط «بَلْ لُجُؤًا» اى تمادوا. «فِي غُتٍّ» اى استكبار

عن الحقّ و عن الدّاعى اليه «و نُفُور» عن قبول الحقّ فيفرون منه ثمّ ضرب مثلاً فقال: أ فَمَنْ يَمْشِي مُكَبِّاً عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيّاً عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ معناه: أ فمن يمشى مطرقاً لا يلتفت الى الطريق و اختلافها ارشد ام الذى يرفع رأسه ينظر الى الجأدة و هذا مثل ضربه الله للكافر و المؤمن، فالكافر يَمْشِي مُكَبِّاً عَلَى وَجْهِهِ رَاكِباً رَأْسَهُ فِي الضَّلَالَةِ و الجهالة اعمى العين و القلب لا يبصر يمينا و شمالاً.

قال قتادة اكبّ على المعاصى في الدنيا فحشره الله على وجهه يوم القيامة و ذلك قوله تعالى وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ و المؤمن يمشى سويّاً معتدلاً يبصر الطريق و هو على صراطٍ مُسْتَقِيمٍ دين قيم و هو الاسلام، قيل: نزلت في عمار بن ياسر و ابي جهل و قوله: مُكَبِّاً عَلَى وَجْهِهِ فعل غريب لأنّ اكثر اللّغة في التّعدي و اللزوم ان يكون افعلة فعل و هذا على ضده يقال: كبيت فلانا على وجهه فاكبّ. قال الله تعالى: فَكُتِبَتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ و قال النبي (ص): «و هل يكبّ الناس على مناخرهم في النار الا حصايد السنتهم»

و نظيره في الكلام قولهم قشعت الرّيح السحاب فاقشع. قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ اى خلقكم. ابتداء و جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ و الأبصارَ و الْأَفْئِدَةَ خصّ هذه الثلاثة بالذكر لأنّ العلوم و المعارف بها تحصل قليلاً ما تشكرون اى تشكرون شكراً قليلاً و ما زيادة، و قيل: اقلكم الذى يشكر لله سبحانه.

قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ خلقكم فيها صغاراً. و إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ اى الى الله تجمعون و تساقون يوم البعث فيجزىكم باعمالكم بين لهم الآيات التى تدلهم عليه و توصلهم الى معرفته. وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ اى ما وعد و امن الخسف و الحاصب و قيل: البعث و النشور. اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ في هذا الوعد.

قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ علم القيامة و علم نزول العذاب عند الله، لم يطلع عليه بشر. و إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ، اى رسول مخوّف ابين لكم وحى الله الى و لا اعلم وقت الحشر. فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً اى عاينوا عذاب الله قريباً كقوله: وَ أَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ. و الزلّفة: القربة و كذلك الزلّفى. سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا اى ساء اصحاب الوجوه ما عاينوا من العذاب فذكر الوجوه و اراد اصحابها يقال: سوءته فسيء اى حزنه فحزن، كما تقول: سررتة فسرّ، و قيل: معناه اسودّت و علتها الكابة و القترّة و المعنى: قبحت وجوههم بالسّواد و هذا في القيامة، و قيل: كان يوم بدن نظيره قوله: تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ كَأَنَّمَا أَغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قُطْعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا و تَرَاهُمْ ذُلَّةً و جوه عليها غبرة ترهقها قترّة. «و قيل» اى قال الخزنة لهم: «هذا» العذاب الذى كنتم به تدعون اى هذا الذى كنتم من اجله تدعون الأباطيل و تقولون: «لا بعث و لا نشر» و قرأ يعقوب: «تدعون» بالتخفيف، و المعنى: هذا الذى كنتم به تستعجلون و تدعون الله بقولكم: اللهم ان كان هذا هو الحقّ من عندك فامطر علينا حجارة من السماء، و قيل: تدعون تقتلون من الدّعاء، يقال: دعا و ادّعا بمعنى واحد، و قيل: معنى الآية: فلما راوا الوعد بالحشر و النّشر و سوء العذاب حقّاً.

و راوا النبي (ص) شافعاً لامّته مخلصاً لهم من التّبعات على ما ذكره الله و وعد به سيئت وجوههم. قوله: قُلْ أَرَأَيْتُمْ اى قل يا محمد لمشركى مكة الذين يتمنون هلاكك أَرَأَيْتُمْ اِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «أَوْ رَحِمَنَا» فابقينا و آخر آجالنا «فَمَنْ يُجِيرُ» كم مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ من يمنعكم من بأسه و اى نفع لكم في هلاكنا، و هذا جواب لقولهم نتربص به ريب المنون و ان امر محمد لا يتمّ و لا يبقى، و قيل: معناه لا تتمنوا موتى فأنه لا ينفعكم و تمنوا ما يجيركم من عذاب الله فإنّ ذلك انفع لكم، و قيل: معناه نحن مع ايماننا خائفون ان يهلكنا بذنوبنا لأنّ حكمه نافذ فينا فمن يمنعكم من عذابه و انتم كافرون. قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ الَّذِي نَعْبُدُهُ أَمَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَوَضَّاعاً لِيهِ امُورُنَا فَسْتَعْلَمُونَ غدا مَنْ هُوَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ حين لا ينفعكم العلم شيئاً.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ اِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا اى غائراً ذاهباً في الارض لا تناله الا يدي و الدّلاء. قال: الكلبي و مقاتل يعنى. ماء زمزم. فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ ظاهر جار تراه العين و تناله الدّلاء ذكرهم عظيم نعمته عليهم باظهار المياه لهم على وجه الارض و انه لو جعلها غائرة لم يمكنهم التّوصل اليها و لكان فيه هلاكهم و الله اعلم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سماع اسم الله يوجب الهيبة، و الهيبة تتضمن الفناء و الغيبة. سلطانیست این کلمه، چون نقاب ملکی بگشاید و جلال کبریا و پیدا گردد، بر هر چه افتد دمار از وی برآرد و رقم نیستی برو کشند. شنونده این کلمت از هیبت این کلمت چنان از خود فانی شود که مرورا هیچ خیال نماند و از هر نشان که دهند از آن نشان نهان شود.

محوت اسمی و رسم جسمی و غبت عنی و دمت انتا
و فی فنای فی فنای و فی ورائی وجدت انتا

باز بسماع نام رحمن و رحیم از مضیق دهشت بصحراء انس افتد، و فناء وی بصفت بقا بدل گردد. اینست سنت خداوند عزّ کبریا و تقدست اسماء. هیبت الهیّت بنماید که موجب دهشت است، و حیرت باز مرهم نهد بصفت لطف و رحمت. الله اشارت است بجلال و عزّت الوهیت، رحمن رحیم اشارتست بکمال لطف و رحمت. هر کرا تاج دولت دین بر فرق نهاند منشور عزّ او از حضرت این نام نویسند، و هر کرا داغ شقاوت بر جان نهاند، رقم خذلان او از حضرت این نام کشند. دار و گیر گشاد و بند نواخت و سیاست عزّ و مذلت همه نتیجه قهر و لطف اوست، کونین و عالمین همه ملک و ملک اوست. اینست که ربّ العالمین گفت: تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ملك هژده هزار عالم بید اوست، سر همه سروران در قبضه تقدیر اوست، گردن همه گردن افرازان در ربقه تسخیر اوست، ناصیه همه جباران منقاد قهر جبروت اوست. در خبر میآید که: انا الملك قلوب الملوك، و نواصیهم بیدی اقلبها كيف اشاء

ملك منم، پادشاه بر پادشاهان منم، اعزاز و اذلال بندگان در ید منست، دلهای عالمیان در قبضه منست چنان که خواهم میگردانم و اسرار ایشان بر حسب مراد خود میرانم. خواهم بخوانم و بخندانم، خواهم برانم و بگریانم. ای شما که عالمیاناید، سینه بسبب ملوک مشغول مدارید و دل درویشان مبندید، دل در دین ما بندید توکل بر کرم ما کنید، روی بدرگاه طاعت ما آرید، دین پرست باشید تا دنیا شما را تبع شود. خدمت ملك الملوك کنید، تا ملوك جهان شما را خدمت کنند.

خدمت او کن مگر شاهان ترا خدمت چاکر اوباش تا سلطان ترا گردد غلام.
کنند

ملك انسانیت جداست، و ملك دلها جدا، و ملك جانها جدا. انسانیت ملك در دنیا راند و دل ملك در آخرت راند، و جان ملك در عالم حقیقت راند. ملك انسانیت اینست که: أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ ملك دل اینست که: يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ وَ ملك جان اینست که: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ آن عزیز راه گوید: فردا که علم کبریای او بقیامت برآید که: لِمَنِ الْمُلْكُ؟ من از گوشه دل خویش بدستوری او دری برگشایم و دردی از دردهای او بیرون دهم، تا گرد قیامت برآید و گوید: لِمَنِ الْمُلْكُ؟ اگر معترضی براه برآید، گویم: او که چون ما ضعفا و مساکین دارد، میگوید: «لِمَنِ الْمُلْكُ؟» ما که چون او ملکی جباری داریم چرا نگوئیم: «لِمَنِ الْمُلْكُ؟» اگر او را چون ما بندگانست، ما را چون او خداوند است، کسی را که در حرم قرآن بار داده باشند، تا زمانی این خلعت پوشد که: «إِنَّ عِبَادِي لَأَنسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» و زمانی این تشریف یابد که: «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» و زمانی این شربت کشد که «و سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ» این چنین کسی را چرا نرسد که بر حدثان خواجگی کند و بامداد و شبانگاه گوید: «لِمَنِ الْمُلْكُ؟»

جز خداوند مفرمای که خوانند مرا سزد این نام کسی را که غلام تو بود
بگسلانم کمر گردون از قوت خویش چون بطرف کمرم نقش ز نام تو بود.

68- سورة القلم- مکیه

النوبه الاولی

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند جهاندار دشمن پرور ببخشاینده، دوست بخشای بمهربانی.

ن وَالْقَلَمِ بدوات و قلم و مَا يَسْطُرُونَ (1) و بآنچه آسمانیان و زمینیان نویسند.
مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (2) تو با آن نیکویی که از خداوند تو است با تو، دیوانه نیستی.
وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (3) و تراست مزدی ناکاست هرگز.
وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (4) و تو بر خویی بزرگواری.
فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ (5) آری تو بینی و ایشان بینند.
بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ (6) که دیوانه و فتنه رسیده از شما کیست.
إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ خَدَاوند تو است که او داناست. بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ بهر که گم شده از راه او. وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْذِبِينَ (7) و او داناست بایشان که راه یافتگان اند بحق.
فَلَا تَطْعِ الْمُكَذِبِينَ (8) نگر دروغ زن گران را فرمان نبری.
وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (9) دوست میدارند که تو فرا ایشان گرایی بجیزی، تا فرا تو گرایند.
وَ لَا تَطْعِ فَرْمَانِ مَبْرٍ كُلِّ حَلَّافٍ ازین هر سوگند دروغ خواره مَهِينَ (10) خوار فرا داشته‌ای.
هَمَّازِ مردم نکوهی مَشَاءِ بَنِمِيمِ (11) سخن چینی.
مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ از نیکی باز داری. مُعْتَدٍ گزاف‌کاری، گزاف‌گویی، ناسازگاری أَثِيمِ (12) پلیدگاری.
عُتْلُ درشت خویی. بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمِ (13) با آن همه نادرست اصلی بدنامی.
أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِيْنٍ (14) از بهر آنکه کسی با مال بود و پسران.
إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا چون سخن ما برو خوانند قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (15) گوید: که این افسانه پیشینیان است.

سَنَسِيْمُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ (16) آری فردا او را نشانی کنیم بر روی.
إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بِيَازِ مَوْدِمِ ما ایشان را کَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ چنان که بیازمودیم خداوندان آن بستان را إِذْ أَقْسَمُوا أَنْ كِه كه سوگند خوردند همگان لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ (17) که آن میوه خرما و انگور ببرند و با زرع بهم کنند سحرگاهان نَزْدِيْكَ بام.
وَ لَا يَسْتَنْتُونَ (18) و نگفتند که: اگر خدای خواهد!
فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ گرد آن بستان ایشان گشت شب گردنده‌ای و بآن رسید رسنده‌ای از عذاب خداوند تو، وَ هُمْ نَائِمُونَ (19) و ایشان در خواب.
فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (20) آن بستان زمینی گشت چون شب سیاه درو نه نبات نه آب.
فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ (21) یکدیگر را آواز دادند نَزْدِيْكَ بام.
أَنْ اَعْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ خِزِيدٍ از خواب، بامداد کنید بر حرث خویش، إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ (22) اگر می‌چیدن خواهید.

فَانْطَفَؤْا وَ هُمْ يَخَافُونَ (23) با هم راز میکردند در راه و میگفتند: أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ (24) میکوشید که هیچ درویش امروز بر شما در آن بستان در نیاید.
وَ عَدُّوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ (25) بامداد کردند بر آهنگ بد، چون نَزْدِيْكَ بستان آمدند و درویش ندیدند گفتند: که: دست یافتیم!

فَلَمَّا رَأَوْهَا چون آن بستان را دیدند. قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ (26) گفتند: ما راه گم کردیم.
بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (27)، بلکه از نعمت بی بهره ماندیم.
قَالَ أَوْسَطُهُمْ. بهینه برادران ایشان گفت: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ نَمِيْ-گفتم شما را لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ (28) چرا خدای را پاك نشناسید، ؟

قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا گفتند: خداوند ما پاکست از ستمکاری إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (29) ما ستمکارانیم.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ (30) روی فرا یکدیگر کردند بسرزنش کردن.
قَالُوا يَا وَيْلَنَا كُفْتُنا: أَى وىل و درد زدى بر ما إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (31) ما فرمانبردارى بگذاشتيم و از اندازه خود در گذشتيم.

عَسَى رَبُّنا أَنْ يُبَدِّلَنا خَيْرًا مِنْها اميد داريم كه مگر الله ما را بدل دهد به از آن إِنَّا إِلَى رَبِّنا رَاغِبُونَ (32) ما بنياز و حاجت خواست با خداوند خود ميگرديم.
كَذَلِكَ الْعَذَابُ چنين بود عذاب. وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ و عذاب آخرت مه است او را كه در رستاخيز عذاب كنند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (33) اگر مردمان دانندى.
إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ پرهيزگاران را از شرك عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ (34) بنزديك خداوند ايشان بهشتهاى با ناز و زيبست.

أَفَتَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (35) ما مسلمانان را چون كافران كنيم؟
ما لَكُمْ چه رسيد شما را؟ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (36) اين چيست كه مىگويد و چه حكم است كه ميكنيد؟
أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (37) يا شما را نامه‌اى است از آسمان كه اندرو همى خوانيد.
إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ (38) كه هست شما را در آن نامه آنچه حكم كنيد.
أَمْ لَكُمْ آيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ يا شما را سوگند انست و پيمان بر ما بوجوب رسيده إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قيامت إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ (39) كه شما راست آنچه شما حكم كنيد.
سَلِّمُوا بِهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ پرس ايشان را تا كيست از ايشان كه بدرست كردن آن سوگند ميانجى است؟
أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ يا ايشان انبازان دارند با من، يا انبازان ميدانند مرا فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ گوى ايشان را تا انبازان خود بيارند و باز نمايند. إِنَّ كَانُوا صَادِقِينَ (41) اگر مى‌راست گويند.
يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ آن روز كه پرده بر كشد از ساق. وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ و خلق را با سجود خوانند فَلَا يَسْتَطِيعُونَ (42) ناگرويدگان نتوانند كه سجود كنند.

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ فرو شده چشمهاى ايشان از بيم تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ بر رويهاى ايشان نشسته خوارى بيم و نوميدى وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ و چون ايشان را با سجود خواند و ايشان با سلامت بودند و پشتها نرم اجابت نکردند.

فَقَرَنِي وَ مَنْ يُكْذِبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ با من گذار او را كه دروغ مى‌شمرد اين سخن سَنَسَنَدُ رَجُلَهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (44) آرى فرا گيريم ايشان را پاره پاره از آنجا كه ندانند.

وَ أَمْلِي لَهُمْ و درنگ دهم ايشان را إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (45) كه ساز من در واخ است و كار بردبارى بر من فراخ و از فردا بيم نه.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا يا بر رسانيدن اين پيغام از ايشان مزد ميخواهى فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (46) تا ايشان را اوام افتاد از بهر تو كه گران بار گشتند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ (47) يا بنزديك ايشان است علم غيب تا ايشان مى‌نويسند.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ شكيبا باش حكم خداوند خویش را وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ و چون مرد ماهى مباح. إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ آن گه كه ما را خواند و او پر غم و اندهگن.
لَوْ لَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ اگر نه آن بودى كه دريافت او را نعمت نيك خدايى از خداوند او لَنْبَذَ بِالْعَرَاءِ خداوند او او را از شكم ماهى بهامون رستاخيز افكندى روز رستاخيز وَ هُوَ مَذْمُومٌ (49) و ملامت برو بود.

فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ بر كشيده او را خداوند او و گزين او تازه كرد فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (50) و او را از شايستگان شايسته‌اى كرد.

وَ إِنَّ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا نَزْدِيكَ باشيد و كام يابيد كه ناگرويدگان لَيُزْلِقُنَّكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ ترا بچشم بزمين آرندى كه قرآن شنوند از تو وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (51) و مى‌گويند رسول را كه او ديوانه است.

وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (52) و نيست او مگر آواى جهانيان و شرف دو گيتى.

النوبة الثانية

این سوره هزار و دویست و پنجاه و شش حرف و سیصد کلمت، پنجاه و دو آیت جمله به مکه فرو آمد، بقول بیشترین مفسران. ابن عباس و قتاده گفتند: از اول سوره تا سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ به مکه فرو آمد و از اینجا تا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ به مدینه فرو آمد. و از اینجا تا فَهَمْ يَكْتُوبُونَ به مکه فرو آمد، و از اینجا تا فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ به مدینه فرو آمد و از اینجا تا بآخر سوره به مکه فرو آمد. در این سوره دو آیت منسوخ است: فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبْ بِهِذَا الْحَدِيثِ این قدر از آیت منسوخ است بآیت سیف. و باقی آیت محکم. و آیت دیگر فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ معنی صبر اندرین آیت منسوخ است بآیت سیف.

و عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة ن و القلم اعطاه الله عزّ و جلّ ثواب الذين حسن الله اخلاقهم».

قوله تعالى: ن وَ الْقَلَمُ قال اهل التفسير «ن» هو الحوت الذى عليه الارض و هو قول مجاهد و مقاتل و السدى و الكلبي. و قال ابن عباس: اول ما خلق الله القلم فجرى بما هو كائن الى يوم القيامة، ثم رفع بخار الماء الى يوم القيامة فخلق منه السموات، ثم خلق النون فبسط الارض على ظهره فتحرك النون فمادت الارض فاثبتت بالجبال فانّ الجبال لتفخر على الارض ثم قرأ ابن عباس ن وَ الْقَلَمُ وَ مَا يَسْطُرُونَ. و قيل: الحوت على البحر و البحر على متن الريح و الريح على القدرة.

قال كعب الاحبار: اسم الحوت لويثا، قال: و انّ ابليس تغلغل الى الحوت الذى على ظهره الارض فوسوس اليه فقال له: أ تدري ما على ظهرك يالويثا من الامم و الدواب و الشجر و الجبال لو نفضتهم القيتهم عن ظهرك؟ فهم لويثا ان يفعل ذلك. فبعث الله دابة فدخلت.

منخره فوصلت الى دماغه فعجّ الحوت الى الله منها، فاذن لها فخرجت. قال كعب فو الله الذى نفسى بيده انه لينظر اليها و تنتظر اليه ان هم بشيء من ذلك عادة كما كانت. و قال الحسن و قتاده و الضحاك: النون الدواة و هي اليق بالقلم. يقال: انّ اصحاب البحر يستخرجون من بعض الحيتان شيئا اسود كالنفس او اشدّ سوادا منه يكتبون به فيكون النون و هو الحوت عبارة عن الدواة يقويه ما

روى عن النبي (ص) انه قال: اول شيء خلقه الله القلم ثم خلق النون و هي الدواة ثم قال له: اكتب ما هو كائن الى يوم القيامة ثم ختم علم القلم فلم ينطق و لا ينطلق الى يوم القيامة.

و في رواية عكرمة عن ابن عباس قال: «الر» و «حم» و «ن» حروف الرحمن تبارك و تعالى مقطعة. و قال معاوية بن قرّة هو لوح من نور و رفعه الى النبي (ص) و قيل: هو قسم اقسم الله تعالى بنصرته للمؤمنين اعتبارا بقوله و كان حقّا علينا نصر المؤمنين، و قيل: هو اسم للسورة كاخواتها و قيل: اسم نهر في الجنة. و اما «القلم» فهو القلم الذى كتب الله به الذكر و هو قلم من نور طوله ما بين السماء و الارض. و يقال: لما خلق الله القلم و هو اول ما خلقه، نظر اليه فانشقّ، فقال: يا ربّ بما اجرى؟ قال: بما هو كائن الى يوم القيامة. فجرى على اللوح المحفوظ كما اجراه الله سبحانه. و قال عطا سألت الوليد بن عباد بن الصّامت كيف كان وصيّة ابيك حين حضره الموت؟ قال: دعاني فقال: اى بنى اتق الله، و اعلم انك لن تتقى الله، و لن تبلغ حتى تؤمن بالله وحده و القدر خيره و شرّه. اني سمعت رسول الله (ص) يقول: انّ اول ما خلق الله القلم. فقال له: اكتب.

فقال: يا ربّ و ما اكتب؟ قال: اكتب القدر. قال: فجرى القلم في تلك الساعة بما هو كائن الى الابد. و قيل: اراد بالقلم الخطّ و الكتابة من الله تعالى على عباده بتعليمه اياهم الخطّ و الكتابة كما قال تعالى: عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. و قيل: القلم الطلسم الاكبر. و قيل: الاقلام مطايا الفطن و رسل الكرام. و قيل: البيان اثنان: بيان لسان و بيان بنان، و من فضل بيان البنان ان ما تثبته الاقلام باق على الايام و بيان اللسان تدرسه الاعوام. و قال بعض الحكماء: قوام امور الدين و الدنيا بشيئين: القلم و السيف. السيف تحت القلم. لو لا القلم ما قام دين و لا صلح عيش.

وَ مَا يَسْطُرُونَ اى يكتبون اقسم بما يكتبه اهل السماء و اهل الارض من كتابه و كلامه و دينه كقوله: «وَ كِتَابٍ مَّسْطُورٍ» و قيل: ما تكتبه الملائكة الحفظة من اعمال بنى آدم.

ما اُنْتُ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ هذا جواب القسم، و هو في موضع قول القائل: ما انت بحمد ربك بمجنون. و قيل: معناه انك لا تكون مجنوناً و قد انعم الله سبحانه عليك بالنبوة و الحكمة. اين جواب مشركان مکه است كه رسول خدا را ديوانه گفتند. و ذلك في قوله: «يَا أَيُّهَا الَّذِي نَزَّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» ربّ

العالمين گفت: تو با آن نعمت و کرامت و تخاصیص نبوت و حکمت که الله با تو کرده دیوانه نیستی. و قيل: معناه انتفى عنك الجنون بنعمة ربك. و قيل: الباء للقسمة.

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ اى غير منقوص و لا مقطوع بصبرك على افترائهم عليك. و قيل: و ان لك لاجرا على تبليغ الرسالة و تحمّل المشاق غير محسوب.

يقال: اجر النبي مثل اجر الامّة قاطبة غير منقوص.

وَإِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ. قال ابن عباس و مجاهد: اى على دين عظيم لا دين احبّ الىّ و لا ارضى عندى منه و هو دين الاسلام. و قال الحسن: على ادب القرآن، اى انك لعلى الخلق الذى نزل به القرآن، سئلت عائشة رضي الله عنها عن خلق رسول الله (ص). فقالت: كان خلقه القرآن. قال قتادة: و هو ما كان يأتمر به من امر الله و ينتهى عنه من نهى الله و المعنى: انك على الخلق الذى امرك الله به في القرآن. و قيل: معناه كان خلقه يوافق القرآن.

رسول خدا (ص) امر و نهى قرآن را چنان پيش رفتی و نگه داشتی بخوش طبعی که گویی خلق وى و طبع وى خود آن بود. و قيل: سمى الله خلقه عظيما لانه امتثل تأديب الله اياه بقوله: «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ» الآية، و جملة ذلك ان الله تعالى جمع فيه كلّ خلق محمود لانه تعالى ذكره ذكر الانبياء في سورة الانعام. ثم اثنى عليهم فقال عزّ و جلّ: أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ ثُمَّ امر محمدا (ص) باتباع هدايم، فقال: فَبَهْدَاهُمْ أَقْتَدِهِ وَ كان لكلّ واحد منقبة مدح بها و كان مخصوصا بها فخصّ نوح بالشكر، و ابراهيم بالخلة، و موسى بالاخلاص، و اسماعيل بصدق الوعد، و يعقوب و ايوب بالصبر، و داود بالاعتذار، و سليمان و عيسى، بالتواضع. فلما امره الله تعالى بالاقتداء بهم، اقتدى بهم فاجتمع له ما تفرّق في غيره و حاز مكارم الاخلاق باسرها و لهذا

قال صلى الله عليه و سلّم: «انّ الله بعثنى لتمام مكارم الاخلاق و تمام محاسن الافعال».

و عن البراء بن عازب قال: كان رسول الله (ص) احسن الناس وجهها، و احسنهم خلقا ليس بالطويل الباین و لا بالقصير. و عن انس بن مالك قال: خدمت رسول الله (ص) عشر سنين فما قال لى افّ قطّ و ما قال لى لشيء صنعته لم صنعته، و لا لشيء تركته لم تركته، و كان رسول الله من احسن الناس خلقا و لا مسست خزا قطّ، و لا حريرا، و لا شيئا كان الين من كفّ رسول الله (ص) و لا شممت مسكا و لا عطرا كان اطيب من عرق رسول الله (ص).

و عن عبد الله بن عمر قال: انّ رسول الله (ص) لم يكن فاحشا و لا متفحشا و كان يقول خياركم احاسنكم اخلاقا.

و عن انس ان امرأة عرضت لرسول الله (ص) في طريق من طرق المدينة فقالت: يا رسول الله انّ لى اليك حاجة. فقال: «يا امّ فلان اجلسى في اى سكك المدينة شئت اجلس اليك. قال: ففعلت، فقعد اليها رسول الله (ص) حتّى قضى حاجتها

و قال انس: كانت الامّة من اماء اهل المدينة لتأخذ بيد رسول الله (ص) فتنتلق به حيث شاءت. و عن ابي الدرداء عن النبي (ص) قال: «انّ اثقل شيء يوضع في ميزان المؤمن يوم القيامة خلق حسن و انّ الله يبيغض الفاحش البذئ.

و عن ابي هريرة قال: قال النبي (ص) لاصحابه: «أ تدرّون ما اكثر ما يدخل الناس النار؟». قالوا الله و رسوله اعلم. قال: «فانّ اكثر ما يدخل الناس النار الأجوفان: الفرج و الفم. أ تدرّون ما اكثر ما يدخل الناس الجنة؟» قالوا الله و رسوله اعلم. قال: «فانّ اكثر ما يدخل الناس الجنة: تقوى الله و حسن الخلق».

عن عائشة (رض) قالت: سمعت رسول الله (ص) يقول: «انّ المؤمن ليدرك بحسن خلقه درجة قائم اللّيل و صائم النهار.

و عن ابي هريرة قال: قال رسول الله (ص): «احبكم الى الله احسنكم اخلاقا، الموطؤون اكنافا. الذين يألفون و يؤلفون. و ابغضكم الى الله المشاؤون بالنميمة المفرقون بين الاخوان الملتمسون للبراء العثرات».

روى عن علىّ بن موسى الرضا عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علىّ عن ابيه علىّ بن الحسين عن ابيه علىّ بن علىّ عن ابيه علىّ بن ابى طالب سلام الله عليهم. قال:

قال رسول الله (ص): «عليكم بحسن الخلق فإن حسن الخلق في الجنة لا محالة، و إياكم و سوء الخلق فإن سوء الخلق في النار لا محالة».

قوله: فَسْتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ: فسترى يا محمد و يرون يعنى: اهل مكة اذا نزل بهم العذاب ببدر. و قيل: في القيامة و كان النبي (ص) عالما بذلك و لكنه ذكر على معنى يجتمع مع علمهم بانك لست بمجنون و لا مفتون.

و قوله: بِأَيْكُمْ الْمُفْتُونُ معناه بآيكم المجنون. فالمفتون مفعول بمعنى المصدر كما يقال: ما بفلان معقول و مجلود، اى عقل و جلادة. و هذا معنى قول الضحاك و رواية العوفى عن ابن عباس، و قيل: الباء بمعنى في و مجازه. فَسْتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ في اى الفريقين المجنون في فريقك ام في فريقهم؟ و قيل: الباء بمعنى مع و المفتون الشيطان و المعنى: مع ابيكم الشيطان؟ أ مع المؤمنين ام مع الكفار؟ و هذا معنى قول مجاهد. و قيل: الباء فيه زائدة و المعنى: ابيكم المفتون، اى المجنون الذى فتن بالجنون و هذا قول قتادة. و اتفقوا على ان المفتون هاهنا المجنون.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ بِمَنْ زَاغَ عَنْ دِينِهِ وَ طَرِيقَهُ وَ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكُمْ وَ مِنْهُمْ بِالْمُهْتَدِينَ الى دينه.

فَلَا تُطْعِ الْمُكَذِّبِينَ لك يا محمد و هم المستهزون، الذين ذكروا في سورة الحجر، اى فيما يدعونك الى متابعة اديانهم. و النبي (ص) لم يكن يطيعهم و لكن ذلك امر باستدامة ترك طاعتهم و الاستزادة فيه. وَدُّوا لَوْ تَذَّهَبُ فَيَذْهَبُونَ داهن و ادهن: واحد، و اصل المداهنة المداجاة.

و المعنى ودوا لو توافق معهم و تترك مناصحتهم و تلين لهم فيلينون لك و يقاربون لك. قال ابن قتيبة: ارادوا ان يعبد آلهتهم مدة و يعبد الله مدة و قيل الفاء هاهنا للعطف لا للجواب. وَ لَا تُطْعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ. قال ابن عباس هو ابو جهل. و قال مقاتل: هو الوليد بن المغيرة المخزومي. و قيل: الاسود بن عبد يغوث. و قال عطاء الاخنس ابن شريق. و «الحلاف» كثير الحلف بالباطل. مَهِينٍ اى حقير ضعيف و هو فعيل من المهانة و هي قلة الرأى و التمييز. تقول مهن بالضمة فهو مهين. و ليس هذا من الهوان و هو قريب من الاول لان من اكثر الحلف الكاذبة و هو عند الناس مهين و انما يكذب لمهانة نفسه عليه.

هَمَّازٌ يَغْتَابُ النَّاسَ و يعيبهم بما ليس فيهم، و يقع فيهم من ورائهم. مَشَاءٌ بَنِيمٍ اى قتات يسعى بالنميمة بين الناس للافساد، و في الخبر لا يدخل الجنة قتات. و النميم جمع نميمة، و قيل: النميم و النميمة واحد و الاسم النمام.

مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ بخيل بالمال، و قيل: يمنع الناس عن الايمان: قيل: كان له مال. فَقَالَ لَوْلَادِهِ و اولاد اولاده من اسلم منكم منعه مالى. مُعْتَدٍ اى متجاوز للحد في الطغيان أثيم كثير الاثم، فاجر عاص.

عُتْلٌ هُوَ الْغُلِيطُ الجافى، اكل، شروب، فاحش الخلق سيء الخلق. بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ اى بعد هذه الخصال مع هذه الرذائل دعى ملصق بالقوم ليس منهم. قال عكرمة «الزنيمة» ولد الزنا، قال الشاعر:

زنيمة ليس يعرف من ابوه بغى الام ذو حسب لئيم

و قيل: هو الذى يعرف بالابنة، روى عن النبي (ص) الا اخبركم باهل الجنة كل ضعيف متضعف لو يقسم علي الله لأبره، الا اخبركم باهل النار كل عتل جواظ مستكبر، و عن شداد بن اوس: «قال: قال رسول الله (ص): لا يدخل الجنة جواظ و لا جعظري و لا عتل زنيمة». قال: قلت فما الجواظ؟ قال: «كل جماع مناع». قلت: فما الجعظري قال: «الفظ الغليظ» قلت: فما العتل الزنيمة! قال: «كل رحيب الجوف اكل شروب، غشوم، ظلوم».

و عن زيد بن اسلم قال: قال رسول الله (ص) «تبكى السماء من رجل اصح الله جسمه و ارحب جوفه و اعطاه من الدنيا مقضما و كان للناس ظلوما، فذلك العتل الزنيمة».

و عن ابى هريرة عن النبي (ص) قال: «لا يدخل الجنة ولد الزنا و لا ولده و لا ولد ولده» و قال صلى الله عليه و سلم: «لا يزال امتى بخير ما لم يفش فيهم ولد الزنا فاذا فشا فيهم ولد الزنا يوشك ان يعمهم

الله بعقاب.

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ أَوْلَادَ الزَّنا يَحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي صُورَةِ الْقِرْدَةِ وَ الْخَنَازِيرِ». و قال عكرمة: اذا كثر اولاد الزنا قل المطر.

قوله: اَنْ كَانَ ذا مالٍ وَ بَنِينَ قَرَأَ ابو جعفر و ابن عامر و يعقوب آ ان كان بالمدّ و الاستفهام. قَرَأَ حمزة و عاصم برواية ابى بكر بهزتين بلا مدّ. و قَرَأَ الآخرون على الخبر بلا استفهام. فمن قَرَأَ بالاستفهام فمعناه: الان كان ذا مال و بنين.

اِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ و قيل: معناه اَنْ كَانَ ذا مالٍ وَ بَنِينَ تَطِيعُوا و من قَرَأَ على الخبر فمعناه لا تُطْعَمُ كُلُّ حَلَّافٍ مَهِينٍ لِأَجْلِ اَنْ كَانَ ذا مالٍ وَ بَنِينَ. و جاء في التفسير انّ الوليد بن المغيرة كان له عشرة بنين. و قيل: اثنا عشر ابنا و كان له تسعة آلاف مثقال فضّة و كانت له حديقة في الطائف ثم اوعده فقال: سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ الْخُرْطُومِ الْانْفِ وَ السِّمَةُ التَّسْوِيدُ، وَ الْوَسْمُ عَلَى الْانْفِ افْضَحْ وَ اقْبَحْ، وَ الْمَعْنَى: سَنَجْعَلُ لَهُ عِلَامَةً فِي الْآخِرَةِ يَعْرِفُ بِهَا أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ مِنْ اسْوَدَادِ الْوَجْهِ. وَ جَائِزٌ أَنْ يَفْرُدَ بِسْمَةِ لِمَبَالِغَتِهِ فِي عِدَاوَةِ النَّبِيِّ (ص) فِي الدُّنْيَا فَيُخَصَّ مِنَ التَّشْوِيهِ بِمَا يَتَّبِعُ بِهِ مِنْ غَيْرِهِ كَمَا كَانَتْ عِدَاوَتُهُ فِي الدُّنْيَا زَائِدَةً عَلَى عِدَاوَةِ غَيْرِهِ وَ قِيلَ: خَصَّ الْخُرْطُومَ بِالذِّكْرِ وَ الْمُرَادُ بِهِ جَمِيعُ الْوَجْهِ لِأَنَّ بَعْضَ الشَّيْءِ يَعْبرُ بِهِ عَنْ كُلِّهِ.

قوله: إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ إِيَّاهُ اخْتَبَرْنَاهُمْ وَ ابْتَلَيْنَاهُمْ، يعنى: هل مَكَّة حِينَ دَعَا عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ (ص) فابْتَلَاهُمْ بِالْجُوعِ حَتَّى أَكَلُوا الْجِيفَ وَ الْعِظَامَ، فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مِصْرَ وَ اجْعَلْهَا سَنِينَ كَسَنَى يُوسُفَ وَ امْرَأَةَ هَجْرَانَ لَا يَحْمِلُوا إِلَى مَكَّة طَعَامًا وَ انْقَطِعْ عَنْهُمْ الطَّرِيقُ مِنْ قَبْلِ الْعِرَاقِ.

ابتداء اين قصّه آنست كه رسول خدا (ص) چون از قريش و اهل مكه بغايت برنجيد، دعاء بد گفت بر ايشان، گفت: بار خدايا بطش خود بر ايشان گمار و كار روزى بر ايشان سخت كن و ايشان را سالها قحط و نياز پيش آر، چنان كه در روزگار يوسف مصريان را بود. الله تعالى دعاء رسول خدا اجابت كرد تا باران آسمان و نبات زمين از ايشان باز ايستاد و راه كاروان طعام بر ايشان فرو بسته شد، و سالها در آن قحط و نياز مردار و استخوان خوردند. ربّ العالمين ايشان را مثل زد بخداوندان آن بستان. و ايشان سه برادر بودند در صنعاء يمن بستانى داشتند، بدو فرسنگى صنعاء، از پدر ايشان باز مانده و بميراث بايشان رسيده و در آن بستان هم زرع بود و هم درخت خرما و انگور. و پدر ايشان مردى صالح بود. هر سال ريع آن بستان سه قسم كردى، قسمى وجه عمارت و نفقه بستان و قسمى درويشان و خواهندگان را، و قسمى نفقه خويش را. چون پدر از دنيا برفت و بستان با پسران افتاد، سهم درويشان بازگرفتند آن برادر كه بهينه ايشان بود و پارساتر و بسن كمتر، ايشان را گفت: حقّ درويشان باز مگيريد و آن سنت كه پدر نهاد دست بداريد كه زيان كار شويد و بركات آن منقطع گردد. ايشان فرمان نبردند. چون وقت چيدن ميوه بود و درودن كشته سوگند خوردند كه سحرگاهان نزديك بام بروند و خرما و انگور ببرند، و نگفتند ان شاء الله. مقصود ايشان بوقت سحرگاه آن بود كه تا درويشان ندانند و حاضر نشوند كه در روزگار پدر ايشان هر سال وقت بریدن ميوه و زرع معين بود و درويشان حاضر اينست كه ربّ العالمين گفت: أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَ لَا يَسْتَنْتُونَ إِيَّايَ لَمْ يَقُولُوا ان شاء الله.

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ إِيَّاهُ عَذَابُ مَنْ رَبِّكَ لَيْلًا وَ لَا يَكُونُ الطَّائِفُ إِلَّا بِاللَّيْلِ وَ كَانَ ذَلِكَ الطَّائِفُ نَارًا نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ فَاحْرَقَتْهَا. وَ هُمْ نَائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ الْجَنَّةُ كَالصَّرِيمِ إِيَّاهُ مُحْرَقَةٌ سُودَاءُ كَاللَّيْلِ. و قيل: بيضاء لم يبق فيها سواد زرع و لا شجر كالنَّهار و الصَّرِيمُ اللَّيْلُ وَ الصَّرِيمُ النَّهَارُ لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَنْصَرِمُ عَنْ صَاحِبِهِ وَ قِيلَ: كَالصَّرِيمِ يعنى: كالْبِسْتَانِ الَّذِي صَرِمَ زَرْعُهُ وَ ثَمَارُهُ وَ يَكُونُ الصَّرِيمُ بِمَعْنَى الْمَصْرُومِ كَعَيْنِ كَحِيلٍ وَ كَفَّ خَضِيبٍ. ايشان سوگند خوردند بى استثنا كه بامداد پگاه پنهان از درويشان روند و ميوه چينند. و آن گه در خواب شدند و ربّ العالمين آن شب آتشی فرو گشاد تا هر چه در آن بستان بود همه بسوخت و خاكستر گردانيد و ايشان از آن حال و از آن عذاب بى خبر، بوقت بام برخاستند و يكدیگر را آواز دادند كه: أَنْ اَعْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ إِيَّاهُ قَاطِعِينَ لَهَا فَاَنْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ بِتَسَارُونِ بَيْنَهُمْ.

أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ وَ يَخْفُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ كَلَامُهُمْ مِنَ النَّاسِ.

وَعَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ اِى عَلَى قِصْدٍ وَ حِرْصٍ وَ اَمْرٍ اَسَّوْهُ وَ اَجْمَعُوا عَلَيْهِ قَادِرِينَ عِنْدَ اَنْفُسِهِمْ عَلَى الصَّرَامِ.

چون فرا راه بودند، با یکدیگر سخن نرم گفتند و براز، که نباید که امروز هیچ درویشی در آن بستان آید و خویشتن را پوشیده و پنهان میداشتند تا کس بندگان ازین درویشان که ایشان ببستان میروند و بر قصدی و آهنگی درست میرفتند و حرصی تمام. چون نزدیک بستان رسیدند و هیچ درویش ندیدند، گفتند که: دست یافتیم و مقصود حاصل کردیم. در نفس خویش چنان پنداشتند که قدرت و توان آنچه مقصود و مرا دست یافتند. و قیل: معنی قَادِرِينَ اِى خَرَجُوا فِي الْوَقْتِ الَّذِي قَدَّرُوهُ. بیرون آمدند آن ساعت که در اوّل شب تقدیر کرده بودند و بر آن عزم و بر آن تقدیر خفته، پس چون در بستان شدند درختان و زرع آن دیدند سوخته و خاکستر گشته و آب سیاه بر آمده گفتند: اِنَّا لَضَالُّونَ ما راه گم کردیم مگر این نه بستان ماست؟ چون نیک نگاه کردند بدانستند که جرم ایشان راست که حقّ درویشان باز گرفتند و گفتند: بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ نه راه گم نکردیم که این بستان ماست ما را از میوه و بر آن محروم کردند و از نعمت بی بهره ماندیم، بآنکه حقّ درویشان باز گرفتیم.

قَالَ اَوْسَطُهُمْ اِى خَيْرِهِمْ وَ اَفْضَلُهُمْ وَ اَعْدَلُهُمْ قَوْلًا وَ كَانَ اصْغَرُهُمْ سَبًّا اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ اِى هَلَّا تَسْتَنُّونَ عِنْدَ قَوْلِكُمْ لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَ الْاِسْتِثْنَاءُ تَسْبِيحٍ لِاَنَّهُ تَنْزِيهِهِ وَ تَعْظِيمِ اللَّهِ وَ اَقْرَارًا بِاَنَّهُ لَا يَقْدِرُ اَحَدٌ اَنْ يَفْعَلَ فَعَلًا اِلَّا بِمَشِيَةِ اللَّهِ. و قیل: معناه هَلَّا تَذْكُرُونَ نَعَمَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَوَدُّوا حَقَّ اللَّهِ مِنْ اَمْوَالِكُمْ. آن برادر کهینه گفت و بهینه ایشان بود عاقلتر و فاضلتر: نمی‌گفتم شما را که خدای را بپای چرا نستائید و از پذیرفتن بیداد چرا پاك شناسید؟ و چرا ذکر نعمت او بشکر نکنید؟ تا حقّ او از مال خود بیرون کنید و بدرویشان دهید.

و آن گه که می‌گفتید بامداد به بوستان رویم چرا آن شاء الله نگفتید و رفتن خویش با مشیت الله نیفکندید. و اگر شما سبحان الله گفتید بهتر از آن اندیشه بودی که کردید پس ایشان گفتند: سُبْحَانَ رَبَّنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ پاکست و بی عیب خداوند ما و مائیم ستمکاران بر خویشتن. بگناه خود معترف شدند و یکدیگر را ملامت کردند.

چنان که رَبُّ الْعِزَّةِ گفت: فَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَامُؤْنَ يُلُومُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِمَا فَعَلُوا يَعْنِي الْهَرَبِ مِنَ الْمَسَاكِينِ، هَذَا يَقُولُ كَانَ الذَّنْبُ لَكَ وَ يَقُولُ الْآخَرُ بَلْ كَانَ الذَّنْبُ لَكَ.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا طَاغِينَ از کرده پشیمان شدند و بتضرّع و زاری بدرگاه الله باز گشتند و بجرم خود اقرار کردند. گفتند: اِى وَيْلٌ بَرِّ مَا كُنَّا مِنْ اَنْدَاذِهِ خُودِ دُرْ گِذِشْتِمْ وَ اِز رَاهِ صَوَابِ بَرِ گِشْتِمْ کِه حَقِّ درویشان باز گرفتیم با این همه نومید نشدند که بر درگاه الله نومیدی نیست. گفتند:

عَسَى رَبَّنَا اَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا اِنَّا اِلَى رَبَّنَا رَاغِبُونَ اِى رَاغِبُونَ فِي الْمَسْأَلَةِ اِنْ يَتُوبَ عَلَيْنَا وَ اِنْ يَرْزُقْنَا خَيْرًا مِنْهَا. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بِنِ مَسْعُودٍ: بَلَّغْنِي اَنَّ الْقَوْمَ تَسَابَوْا وَ اَخْلَصُوا وَ عَرَفَ اللَّهُ مِنْهُمْ الصَّدَقَ فَاَبْدَلَهُمْ بِهَا جَنَّةً خَيْرًا مِنْهَا وَ اَسْمَهَا الْحَيَوَانَ فِيهَا عُنْبٌ يَحْمِلُ الْبَغْلَ مِنْهَا عُنُقُودًا.

كَذَلِكَ الْعَذَابُ اِى كَمَا فَعَلْتَ بَاهِلٍ هَذِهِ الْجَنَّةُ كَذَلِكَ اَفْعَلْ بِاَمْتِكَ اِذَا لَمْ تَعْطِفْ اَغْنِيَاؤُهُمْ عَلَى فَقَرَائِهِمْ بَانَ اَمْنُهُمُ الْقَطْرُ وَ اَرْسَلَ عَلَيْهِمُ الْحَوَائِجُ وَ اَرْفَعَ الْبُرْكَهَ مِنْ زُرُوعِهِمْ وَ تِجَارَتِهِمْ. ثُمَّ قَالَ: وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اِى وَ مَا اَعْدَدْتُ لِهَؤُلَاءِ الْكَافَرِ مِنَ الْعَذَابِ فِي الْآخِرَةِ اَكْبَرُ وَ اعْظَمُ وَ اَشَدُّ لَوْ عَقَلُوا وَ عَمِلُوا ذَلِكَ ثُمَّ اَخْبَرَ بِمَا عِنْدَهُ لِلْمُتَّقِينَ فَقَالَ: اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ اِى بَسَاتِينَ نَعِيمِهَا مَقِيمٌ وَ لَا يَبِيدُ وَ لَا يَفْنَى خِلَافًا لِبَسَاتِينَ الدُّنْيَا فَاتَّهَا فَانِيَةً هَالِكَةً صَاحِبِهَا فِي عَنَاءٍ مِنْ عِمَارَتِهَا فَلَا تَرْغَبُوا فِيهَا عَنْهَا. فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ قَالَ عْتَبَةُ بِنِ رَبِيعَةَ: لَنْ كَانَ مَا يَقُولُ مُحَمَّدٌ حَقًّا لَنْكُونَنَّ اَفْضَلَ اَجْرًا مِنْهُمْ فِي الْآخِرَةِ كَمَا نَحْنُ الْيَوْمَ اَفْضَلُ مِنْهُمْ فِي الدُّنْيَا فَانْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: اَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ اسْتِفْهَامِ اِنْكَارٍ وَ تَوْبِيخٍ، اِى لَا نَفْعَلُ فَاِنْ الْمُسْلِمِينَ فِي الْجَنَّةِ، وَ الْمَجْرِمِينَ، وَ هُمُ الْكَافِرُونَ، فِي النَّارِ.

مَا لَكُمْ يَا كَفَّارٌ قَرِيشَ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ مِنْ اَيْنِ حِكْمَتُهُمْ بِالْاَسْوِيَةِ بَيْنَ الْمَطِيعِ وَ الْعَاصِيِ وَ اِىَّ عَقْلٌ اِقْتَضَى ذَلِكَ، اِى اِنَّ هَذَا الْحَكْمَ جَوْرٌ اِنْ تَعْطُوا فِي الْآخِرَةِ مَا يُعْطَى الْمُسْلِمُونَ.

اَمْ لَكُمْ كِتَابٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. فِيهِ تَدْرُسُونَ اِى تَقْرَؤْنَ مَا فِيهِ. اِنَّ لَكُمْ فِيهِ اِى فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ. لَمَّا تَخَيَّرُونَ اِى مَا تَخْتَارُونَ لَافْسَكُمْ وَ تَشْتَهَوْنَ وَ اِنَّمَا كَسَرْتَ اِنَّ لَمَّا دَخَلْتَ فِي خَبَرِهَا اللَّامُ تَخَيَّرَ وَ اخْتَارَ بِمَعْنَى وَاحِدٍ.

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَهْدٍ وَ مَوَاقِفٌ عَلَيْنَا بِالْعَةِ اى مُؤَكَّدَةٌ مُحْكَمَةٌ عَاهِدُنَاكُمْ عَلَيْهِ فَاسْتَوْثَقْتُمْ بِهَا مِنَّا فَلَا يَنْقُطِعُ عَهْدُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ فِي ذَلِكَ الْعَهْدَ لَمَّا تَحْكُمُونَ لَانْفُسَكُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَ الْكَرَامَةِ عِنْدَ اللَّهِ. خلاصة المعنى: هل وجدتم في كتاب لى او درستم انى اقسمت قسما بالغا شديدا لا مثنوية فيه انى افعل ما تحكمون. ثم قال لنبيه (ص): أَيُّهُمْ بِمَا يَقُولُونَ مِنْ أَنَّ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ حِطًّا زَعِيمٌ اى كَفِيلٌ ضَامِنٌ فَإِنْ مِنْ كَانَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ شَيْءٍ تَكْفُلُ بِهِ وَ اِذْ لَمْ يَتَكْفَلُوا دَلٌّ عَلَى أَنَّهُمْ غَيْرُ وَاثِقِينَ بِمَا يَقُولُونَ. قال الحسن: الزَّعِيمُ فِي الْآيَةِ بِمَعْنَى الرَّسُولِ، اى فِيهِمْ رَسُولٌ اَوْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِصَحَّةٍ مَا يَقُولُونَ.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ يَعْنِي: آلِهَةٌ تَكْفُلُ لَهُمْ بِمَا يَقُولُونَ وَ قِيلَ: شُهَدَاءُ يَشْهَدُونَ لَهُمْ بِصَدَقِ مَا يَدْعُونَهُ. فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ اى فَلْيَأْتُوا بِهَا: إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ فِي دَعْوَاهُمْ.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ يَوْمَ ظَرْفٍ وَ الْمَعْنَى: فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ لِنَتَنَفَعَهُمْ وَ تَشْفَعَ لَهُمْ. وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ اذْكُرْ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَ قُرِئَ بِالنُّونِ نَكْشَفُ عَنْ سَاقٍ.

روى البخارى في الصحيح عن يحيى بن بكير عن الليث بن سعد عن خالد بن يزيد عن سعيد بن ابى هلال عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابى سعيد الخدرى عن رسول الله (ص) قال: «يُكْشَفُ رَبَّنَا عَنْ سَاقِهِ فَيُخْرَجُونَ لَهُ سَجْدًا»

وَ قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: يُكْشَفُ رَبَّنَا عَنْ سَاقِهِ. وَ عَنْ ابْنِ مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ (ص) يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ قَالَ نُوْرٌ عَظِيمٌ يَخْرُجُونَ لَهُ سَجْدًا.

وَ قَالَ أَهْلُ اللَّغَةِ: الْكُشْفُ عَنْ السَّاقِ كُنَايَةٌ عَنْ شِدَّةِ الْأَمْرِ قَالَ الشَّاعِرُ: «وَ قَامَتِ الْحَرْبُ عَلَى سَاقٍ» وَ يَرَوْنَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: يُكْشَفُ عَنْ الْأَمْرِ الشَّدِيدِ وَ ذَلِكَ أَشَدُّ السَّاعَةِ تَمَرُّ بِهِمْ فِي الْقِيَامَةِ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيُخْرَجُونَ سَجْدًا وَ أَمَّا الْمُنَافِقُونَ فَتُصَوِّرُ ظُهُورَهُمْ طَبَقًا كَأَنَّهَا السَّقَافِيدُ. فَلَا يَسْتَطِيعُونَ السُّجُودَ فَتَسْوَدُّ عِنْدَ ذَلِكَ وَجُوهُهُمْ وَ يَتَمَيَّزُ الْكَافِرُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ حِينَئِذٍ وَ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُخْتَاطِبِينَ. وَ عَنْ ابْنِ هَرِيرَةَ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «يَأْخُذُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ حَتَّى لَا تَبْقَى مَظْلَمَةٌ عِنْدَ أَحَدٍ حَتَّى أَنَّهُ لِيَكْلَفَ شَائِبَ اللَّبَنِ بِالْمَاءِ ثُمَّ يَبِيعُهُ أَنْ يَخْلُصَ اللَّبَنُ مِنَ الْمَاءِ فَإِذَا فَرَّغَ مِنْ ذَلِكَ نَادَى مُنَادٍ يَسْمَعُ الْخَلَائِقُ كُلَّهُمْ إِلَّا لِيَلْحَقَ كُلُّ قَوْمٍ بِأَلْهَتِهِمْ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ عَبْدٌ شَيْئًا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَّا مَثَلَتْ لَهُ آلِهَتُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ يَجْعَلُ اللَّهُ مُلْكَاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ عَلَى صُورَةِ عَزِيزٍ وَ يَجْعَلُ مُلْكَاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ عَلَى صُورَةِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فَيَتَّبِعُ هَذَا الْيَهُودَ وَ يَتَّبِعُ هَذَا النَّصَارَى، ثُمَّ تَتْلُو لَهُمْ آلِهَتُهُمْ إِلَى النَّارِ وَ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَ رَدُّوْهَا وَ كُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ وَ إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ وَ فِيهِمْ الْمُنَافِقُونَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ ذَهَبُ النَّاسِ فَالْحَقُوا بِأَلْهَتِكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ! فَيَقُولُونَ وَ اللَّهُ مَا لَنَا آلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا كُنَّا نَعْبُدُ غَيْرَهُ. فَيَنْصَرِفُ اللَّهُ عَنْهُمْ فَيَمُكِّثُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَمُكِّثَ ثُمَّ يَأْتِيَهُمْ فَيَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ ذَهَبُ النَّاسِ فَالْحَقُوا بِأَلْهَتِكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ. فَيَقُولُونَ: وَ اللَّهُ مَا لَنَا آلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا كُنَّا نَعْبُدُ غَيْرَهُ فَيُكْشَفُ لَهُمْ عَنْ سَاقٍ وَ يَتَجَلَّى لَهُمْ مِنْ عَظَمَتِهِ مَا يَعْرِفُونَ أَنَّهُ رَبُّهُمْ فَيُخْرَجُونَ سَجْدًا عَلَى وَجُوهِهِمْ وَ يَخْرُجُ كُلُّ مُنَافِقٍ عَلَى قَفَاهُ وَ يَجْعَلُ اللَّهُ أَصْلَابَهُمْ كَصِيَاصِ الْبَقَرِ ثُمَّ يَضْرِبُ الصَّرَاطَ بَيْنَ ظَهْرَانِي جَهَنَّمَ.

قوله: خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرْفَعُونَ رُؤُسَهُمْ مِنَ السُّجُودِ وَ وَجُوهَهُمْ أَشَدَّ بَيَاضًا مِنَ الثَّلْجِ وَ تَسْوَدُّ وَجُوهُ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ. تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ اى تَغْشَاهُمْ ذِلَّةُ النَّدَامَةِ وَ الْحَسْرَةِ. وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ. قَالَ اِبْرَاهِيمُ التَّيْمِيُّ يَعْنِي: إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ بِالْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ، وَ قِيلَ: كَانُوا يَسْمَعُونَ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ فَلَا يَجِيبُونَ. وَ هُمْ سَالِمُونَ أَصْحَاءٌ فَلَا يَأْتُونَهُ. قَالَ كَعْبُ الْأَحْبَارِ وَ اللَّهُ مَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِلَّا فِي الَّذِينَ يَتَخَلَّفُونَ عَنِ الْجَمَاعَاتِ، وَ قِيلَ: كَانَتْ ظُهُورُهُمْ سَلِيمَةً بِخِلَافِ مَا كَانَتْ فِي الْآخِرَةِ فَلَا يَجِيبُونَ. فَزَرْنِي وَ مَنْ يُكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ اى فَدَعْنِي وَ الْمَكْذِبِينَ بِالْقُرْآنِ وَ خَلَّ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ. قَالَ الزَّجَاجُ: اى لَا تَشْغَلْ قَلْبَكَ بِهِمْ وَ كُلَّهُمْ اِلَى فَاتَى اِكْفَيْكُهُمْ وَ دَعْنِي أَيَّاهُمْ. سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ اى سَنَأْخُذُهُمْ بِالْعَذَابِ حَالًا بَعْدَ حَالٍ وَ سَنَقْرَبُهُمْ مِنَ الْعَذَابِ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ فَعَذَّبُوا يَوْمَ بَدْرٍ. قَالَ سَفِيَانُ الثَّوْرِيُّ االِاسْتِدْرَاجُ اِنْ يَبْسُطَ عَلَيْهِمُ النِّعَمَ وَ يَمْنَعُهُمُ الشُّكْرَ وَ قَالَ السَّدْيُ كُلَّمَا جَدَّدُوا مَعْصِيَةَ جَدَّدْنَا لَهُمْ نِعْمَةً وَ اَمْسَيْنَاهُمْ شُكْرَهَا.

وَ أَمْلِي لَهُمْ أَطِيلَ لَهُمُ الْمَدَّةَ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ اى اِنْ أَخَذَى بِالْعَذَابِ شَدِيدٍ. أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا اى أَ تَطَالِبُهُمْ يَا مُحَمَّدٌ عَلَى مَا آتَيْتَهُمْ بِهِ مِنَ الرِّسَالَةِ جَعَلًا. فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُنْقَلُونَ اى فَهُمْ

من غرم ذلك الجعل مُثَقَّلُونَ: لا يطبقونه أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ اى عندهم اللّوح المحفوظ، فهم يكتبون منه و يستسخون منه و قيل: الْغَيْبُ ما غاب عنه من خفى معلوماته و لطف تدبيره و كلّ ذلك تنبيه على فساد ما هم عليه مقيمون اتّباع الهوى.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ ارض بقضاء ربّك يا محمد و احبس نفسك و قلبك على ما يحكم به ربّك و لا تضجر بقلبك و لا تجزع بنفسك. وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ يعنى يونس بن متى، لا تعجل كما عجل يونس إذ نادى ربّه وَ هُوَ مَكْطُومٌ مملوّ من الغضب مكروب مغموم. قيل: نزلت هذه الآية يوم احد لما انهزم المسلمون و كسر رباعية النّبي (ص) و قال: كيف يفلح قوم شجّوا نبيهم و خضبوا وجهه بالدم و هو يدعوهم الى الله و اراد ان يدعوا على الذين قاتلوه فامرهم الله بالصّبر، و الظّاهر أنّها عامة في جميع احواله الّتى امر فيها بالصّبر، و المعنى: لا تستعجل بعقوبة قومك كما استعجل يونس فلقى ما لقي في بطن الحوت حتّى نادى ربّه و هو ممتلى حزنا على نفسه.

لَوْ لَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ اى لو لا انّ الله تاب عليه و خصّه برحمته و لحقته نعمة من قبله. و قيل: لَوْ لَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ هى النّبوة. و قيل: عبادته السّابقة. لَنُبَذَ بِالْعَرَاءِ اى لطرح بالارض الفضاء. وَ هُوَ مَذْمُومٌ اى لولا ذلك لنبذ مذموما بدل ما نبذ محمودا. العراء، الفضاء العارى من البناء.

و يقال: هذا «العراء» عرصه السّاعة. العراء في الآية الأخرى «فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ» هى ارض الموصل. فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ اى جدّدنا اجتنابه و اعدنا اصطفاؤه بعد المحنة كقوله في: آدم: «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» و قيل فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ اى اختاره لرسالته فَجَعَلَهُ مِنَ الصّٰلِحِينَ اى من الانبياء قوله وَ اِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا ان هاهنا مخففة من الثّقيلة، و المعنى: و انّ الذين كفروا يكادون يصيبونك باعينهم و ذلك حين اراد الكفّار ان يعينوا رسول الله فيصيبوه بالعين فنظر اليه قوم من قريش و قالوا: ما رأينا مثله و لا مثل حججه و كانت العين في بنى اسد حتّى انّ الرّجل منهم ينظر الى النّاقة السّمينه او البقر السّمينه ثمّ يعينها ثمّ يقول للجارية: خذى المكل و الدرهم فاتينا بلحم من لحم هذه فما تبرح حتّى تقع فتتحر و كان الواحد اذا اراد ان يعين شيئا يجوع ثلاثة ايام ثمّ يعرض له فيقول تالله ما رايت مالا اكثر و لا احسن من هذا فيتساقط ذلك الشّيء فارادوا مثل ذلك برسول الله (ص) فعصمه الله من ذلك و انزل هذه الآية. قال الحسن: هذه الآية دواء اصابة العين. و في الخبر: «العين حقّ تشترك من الخالق»

و يروى: «العين حقّ تدخل الرّجل القبر و الجمل القدر و لو كان شيء يسبق القدر لسبقته العين». و قال بعضهم: انما يصيب الانسان بالعين ما يستحسنه و تميل نفسه اليه و كان نظرهم الى النّبي (ص) نظرة البغض و ذلك ضده. قالوا و معنى الآية: انهم لشدة عداوتهم لك ينظرون اليك نظرا يكاد يصرك عن مكانك كما يقال نظر الى فلان نظرا كاد يأكلنى به. و الجمهور على القول الاول. قرأ اهل المدينة لَيَزِلُّونَكَ بفتح الياء و الآخرون بضمّها و هما لغتان يقال: زلقت الرّجل و ازلفته اذا صرعه و كان رسول الله (ص) اذا قرأ القرآن كاد المشركون يزلقونه استحسانا و الذّكر هاهنا القرآن. وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ينسبونه الى الجنون اذا سمعوه يقرأ القرآن و يقولون معه جنّى يعلمه الكتاب.

و قيل: مختلط العقل قالوه حسدا وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ اى و ما القرآن الا موعظة للمؤمنين و شرف لهم و نجاة، و قيل: وَ مَا هُوَ اى و ما محمد و ارسلنا آياه الا ذكّر و شرف للعالمين الجنّ و الانس.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الباء: برّ الله لاهل السّعادة السّين: سبق الرّحمة لاهل الجهالة. الميم المقام المحمود لاهل الشّفاعه. با اشارتست ببرّ خداوند اهل سعادت را سين اشارتست بسبق رحمت اهل جهالت را. ميم اشارتست بمقام محمود اهل شفاعت را. برّ او آنست كه دلت را بنور معرفت بياراست و در و چراغ توحيد بيفروخت. قال الله تعالى فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ سبق رحمت آنست كه: در عهد ازل پيش از وجود آفرينش از بهر تو رحمت بر خود نبشت. قال الله: كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ. مقام محمود آنست كه: مصطفى عربى (ص) را گفت كه: از بهر شفاعت عاصيان امّت را فردا ترا بقيامت بر پاى كنم در مقامى كه پيشينان و پسينان ترا در آن بستانند. قال الله تعالى: عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً.

قوله تعالى: ن وَ الْقَلَمِ ن از حروف تهجى است و حروف تهجى لغات را اصلست و كلمات را وصل است و آيات را فصلست و همه دليل كرم و فضلست، بعضى مجمل و بعضى مفصل است. از لطف

اشارتست، بمهر بشارتست، جرم را کفارتست و دل‌های دوستان را غارتست مایه سخنان است، پیرایه سخن گویان است، فهم آن نشان موافقانست. بر گردن دشمنان بارست و در چشم مبتدعان خارست. اعتقاد مؤمنانست که این حروف کلام خداوند جهانست. خداوندی که او را علم و قدرتست علم او بی فکرت، قدرت او بی آلت، ملک او بی نهایت، عنایت او بی رشوت عطاء او بی منت. خداوندی که عالم را صانع و خلق را نگه دار است دشمن را دارنده و دوست را یارست، بصنع در دیده هر کس و در جان احبابش قرار است. هر امیدی را نقد و هر ضمانی را بسنده‌گارس‌ت هر چند بنده ز جرم گرانبارست او حلیم و بردبارست.

پیر طریقت در مناجات خویش گفته: «الهی هر چند که ما گنه‌کاریم، تو غفاری، هر چند که ما زشت کاریم، تو ستاری. ملکا گنج فضل تو داری، بی نظیر و بی یاری. سزد که جفاهای ما درگذاری.»
ن وَالْقَلَمِ «ن» دواتست و «قلم» خامه‌ای از نور، نویسنده خداوند غفور، لوح قلم زبرجد نوشت، بمداد نور بنوشت، بر دفتر یاقوت نوشت. قصه و کردار مخلوق نوشت، دل عارف قلم کرم نوشت، بمداد فضل نوشت، بر دفتر لطف نوشت، صفت و نعت معروف نوشت. كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ لوح نوشت. و همه آن تو نوشت، دل نوشت همه وصف خود نوشت. آنکه از تو نوشت، به جبرئیل ننمود آنکه از خود نوشت به شیطان کی نماید؟! بعضی مفسران گفتند: ماهی است بر آب زیر هفت طبقه زمین ماهی از گرانی بار زمین خم داد و خم گردید، بر مثال ن شد شکم بآب فرو برده و سر از مشرق برآورده و دنب از مغرب و خواست که از گرانباری بنالد، جبرئیل بانگ بر وی زد، چنان بترسید که گرانباری زمین فراموش کرد و تا بقیامت نیارد که بجند. ماهی چون بار برداشت و ننالید، ربّ العالمین او را دو تشریف داد: یکی آنکه بدو قسم یاد کرد، محلّ قسم خداوند جهان گشت دیگر تشریف آنست که: کارد از حلق او برداشت، همه جانوران را بکارد ذبح کنند و او را نکنند، تا عالمیان بدانند که هر که بار کشد رنج وی ضایع نشود. ای جوانمرد، اگر ماهی بار زمین کشید بنده مؤمن بار امانت مولی کشید. وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ ماهی که بار زمین برداشت، از کارد عقوبت ایمن گشت. چه عجب اگر مؤمن که بار امانت برداشت از کارد قطیعت ایمن گردد.

قوله تعالی: مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ. وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ. وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ عرض علیه مفاتیح الارض فلم یقبلها و رَقَاه لَيْلَةَ الْمِعْرَاج و اراه جمیع الملائکة و الْجَنَّة فلم یلتفت الیهَا. قال الله تعالی: مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى مَا التَفَتَ یَمِینَا وَ شَمَالَا فَقَالَ تَعَالَى: وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ آن مهتر عالم، سید ولد آدم مرد کار بود، معتکف درگاه عزّت مجاور محلّت محبّت. درّی بود از صدف قدرت برآمده، آفتابی از فلك اقبال بتافته، آسمان و زمین بوی آراسته و نگاشته. شب معراج او را گفتند: ای سید بر خرام برین گلشن بلند که عالم قدس در انتظار قدم تست، جمال فردوسیان عاشق چهره جمال تست، آستان حضرت ما مشتاق قدم معرفت تست، الا طال شوق الأبرار الی لقایی و انی لاشد شوقا الیهیم. آن مهتر عالم چون در خلوت «أَوْ أَدْنَى» قدم بر بساط انبساط نهاد، خطاب آمد که: سلام عليك ایها النبی و رحمة الله و برکاته. ای سید ما امشب خزینه دار السلام را در لشکرگاه سینه تو نثار میکنیم. سید گفت: ما را از خداوند خزینه پروای خزینه نیست، آن بر گدایان و عاصیان امت خویش ایثار کردیم و علی عباد الله الصالحین. گفتند: ای سید بآفرینش برون نگر که همه منتظر جمال تواند تا امشب بهره‌ای از تو بردارند. سید گفت: درین حضرت که سعادت ما را فرو آورد نیز ما را سر بحجره آدم و بهشت رضوان فرو نیاید. از حضرت عزّت ندا آمد که: وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ باش تا فردای قیامت که علم دولت او بعرصه عظمی برافرازند، قدم در رکاب براق آورده لباس فخر پوشیده، عمّامه فضل بر سر نهاده، لواء حمد در دست گرفته، آدم و هر که دون اوست از انبیاء و اولیا همه در زیر علم عزّت او و رایت قدر او درآمده، و از حضرت عزّت این ندا و نواخت همی آید که: یا محمد قل یسمع و سل تعطه و اشفع تشفع.

قدر آن حضرت مهتر عالم موسی دانست که در آن غیرت ازین عالم بیرون شد و دل بر آن نهاده بود که خادمی این مهتر را میان در بندد و درگاه مکه و مدینه بجاروب عاشقی می‌روبد و ازینجا بود که با عزرائیل منازعت کرد، آن گه که آمده بود تا قبض روح وی کند فلطمه لطمه ای بزد و یک چشم او بکند و از درد این غیرت که جان ما بر خواهد گرفت، و روی ما گرد سر کوی مصطفی ناگرفته.

حسرت نارسیدن بحضرت این مهتر او را بدان آورد که با عزرائیل آن راه برفت. ای جوانمرد قدر آن مهتر که داند و کدام خاطر بیدایت او رسد؟ صد هزار و بیست و چهار هزار نقطه نبوت که رفتند در برابر درجات او کواکب بودند و با آنکه او غائب بود همه نور نبوت ازو گرفتند. چنان که آفتاب اگر چه غایب باشد کواکب نور از وی گیرند، لیکن چون آفتاب پیدا شود. کواکب در نور او همه ناپیدا شوند همچنین همه انبیا نور ازو گرفتند، لیکن چون محمد (ص) بعالم صورت درآمد ایشان همه گم شدند. شعر:

كَأَنَّكَ شَمْسٌ وَ الْمُلُوكُ كَوَاكِبُ إِذَا طَلَعْتَ لَمْ يَبْدَ مِنْهُنَّ كَوَكِبُ

69- سورة الحاقة- مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند جهان دار دشمن پرور ببخشاینده دوست بخشای بمهربانی.

الْحَاقَّةُ (1) مَا الْحَاقَّةُ (2) آن روز و آن کار بودنی.
وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ (3) و چه چیز ترا دانا کرد و چه دانی که آن روز چه روز است و آن کار چه کار؟

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادُ بِالْقَارِعَةِ (4) دروغ زن گرفت ثمود و عاد بروز رستاخیز
فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ (5) اما ثمود تباه کردند و هلاک ایشان را بنافرمانی ایشان.
وَأَمَّا عَادُ فَأَهْلِكُوا أَمَّا عاد تباه کردند و هلاک ایشان را: بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ (6) ببادی سخت سرد شوخ نافرمان.

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ بَرَكْمَاشَتْ أَنْ رَأَى ائِشَانِ هَفْتَ شَبِّ وَ هَشْتِ رُوزِ. حُسُومًا پيوسته
بر هم روزهای شوم بادهای که از حَاف و مان ایشان اثر و نشان نگذاشت. فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى تَو
بینی آن گروهان اندر آن عذاب افکنده. كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَلْوِيَةٍ (7) گویی که ایشان خرما بنان اند بی
شاخ افکنده از رستنگاه.

فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ (8) از ایشان هیچکس مانده می بینی؟
وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَ الْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ (9) و فرعون و ایشان که با او بودند و قوم لوط بد
خویش آوردند.

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ نَافِرْمَانِ شَدْنَدِ دَرِ فَرَسْتَادِه خَدَاوَنْدِ خَوِشِ.
فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً (10) فرا گرفت خداوند ایشان را فراگرفتنی بیش از آنکه میترسیدند و افزون از آن
کرد که میکردند.

إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ مَا أَنْ گَه که آب نافرمان شد. حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ (11) برداشتیم شما را در کشتی.
لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً تَا أَنْ رَا يَادْگَارِی کَنِیم وَ تَعِیْهَا أَذُنٌ وَاعِيَةٌ (12) و دریابد و نگهدارد آن را گوش
دریابنده و نگاه دارنده.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً (13) آن گَه که دردمند در صور يك دمیدن.
وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ بَرْدَارَنْدِ زَمِیْنِهَا وَ کُوهَا. فَدَكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً (14) و درهم کوبند آن را يك
در هم کوفتن.

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (15) آن روز آنست که بودنی ببود و افتادنی بیفتاد.
وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ وَ آسْمَانِ بَرَشْکَافَتْ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ (16) آسمان آن روز سست شود و تباه.
وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ فرشتگان بر کرانههای آسمان ایستاده مینگرند وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ
ثَمَانِيَةً (17) و برگیرد عرش خداوند تو زبر ایشان آن روز هشت فریشته.

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ أَنْ رُوزِ پِش آرد شما را لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ (18) پوشیده نماند از شما هیچ نهان بر
الله.

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ أَمَّا أَنْ كَسَ که او را نامه دهند براست دست.
فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيَهُ (19) گوید: بیائید نامه من گیرید و برخوانید.

إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسَابِيَهُ (20) من بی گمان بودم، میدانستم که من امروز می شمار باید دید.
فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (21) او در زندگانی است پسندیده.

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (22) در بهشتی در بالا گزیده و پسندیده.
فُطُوفُهَا دَانِيَةٌ (23) خوشه های آن از دست چنده نزدیک.

كُلُوا وَ اشْرَبُوا خورید و آشامید هَنِيئًا نَوش بَادِ شما را گوارنده بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ (24) این بآن
کردار هاست که پیش خود فرا فرستادید در روزگارهای گذشته.

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ و اما آنکه نامه او بچپ دست دهند، فَيَقُولُ كَوَيْد: يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ (25) كاشك مرا نامه من ندادندی.

وَلَمْ أُدْرَ مَا حِسَابِيَهٗ (26) كاشك من هرگز ندانستمی که شمار من چیست.
يَا لَيْتَنِي كَانَتْ الْقَاضِيَهٗ (27) ای كاشك آن مرگی که مردم را در دنیا بود، آن مرگ بر من همیشی بودی.

مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهٗ (28) مال من مرا امروز بكار نیامد.
هَلَّاكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ (29) توان من تباه شد.
خَذُوهُ گزید او را. فَعْلُوهُ (30) دستهای او را بر گردن او بندید.
ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ (31) آن گه سوختن را او را بآتش رسانید.
ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ اَنگه او را در زنجیر کنید دَرُعَهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا درازی آن هفتاد گز. فَاسْلُكُوهُ (32) اندر کشید او را.

إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ (33) او بنگرویده بود بآن خدای بزرگوار.
و لَا يُحِضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمُسْكِينِ (34) و بر طعام دادن نمی‌انگیخت.
فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ (35) او را آن روز هیچ دوست نیست.
و لَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ (36) و نیست او را آنجا هیچ خورش مگر از آنچه از قدرهای او برفت.
لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِؤُونَ (37) نخورد آن را مگر او که در راه حق خطا کرد و از راستی بیفتاد.
فَلَا أُفْسِمُ سَوَگند میخورم بِمَا تُبْصِرُونَ (38) و مَا لَا تُبْصِرُونَ (39) بهر چه می‌بینید از آفریده و هر چه نمی‌بیند.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (40) که این باز گفت فرستاده‌ای استوارست راستگوی، پاك مقام.
وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ آن سخن شعرگویی نیست قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ (41) چون اندك می‌گروید.
وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ وَهُوَ سَخَنٌ كَاهِنِي است قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (42) چون اندك پند می‌پذیرید و می‌دریابید.
تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (43) فرو فرستاده‌ای است که از خداوند جهانیان.
وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ (44) و اگر رسول بر ما هیچ سخن فرانهادی جز از گفته ما.
لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (45) دست او گرفتیمی.
ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (46) آن گه مارك دل او بگسستیمی.
فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (47) هیچکس از شما باز دارنده عذاب نیست ازو.
وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (48) و این سخن یادگارست» پرهیزگاران را.
وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ (49) و ما دانسته بودیم و میدانیم که از شما گروهی دروغ زن گیرانند باین سخن.

وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ (50) و این پیغام بر کافران فردا حسرتی است و پشیمانی.
وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ (51) و این راست است بدرستی.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (52) بپاکی یاد کن نام خداوند خویش آن بزرگوار.
النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان پنجاه و دو آیت است، دویست و پنجاه و نه کلمت، هزار و چهار صد و هشتاد حرف، جمله به مکه فروآمد و باجماع مفسران در مکیات شمرند، و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و عن ابی امامة عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة الحاقة حاسبه الله حسابا يسيرا»

و في بعض الآثار من قرأ إحدى عشرة آية من سورة الحاقة اجير من فتنة الدجال و من قرأها كان له نور من فوق رأسه الى قدمه.

قوله: الْحَاقَّةُ یعنی: القيامة، سميت حاقّة لانّها واجبة الكون و الوقوع من حقّ بحقّ بالكسر ای وجب و صحّ مجيئها للجزاء على الطاعة ثوابا و على المعصية عقابا. قال الله تعالى: وَ لِكُلِّ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ

عَلَى الْكَافِرِينَ. اى وجبت. و قيل: مشتق من حق يحق بالضم، تقول حققت عليه القضاء اوجبت. و المعنى: توجب لكل احد ما استحقه من الثواب و العقاب. و قيل: سميت حاقّة لانّها حقّت كلّ من حاقّها من مكذب في الدنيا فحقته و غلبته. و قال الكسائي: الحاقّة يعنى يوم الحقّ. قوله: مَا الْحَاقَّةُ هذا استفهام، معناه التّفخيم لشأنها كما يقال زيد ما زيد؟

على التّعظيم لشأنه. قوله: «ما» رفع بالابتداء، الحاقّة خبره و الجملة خبر المبتدا الاول. و ما أدراك ما الحاقّة اى أنّك و ان سمعتها لم تعلم بها. لأنك لم تعينها و لم تر ما فيها من الاهوال، و قيل: معناه ليس ذلك من علمك و لا من علم قومك.

كَذَبْتُ ثَمُودَ وَ عَادَ بِالْقَارِعَةِ اى بالحاقّة، فوضع القارعة موضعها لأنّهما من اسماء القيامة و سميت قارعة لانّها تفرع قلوب العباد بالمخافة، و قيل: معناه: كَذَبْتُ ثَمُودَ وَ عَادَ بالعذاب الذى اوعدهم نبيهم حتّى نزل بهم فقرع قلوبهم. فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ اى بسبب طغيانهم و مجاورتهم الحدّ في كفرهم و هي مصدر، كالعافية و العاقبة الخائبة. هذا كقوله: كَذَبْتُ ثَمُودَ بِطُغَاوَاهَا و قيل: الطّاغية الصّيحة المتجاوزة في العظم كلّ صيحة، اى اهلكوا بالرّجفة و الصّيحة الطّاغية، و قيل: الطّاغية اسم البقعة التى اهلكوا فيها و قيل: معناه بالفرقة الطّاغية و هم قدار بن سالف عاقر الناقة و اتباعه.

وَ أَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ وَ هِيَ الدَّبُور

لقول النبي (ص) «نصرت بالصبا و اهلكت عاد بالدبور «صرصر»

اى باردة في النهاية و قيل: لها صرّ اى صوت «عاتية» اى عنت على خزّانها في شدّة هبوبها غضبا على اعداء الله اذن الله لها من دون الخزّان. قال قتادة لم تخرج الا مقدار خاتم. و قال ابن عباس: لم تكن في الدنيا سفوة ريح و لا قطرة مطر الا بمكيال و وزن الا ما كان من ريح عاد فانّها عنت على الخزّان فلم يملكوها و خرجت على قدر حلقة خاتم و ماء طوفان قوم نوح فانه طغى على الخزّان فلم يملكوه و علا فوق كلّ شيء خمسة عشر ذراعا.

سَخَرَهَا عَلَيْهِمْ اى سلّطها و حبسها عليهم سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ يقال: اخر اسبوع من شهر صفر. «حُسُومًا» متتابعة ولاء بين اربعواين اخذ من جسم الجرح يتابع كيا بعد كى ليقطع الدّم، و قيل: «حُسُومًا» اى شوما كانها حسمت الخير عن اهلها، كقوله: «في أَيَّامِ نَجَسَاتٍ» و قيل: «حُسُومًا» جمع حاسم كالشّاهد و الشهود، و الحاسم: القاطع المذهب للآثر، اى قاطعة لدابر اولئك القوم.

فيكون نصبا على الصّفة. و قيل: نصب على المصدر. قال وهب: هي الايام التى تسميها العرب ايام العجوز ذات برد و رياح شديدة. سميت عجوزا لانّها في عجرة الشتاء اى اواخرها و قيل: سميت بذلك لانّ عجوزا من قوم عاد دخلت سربا فتبعتها الرّيح فقتلتها اليوم الثامن من نزول العذاب و انقطع العذاب فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرَعى اى لو كنت حاضرا هناك لرأيت القوم فيها، اى في تلك الليالى و الايام صرعى، اى هلكى، جمع صريع. كَانَهُمْ أَعْجَازُ نُحْلٍ اى اصول نُحْلٍ «خاوية» اى ساقطة خالية من العذوق خالية منابتها منها، و قيل: خالية الاجواف، و قال في موضع آخر: «كَانَهُمْ أَعْجَازُ نُحْلٍ مُنْقَعِرٍ» قيل: كان طولهم اثني عشر ذراعا.

فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ اى نفس باقية كقوله: «هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ» و قيل: هي مصدر كالعافية، و المعنى: هل ترى لهم من بقاء.

وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَ مِنْ قَبْلَهُ قَرَأَ اهل البصرة و الكسائي بكسر القاف و و فتح الباء، اى و من معه من جنوده و اتباعه، و قرأ الآخرون بفتح القاف و سكون الباء، اى و من تقدّمه من الامم الكافرة و الْمُؤْتَفِكَاتُ اى قرى قوم لوط يريد اهل المؤتفكات، و قيل: يريد الامم الذين اتفكوا «بِالْخَاطِئَةِ» اى بالخطئة و المعصية و هي الشّرك.

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ يعنى: لوط و موسى (ع) و قيل: كلّ امّة عصوا رسولهم الذى ارسل اليهم و يجوز ان يكون الرسول بمعنى الرّسالة فَأَخَذَهُمْ أَخَذَهُ رَابِيَةً اى نامية زائدة على ما عملوا باضعافها، و قيل: زائدة على عذاب الامم، اى عاقبهم اشدّ العقوبة إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ اى ارتفع و علا و تجاوز الحدّ المعتاد حتّى غرق الارض. و قيل: طغى على خزّانه، اى على ميكائيل و حزبه من الملائكة فخرج من الكيل و الوزن و لم يعلموا قدره و حَمَلْنَاكُمْ اى حملنا آباءكم يا امّة محمد و انتم في اصلاّبهم. في الْجَارِيَةِ يعنى السّفينة و سميت جارية لانّ من شأنها ان تجرى على الماء.

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً اى السَّفِينَةِ الْجَارِيَةِ فَاتَّهَا بَقِيَتْ الْوَاحِهَا دَهْرًا وَ قِيلَ: لِنَجْعَلْ مَا اتَّخَذَ عَلَى مِثَالِهَا فَانَّ سَفْنَ الدُّنْيَا تَذْكُرُ سَفِينَةَ نُوحٍ وَ كَانَتْ اَوَّلَهَا، وَ قِيلَ: لِنَجْعَلْ هَذِهِ الْفَعْلَةَ وَ هِيَ اَغْرَاقُ قَوْمِ نُوحٍ لَكُمْ تَذْكِرَةٌ وَ وَجْهَ كَوْنِهَا تَذْكِرَةٌ اِنْ نَجَاةً مِنْ فِيْهَا وَ تَغْرِيقُ مَنْ سِوَاهُمْ، تَقْتَضِيْ اَنَّهُ مِنْ مَدْبَرِ اِمْرَا لَمْ تَجْرِبْهُ الْعَادَةُ. وَ تَعْيِيْهَا اى وَ تَحْفَظْهَا «اِذْنَ» اِنْ سَانَ شَأْنُهُ اِنْ يَحْفَظُ مَا يَجِبُ حَفْظُهُ.

قَالَ النَّبِيُّ (ص): «اَفْلَحَ مَنْ جَعَلَ اللهُ لِهٖ قَلْبًا وَ اَعْيَا، الْوَعْيُ اِنْ يَحْفَظُ السَّمْعَ مَا يَسْمَعُهُ وَ يَعْمَلُ بِهِ» وَ عَنْ مَكْحُولٍ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ وَ تَعْيِيْهَا اُذُنٌ وَ اَعْيَةٌ قَالَ رَسُولُ اللهِ (ص): «دَعَوْتُ اللهَ اَنْ يَجْعَلَ اِذْنَكَ يَا عَلِيٌّ» قَالَ عَلِيٌّ (ع): فَمَا نَسِيتُ شَيْئًا بَعْدَ ذَلِكَ وَ مَا كَانَ لِي اِنْ اَنْسَاهُ.

يُقَالُ الْوَعْيُ فَعَلَ الْقَلْبُ وَ لَكِنَّ الْاِذْنَ تُوْدَى الْحَدِيثُ اِلَى الْقُلُوبِ الْوَاعِيَةِ فَنَعْنَتِ الْاِذْنَ بِنَعْتِ الْقُلُوبِ، تَقُولُ: وَ عَيْتَ الْكَلَامِ اِذَا فَهَمْتَهُ وَ حَفَظْتَهُ وَ اَوْعَيْتَ الْمَتَاعَ وَ الزَّادُ اِذَا جَمَعْتَهُ فِي الْوَعَاءِ، قَالَ الشَّاعِرُ: الْخَيْرُ يَبْقَى وَ اِنْ طَالَ الزَّمَانُ بِهِ وَ الشَّرُّ اخْبِثَ مَا اَوْعَيْتَ مِنْ زَادٍ.

وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَ جَمَعَ قَاوُعِيٌّ» فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّوْرِ نَفْخَةً وَاحِدَةً نَفْخَةٌ وَ النَّفْخُ وَاحِدٌ وَ ذَكَرَ الْوَاحِدَ لِلتَّأْكِيْدِ لِأَنَّ النَّفْخَةَ لَا تَكُوْنُ اِلَّا وَاحِدَةً وَ هِيَ النَّفْخَةُ الْاَوَّلَى فَيَمُنْ جَعَلَ النَّفْخَةَ نَفْخَتَيْنِ اَحَدِيْهَا يَمُوْتُ عِنْدَهَا النَّاسُ وَ الثَّانِيَةُ يَبْعَثُوْنَ عِنْدَهَا.

وَ حُمِلَتْ اَلْاَرْضُ وَ الْجِبَالُ اى حَمَلَ مَا عَلَى الْاَرْضِ مِنْ جِبَالٍ وَ اَحْجَارٍ وَ اشْجَارٍ مِنْ اَمَاكِنِهَا فَضْرِبَتْ عَلَى الْاَرْضِ.

فَدَكَّنَا دَكَّةً وَاحِدَةً اى دَقَّتَا دَقَّةً وَاحِدَةً فَصَارَتَا هَبَاءً مُنْبَثًّا. وَ قِيلَ: دَكَّهَا زَلَزَلْتُهَا. وَ قِيلَ: دَكَّهَا اِنْ تَصِيرُ قِطْعَةً وَاحِدَةً «لَا تَرَى فِيْهَا عِوَجًا وَ لَا اَمْتًا».

فَيَوْمِئِذٍ اى حِيْنَئِذٍ. وَ قَعَتِ الْوَاقِعَةُ اَلَّتِي تُوْعَدُوْنَ وَ هِيَ قِيَامُ السَّاعَةِ وَ صِيْحَتِهَا. وَ اَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ

قَالَ عَلِيٌّ (ع): اى عَنِ الْمَجْرَةِ

فَهِيَ يَوْمِئِذٍ وَاهِيَةٌ ضَعِيْفَةٌ كَالْغَزْلِ الْمَنْقُوضِ، وَ قِيلَ: سَاقِطَةٌ مُتَشَقِّقَةٌ.

وَ الْمَلِكُ عَلَى اُرْجَائِهَا الرَّجَا جَانِبُ الشَّيْءِ مَقْصُورٌ وَ الْاِثْنَانِ رَجَوَانُ وَ الْجَمْعُ اِرْجَاءٌ. قَالَ الشَّاعِرُ:

اِذَا لَمْ تَحْظْ فِي اَرْضٍ فَدَعَهَا وَ حَثَّ الْيَعْمَلَاتِ عَلَى رَجَاهَا
وَ لَا يَغْرُوكَ حَظُّ اخِيْكَ مِنْهَا اِذَا صَفَرْتَ يَمِيْنِكَ مِنْ جَدَاهَا
فَاَنْتَكَ وَاجِدٌ دَارًا بَدَارٌ وَ لَسْتَ بِوَاجِدٍ نَفْسًا سِوَاهَا

وَ الْمَلِكُ عَلَى اُرْجَائِهَا اى الْمَلَائِكَةُ عَلَى اطْرَافِهَا وَ نَوَاحِيْهَا وَ اَبْوَابِهَا.

قَالَ الضَّحَّاكُ: تَكُوْنُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى حَافَاتِهَا حَتَّى يَأْمُرَهُمُ الرَّبُّ فَيَنْزِلُوْا فَيُحِيْطُوْا بِالْاَرْضِ وَ مِنْ عَلَيْهَا وَ قِيلَ: الْمَلِكُ عَلَى اُرْجَائِهَا يَنْتَظِرُ مَا يُوْمِرُ بِهِ فِي اَهْلِ النَّارِ وَ اَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ. وَ قِيلَ: اَنْمَا جَعَلَهُمْ فِي نَوَاحِي السَّمَاءِ لِأَنَّ الْكَفَّارَ يَقْصِدُوْنَ الْحَرْبَ لَمَّا يَرُوْنَهُ مِنْ شِدَّةِ الْعُقُوبَةِ وَ تَرَدُّدِهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ ذَلِكَ مَعْنَى قَوْلِهِ: «لَا تَنْفُذُوْنَ اِلَّا بِسُلْطَانٍ» اى لَا تَقْصِدُوْنَ مَهْرَبًا اِلَّا وَ هُنَاكَ لِيْ اِعْوَانٌ وَ لِيْ بِهِ سُلْطَانٌ. وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ اى فَوْقَ رُؤُسِهِمْ يَوْمَئِذٍ يَوْمُ الْقِيَامَةِ. «ثَمَانِيَّةٌ» اى ثَمَانِيَّةٌ اَمْلَاكَ وَ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ: «اَنْهُمْ الْيَوْمَ اَرْبَعَةٌ وَ اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ اَمَدَّهُمُ اللهُ بِاَرْبَعَةِ اَخْرِيْنَ فَكَانُوْا ثَمَانِيَّةً عَلَى صُوْرَتِ الْاَوْعَالِ مَا بَيْنَ اِظْلَافِهِمْ اِلَى رِكْبِهِمْ كَمَا بَيْنَ سَمَاءٍ اِلَى سَمَاءٍ

وَ فِي الْخَبْرِ الصَّحِيْحِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمَطْلِبِ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ (ص) بِالْبَيْطَحَاءِ فَمَرَّتْ سَحَابَةٌ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): «أَ تَدْرُوْنَ مَا هَذَا؟» قُلْنَا السَّحَابُ فَقَالَ: «وَ الْمَزْنَ؟» قُلْنَا وَ الْمَزْنَ؟ قَالَ: «وَ الْعِنَانُ» فَسَكَنَتْ. فَقَالَ: «هَلْ تَدْرُوْنَ كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ؟» قُلْنَا: اللهُ وَ رَسُوْلُهُ اَعْلَمُ. قَالَ: «بَيْنَهُمَا مَسِيْرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ اِلَى سَمَاءٍ مَسِيْرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ، وَ فِي رِوَايَةٍ اُخْرَى، قَالَ (ص): «فَاِنْ بَعْدَ مَا بَيْنَهُمَا اَمَّا وَاحِدَةٌ وَ اَمَّا اِثْنَتَانِ وَ اَمَّا ثَلَاثٌ وَ سَبْعُوْنَ سَنَةً» قَالَ: «وَ السَّمَاءُ الثَّانِيَّةُ فَوْقَهَا حَتَّى عَدَّ سَبْعَ سَمَآوَاتٍ»: ثُمَّ قَالَ: «وَ فَوْقَ السَّابِعَةِ بَحْرٌ مَا بَيْنَ اَعْلَاهُ اِلَى اَسْفَلِهِ كَمَا بَيْنَ سَمَاءٍ اِلَى سَمَاءٍ وَ فَوْقَ ذَلِكَ الْعَرْشُ

و الله تعالى فوق العرش»

و عن عبد الله بن وهب عن ابيه: انّ حملة العرش اليوم اربعة، لكلّ ملك منهم اربعة اوجه و اربعة اجنحة و وجه كوجه الانسان، و وجه كوجه الاسد، و وجه كوجه الثور، و وجه كوجه النسر و جناحان قد غطى بهما وجهه لئلا يصعق وجهه من نور العرش و جناحان يهفو بهما، و قال غير وهب: حملة العرش اليوم اربعة ملك في صورت انسان، و ملك في صورت ثور و ملك في صورت اسد، و ملك في صورت نسر.

روى أنّه انشد بين يدي رسول الله (ص) قول امية بن ابي الصلت:
رجل و ثور تحت رجل يمينه و النسر للأخرى و ليث مرصد.

فقال النبي (ص) صدق، و قيل: في ثمانية أنّه ثمانية صفوف من الملائكة لا يعلمهم الا الله عزّ و جلّ، و الاول اصحّ و قيل: الخلق عشرة اجزاء جزء الانس و الجنّ و سائر الحيوان و جزء الملائكة السماوات و الارضين و ثمانية اجزاء حملة العرش و هم الكروبيون. و الفائدة في ذكر العرش عقيب ما تقدّم انّ العرش بحاله خلاف السماء و الارض. و عن علي بن الحسين عليهما السلام قال: انّ الله عزّ و جلّ خلق العرش رابعا لم يخلق قبله الا ثلاثة: الهواء، و القلم، و الثور، ثمّ خلق العرش من ألوان انوار مختلفة من ذلك نور اخضر منه اخضر و الخضرة و نور اصفر منه اصفر و الصفرة و نور احمر منه احمر و الحمرة و نور ابيض و هو نور الانوار و منه ضوء النهار.

قوله: يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ قرأ حمزة و الكسائي: لا يخفى بالياء اى لا يستتر على الله شيء منكم و لا من احوالكم. روى عن ابو موسى الاشعري قال: يعرض الناس يوم القيامة ثلاث عرضات فاما عرضتان فجدال و معاذير و اما العرضة الثالثة فعندها تطير الصحف في الايدي فاخذ بيمينه و اخذ بشماله و قيل: ليس يعرضهم ليعلم ما لم يكن عالما به و لكنّه يعرضهم مبالغة و مظاهرة في العدل، و قيل: معنى العرض ان يعرف كلّ واحد ما يستحقّه من ثواب او عقاب، و قيل: يعرضون باعمالهم و اقوالهم كما يعرض السلطان جنده باسلحتهم و دوابهم.

فَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ هذا اخبار عن قول الفريقين اذا وصل اليهم كتاب الحفظة فيقول المؤمنون قيل: نزلت هذه الآية في ابي سلمة بن عبد الاسد زوج امّ سلمة امرأة النبي (ص) هو اول من هاجر الى المدينة من اصحاب رسول الله (ص) ثمّ هو عامّ في كلّ مؤمن. فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَأُوا كِتَابِيَةَ تَقْدِيرِهِ هَؤُلَاءِ كِتَابِي و اقرؤا كتابي فحذف الاول لانّ الثاني يدلّ عليه، اى خذوا كتابي و اقرؤا و انظروا الى نجاتي لتقفوا عليها، يقال للرجل «هاء» اى خذ، و للاثنتين «هاؤما»، و للجميع «هاؤم».

يقال: أنّه كتاب تكون زلاّت صاحبه في باطنه و طاعاته في ظاهره يراها الناس و يقولون: طوبى لهذا العبد، فاذا قرأ كتابه وجد في آخره ائتى سترت عليك في الدنيا و ائتى اغفر هالك اليوم فيشرق وجهه و يؤمر بان يقلب كتابه فاذا قلبه رأى حسناته و في آخرها قد قبلتها منك فيقول من فرط سروره: تعالوا أَقْرَأُوا كِتَابِيَةَ و الهاء في كتابيه و حسابيه للوقف و لاستراحة.

عن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله (ص): «اول من اعطى كتابه من هذه الامة عمر بن الخطاب و له شعاع كشعاع الشمس» قيل له: فاين ابو بكر؟ قال: هيهات زفته الملائكة الى الجنة.

قوله: اِنِّي ظَنَنْتُ اَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَةَ هَذَا الظَّنّ اسم للعلم ليس من الشكّ و هو في القرآن كثير معناه: اليقين سمى اليقين ظنا لانّ الظنّ يلد اليقين، معناه ايقنت في الدنيا ائتى معين حسابي فكنت استعدّ له.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ اى في حياة مرضية يرضى بها صاحبها و خرجت سائر روى الآي. في جَنَّةٍ عَالِيَةٍ قيل: خلق الله الجنة عالية و النهار هاوية، و قيل: «في جَنَّةٍ عَالِيَةٍ» المكان عالية القدر و الشأن.

فُطُوْفُهَا دَانِيَةٌ اى ثمارها قريبه ينالها القائم و القاعد و المضطجع يقطفون كيف شاؤوا و يقال لهم: كُلُوا وَ اشْرَبُوا من نعيم الجنة هَنِيئًا سليما من الآفات و المكاره لا تنغيص فيها و لا تكدير. بما أَسْلَفْتُمْ اى بسبب ما قدمتم من الخيرات و الطاعات في ايام الدنيا الماضية. قال ابن عباس أنّها نزلت في الصائمين خاصّة. في الأَيَّامِ الْخَالِيَةِ اى الجائعة كما تقول: نهاره صائم.

يروى انّ الله عزّ و جلّ يقول يوم القيامة: «يا اوليائي طالما نظرت اليكم في الدنيا و قد قلصت شفاهكم

عن الاشربة و غارت اعينكم و خمصت بطونكم فكونوا اليوم في نعيمكم.

كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ.

وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ قِيلَ: نَزَلَتْ فِي الْأَسْوَدِ بْنِ عَبْدِ الْأَسَدِ أَخِي أَبِي سَلَمَةَ هُوَ لَهُ خَاصٌّ ثُمَّ هُوَ عَامٌّ فِي جَمِيعِ الْكَفَّارِ. قِيلَ: يَنْزِعُ يَدَهُ مِنْ صَدْرِهِ إِلَى مَا خَلْفَ ظَهْرِهِ فَيُعْطِي كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوْتِ كِتَابِيهِ.

وَ لَمْ أُدْرِ مَا حِسَابِيهِ يَتَمَنَّى أَنْ لَمْ يَبِيعْثْ وَ لَمْ يَحَاسِبْ لَمَّا يَرَى فِيهِ مِنْ قَبَائِحِ أَعْمَالِهِ هَذَا كَقَوْلِهِ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثُرَاباً».

يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ الْهَاءَ رَاجِعَةً إِلَى مَوْتِهِ يَقُولُ: يَا لَيْتَنِي مَتَّ مَيَّتَهُ قَاضِيَةً لَا حَيَاةَ بَعْدَهَا يَتَمَنَّى الْمَوْتَ عِنْدَ ذَلِكَ فِي الْقِيَامَةِ مِنْ شِدَّةِ مَا يَقَاسُونَهُ مِنَ الْعُقُوبَةِ وَ كَانُوا مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ كِرَاهِيَةً لِلْمَوْتِ فِي الدُّنْيَا.

مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيهِ لَمْ يَنْفَعْنِي مَا جَمَعْتُهُ فِي الدُّنْيَا مِنَ الْأَمْوَالِ وَ لَمْ يَدْفَعْ عَنِّي مِنْ عَذَابِ اللَّهِ شَيْئاً. هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ أَيْ ضَلَّتْ عَنِّي حَجَّتِي وَ زَالَ عَنِّي مَلَكِي وَ قَوْتِي وَ قِيلَ: كُلُّ أَحَدٍ كَانَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَالِهِ وَ جَوَارِحِهِ فَيُزُولُ فِي الْقِيَامَةِ سُلْطَانُهُ عَلَى نَفْسِهِ فَلَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ. وَ قِيلَ: ذَلِكَ كَانَ بِحَيْثُ لَوْ أَرَادَ أَنْ يُؤْمِنَ لَقَدَّرَ عَلَى ذَلِكَ السَّلَاطَةَ فِي اللِّسَانِ الْبَلَاجَةِ وَ قُوَّةِ الْكَلَامِ مَعَ الْأَصَابَةِ وَ السَّلَاطَةِ الرَّزِيتِ وَ السُّلْطَانِ الْمَكْنَةِ وَ الْقُدْرَةِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ مَاتَ فَلَانٌ فِي سُلْطَانِ فَلَانٍ أَيْ فِي وَلايَتِهِ. خُذُوهُ فَغُلُّوهُ الْقَوْلُ هَاهُنَا مُضْمَرٌ، أَيْ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ خُذُوهُ فَشُدُّوهُ بِالْأَغْلَالِ، أَيْ أَجْمَعُوا يَدَهُ إِلَى عُنُقِهِ فِي الْحَدِيدِ.

ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ أَيْ ادْخُلُوهُ فِيهَا وَ احْرِقُوهُ.

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ يَقَالُ: تَدْخُلُ السِّلْسِلَةُ فِيهِ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ مَقْعَدَتِهِ وَ مَعْنَى فَاسْلُكُوهُ أَيْ فَاسْلُكُوا فِيهِ السِّلْسِلَةَ وَ لَكِنَّ الْعَرَبَ يَقُولُ: ادْخَلْتُ الْقَلَنْسُوَةَ فِي رَأْسِهِ، وَ قِيلَ: هِيَ سِلْسِلَةٌ وَاحِدَةٌ يَدْخُلُونَ جَمِيعاً فِيهَا وَ يَشُدُّ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ قِيلَ: بَلْ لِكُلِّ وَاحِدٍ سِلْسِلَةٌ ذُرْعَاهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً. قَالَ نُوْفُ الْبَكَائِي الشَّامِيُّ: كُلُّ ذِرَاعٍ سَبْعُونَ بَاعاً، كُلُّ بَاعٍ أَبْعَدُ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَ مَكَّةَ وَ هُوَ يَوْمُنَا بِالْكُوفَةِ، وَ فِي رِوَايَةٍ بِذِرَاعِ الْمَتَرِفِ الْجَبَّارِ، وَ الْجَبَّارُ عِنْدَ الْعَرَبِ الْعَظِيمُ الطَّوْلُ. وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «لَوْ أَنَّ رِضْرَاضَةَ مِثْلَ هَذِهِ وَ أَشَارَ إِلَى مِثْلِ الْجَمْعَةِ أَرْسَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ هِيَ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ لَبَلَّغَتْ الْأَرْضَ، قِيلَ: اللَّيْلُ وَ لَوْ أَنَّهَا أَرْسَلَتْ مِنْ رَأْسِ السِّلْسِلَةِ لَسَارَتْ أَرْبَعِينَ خَرِيفاً، اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ قَبْلَ أَنْ تَبْلُغَ أَصْلَهَا أَوْ عَقْرَهَا. وَ عَنْ كَعْبٍ قَالَ: لَوْ جُمِعَ حَدِيدُ الدُّنْيَا مَا وَزَنَ حَلْقَةً مِنْهَا. وَ قِيلَ: لَوْ أَنَّ حَلْقَةً مِنْهَا وَضَعْتَ عَلَى جَبَلٍ لَذَابَ مِنْ حَرِّهَا. «إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ».

وَ لَا يَحْضُرُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ أَيْ لَا يَطْعَمُ وَ لَا يَأْمُرُ بِهِ بَلْ كَانَ يَقُولُ: أُنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ اطْعَمَهُ. كَانَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَقُولُ لَأَمْرَأَتِهِ أُمَ الدَّرْدَاءِ: نَجُونَا مِنْ نِصْفِ السِّلْسِلَةِ آمَنَّا بِاللَّهِ فَحَضَى عَلَى اطْعَامِ الْمُسْكِينِ لِلنِّصْفِ الْبَاقِي.

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ الْحَمِيمُ: الْقَرِيبُ نَسَباً أَوْ وَدّاً أَوْ لَا يَنْتَفِعُ بِحَمِيمِهِ كَمَا يَنْتَفِعُ فِي الدُّنْيَا.

وَ لَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينَ وَ هُوَ الصَّدِيدُ الَّذِي يَنْغَسِلُ مِنْ أَيْدَانِ أَهْلِ النَّارِ.

وَ قِيلَ: هُوَ طَعَامُ أَعْدَاءِ اللَّهِ لِأَهْلِ النَّارِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِهِ هُوَ بَعْضُ مَا أَخْفَى لَهُمْ، يَقَالُ: لِلنَّارِ دَرَكَاتٌ وَ لِكُلِّ دَرَكَةٍ نَوْعٌ طَعَامٌ وَ شَرَابٌ.

لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ الْكَافِرُونَ الْجَائِرُونَ عَنْ طَرِيقِ الْحَقِّ عَمداً.

فَلَا أُقْسِمُ لَا صِلَةَ وَ مَعْنَاهُ: أَقْسِمُ وَ دَخَلْتُ لَا مُؤَكَّدَةً، وَ قِيلَ: أَنَّهَا نَفَى لِرَدِّ كَلَامِ الْمُشْرِكِينَ كَأَنَّهُ قَالَ: لَيْسَ الْأَمْرُ كَمَا يَقُولُهُ الْمُشْرِكُونَ: أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ.

وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ هَذَا مِنْ جَوَامِعِ كَلِمِ الْقُرْآنِ، قَالَ قَتَادَةُ: أَقْسِمُ بِالْأَشْيَاءِ كُلِّهَا فَيَدْخُلُ فِيهِ جَمِيعُ الْمَوْجُودَاتِ. وَ قِيلَ: أَقْسِمُ بِالْدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. وَ قِيلَ: مَا تَبْصُرُونَ مَا عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ وَ مَا لَا تَبْصُرُونَ مَا فِي بَطْنِهَا.

وَ قِيلَ: تَبْصُرُونَ الْأَجْسَامَ وَ مَا لَا تَبْصُرُونَ الْأَرْوَاحَ.

وَ قِيلَ: مَا تَبْصُرُونَ الْإِنْسَ وَ مَا لَا تَبْصُرُونَ الْمَلَائِكَةَ وَ الْجِنَّ. وَ قِيلَ: النَّعْمُ الظَّاهِرَةُ وَ الْبَاطِنَةُ.

وَ قِيلَ: مَا تَبْصُرُونَ مَا أَظْهَرَ اللَّهُ لِلْمَلَائِكَةِ وَ اللَّوْحَ وَ الْقَلَمَ وَ مَا لَا تَبْصُرُونَ مَا اسْتَأْثَرَ اللَّهُ بِعِلْمِهِ فَلَمْ يَطْلُعْ

عليه احدا. و قال جعفر: بما تبصرون من صنعى في ملكى و ما لا تبصرون من برى باوليائى. و قال جنيد: بما تبصرون من آثار الرسالة و الوحي على حبيبي محمد. و ما لا تبصرون من السر معه ليلة الاسراء، و قال ابن عطاء ما تبصرون من آثار القدرة و ما لا تبصرون من اسرار القدرة.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ هَذَا جَوَابُ الْقِسْمِ، اِىَ اَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ قِرَاءَةُ رَسُولٍ كَرِيمٍ يَعْنِي مُحَمَّدٌ (ص). اِضَافَ الْقَوْلَ اِلَيْهِ لِأَنَّهُ لَمَّا قَالَ قَوْلَ رَسُولٍ اقْتَضَى مَرَسَلًا فَكَانَ مَعْلُومًا اَنَّ مَا يَقْرَاهُ كَلَامُ مَرْسَلِهِ وَ اَنَّمَا هُوَ مَبْلُغُهُ وَ قَدْ يَأْتِ الْقَوْلُ فِي الْقُرْآنِ، وَ الْمُرَادُ بِهِ الْقِرَاءَةُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى. حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ اِىَ مَا تَقْرُونَ فِي صَلَوَاتِكُمْ.

و قيل: سبب نزول الآية ان الوليد بن المغيرة قال: ان محمدا ساحر، و قال ابو جهل: هو شاعر فانزل الله تعالى: فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ قيل: يعنى جبرئيل (ع). تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ اِىَ اَنَّ الَّذِى يَقْرَاهُ جَبْرَائِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ (ص) وَ مَا هُوَ يَقُولُ شَاعِرٌ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ مَا صَلَاةٌ دَخَلَتْ لِلتَّوَكُّيدِ اِىَ قَلِيلًا تُؤْمِنُونَ.

وَ لَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَذْكُرُونَ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ ابْنُ عَامِرٍ وَ يَعْقُوبُ: يُؤْمِنُونَ يَذْكُرُونَ بِالْيَاءِ فِيهِمَا. وَ ارَادَ بِالْقَلِيلِ نَفَى اِيْمَانِهِمْ اَصْلًا كَقَوْلِكَ: لِمَنْ لَا يَزُورُكَ فَلَمَّا تَأْتَيْنَا وَ اَنْتَ تَرِيدُ لَا تَأْتِينَا اَصْلًا. الشَّعْرُ فِي اللَّغَةِ: الْعِلْمُ، يَقَالُ: شَعَرْتُ اشْعُرُ، اِىَ عَلِمْتُ، وَ شَعَرَ الرَّجُلُ اِذَا صَارَ شَاعِرًا وَ سَمِيَ الشَّاعِرَ شَاعِرًا لِأَنَّ الشَّعْرَ عِلْمٌ بِرَأْسِهِ لَا يَعْلَمُهُ كُلُّ أَحَدٍ. وَ الْكَاهِنُ الَّذِى يَزْعُمُ اَنَّ لَهُ خِدْمًا مِنَ الْجِنِّ يَأْتُونَهُ بِضَرْبٍ مِنَ الْوَحْيِ، وَ قَدْ انْقَطَعَتِ الْكِهَانَةُ بَعْدَ نَبِيِّنَا (ص) لِأَنَّ الْجِنَّ حَبَسُوا وَ مَنَعُوا عَنِ الْاِسْتِمَاعِ. تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَعْنِي بِهِ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِهِ جَبْرَائِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ (ص).

وَ لَوْ تَقَوْلُ عَلَيْنَا يَعْنِي الرَّسُولَ وَ لَوْ تَحَرَّضَ وَ اخْتَلَقَ عَلَيْنَا وَ اَتَى بِشَيْءٍ مِنْ عِنْدِ نَفْسِهِ اَوْ زَادَ فِي الْقُرْآنِ اَوْ نَقَصَ مِنْهُ.

لَاخْذُنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ اِىَ لَا مَرْنَا اِنْ يُوْخِذُ بِيَدِهِ اِذَا اخَذَا بِالْعُقُوبَةِ كَالسَّلْطَانِ اِذَا ارَادَ الْاِسْتِخْفَافَ بِبَعْضِ رَعِيَّتِهِ قَالَ لِبَعْضِ اَعْوَانِهِ: خُذْ بِيَدِهِ وَ اُخْرِجْهُ. وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ لَا نَتَّقِمُنَا مِنْهُ بِالْقُوَّةِ وَ الْقُدْرَةِ اِىَ عَذِّبْنَاهُ وَ اخَذْنَاهُ بِقَهْرٍ اخِذَ عُقُوبَةٍ وَ عَبَّرَ عَنِ الْقُوَّةِ بِالْيَمِينِ لِأَنَّ قُوَّةَ كُلِّ شَيْءٍ فِي مِيَامِنِهِ، وَ قِيلَ: لَاخْذُنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ اِىَ بِالْحَقِّ كَقَوْلِهِ: كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ اِىَ مِنْ قَبْلِ الْحَقِّ. وَ قِيلَ: «بِالْيَمِينِ» اِىَ بِالْعَهْدِ الْغَلِيظِ الَّذِى اخَذْنَا مِنْهُ. اِىَ طَالِبْنَاهُ بَعْدَهَا لَوْ تَقَوْلُ عَلَيْنَا.

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ اِىَ اِمْتَنَاهُ وَ اَهْلَكْنَاهُ، لِأَنَّ الْوَتِينَ عِرْقٌ فِي الْقَلْبِ مَتَّصِلٌ بِالظَّهْرِ اِذَا قُطِعَ مَاتَ صَاحِبُهُ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الْوَتِينَ نِيَاطُ الْقَلْبِ. وَ قَالَ مُجَاهِدٌ هُوَ الْحَبْلُ الَّذِى فِي الظَّهْرِ اِذَا انْقَطَعَ مَاتَ الْاِنْسَانُ.

فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ اِىَ مَا نَعِينُ يَحْجُزُونَنَا عَنْ عُقُوبَتِهِ وَ الْمَعْنَى: اَنَّ مُحَمَّدًا لَا يَتَكَلَّفُ الْكَذِبَ لِاجْلِكُمْ مَعَ عِلْمِهِ أَنَّهُ لَوْ تَكَلَّفَهُ لِعَاقِبْنَاهُ وَ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى دَفْعِ عُقُوبَتِنَا عَنْهُ وَ جَمْعُ حَاجِزِينَ وَ هُوَ مِنْ نَعْتِ أَحَدٍ لِأَنَّ أَحَدًا يَسْتَعْمَلُ فِي مَعْنَى الْجَمْعِ كَقَوْلِهِ: لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ إِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ اِىَ اَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِمَوْعِظَةِ الْمُتَّقِينَ خَصَّصَهُمُ بِالذِّكْرِ لِانْتِفَاعِهِمْ بِهِ وَ التَّذِكْرَةُ الْعَلَامَةُ الَّتِى يَذْكُرُ بِهَا الْمَعْنَى وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ بِالْقُرْآنِ جَاهِدِينَ لِلرَّسَالَةِ وَ صِفَاتِ الْاِلَهِيَّةِ. وَ قِيلَ: اِنَّا لَنَعْلَمُ مَنْ يَصْدَقُ وَ مَنْ يَكْذِبُ. قَالَ مَالِكٌ مَا اَشَدَّ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى هَذِهِ الْاُمَّةِ.

وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ اِىَ وَ اَنَّ الْقُرْآنَ لَحَسْرَةٌ وَ نَدَامَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِذَا رَأَوْا ثَوَابَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ وَ قَدْ خَالَفُوا وَ ضَيَّعُوا الْعَمَلَ بِهِ.

وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ مُضَافٌ اِلَى النَّعْتِ تَأْوِيلُهُ: وَ أَنَّهُ لِلْحَقِّ الْيَقِينِ وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ أَنَّهُ لِلْيَقِينِ حَقُّ الْيَقِينِ، كَمَا تَقُولُ: هُوَ الْجَوَادُ عَيْنُ الْجَوَادِ. وَ قِيلَ: أَنَّهُ لِحَقِّ الْأَمْرِ الْيَقِينِ اَيَقِنَ بِهِ الْمُؤْمِنُ فِي الدُّنْيَا فَيَنْفَعُهُ وَ اَيَقِنَ بِهِ الْكَافِرُ فِي الْآخِرَةِ فَلَمْ يَنْفَعَهُ.

وَ قِيلَ: اِنْ التَّحَسُّرُ لِلْكَافِرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَائِنٌ لَا مُحَالَةَ.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ تَأْوِيلُهُ فَسَبِّحْ رَبَّكَ الْعَظِيمَ وَ الْاِسْمُ زَائِدٌ كَقَوْلِ لَبِيدٍ:

اِلَى الْحَوْلِ ثُمَّ اِسْمُ السَّلَامِ عَلَيْكُمَا وَ مِنْ يَبِيكَ حَوْلًا كَامِلًا فَقَدْ اعْتَذَرَ

و المعنى: صلّ له و نرّه عمّا لا يليق به فسبحان الله دائماً و العظيم الذى كلّ شيء في جنب عظمته صغير.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بسم الله روح للروح و شفاء للقلب المجروح. طوبى لمن يغدو بذكره و يروح فالربّ عليه مطّلع و الباب له مفتوح:

قلب بحدّ سنان الشوق مجروح	بين الصّباة و الهجران مطروح
آمد بر من خیال آن راحت روح	اندر همه عمر من شبی وقت صبح
گفتم که: ز عشق تو همین بود	پرسید ز من که: چون شدی ای
فتوح!	مجروح

خداوندا بنشانت بیندگانیم، بنامت زندگانیم، بفضلت شادانیم، بمهرت نازانیم مست مهر از جام تو مائیم، صید عشق در دام تو مائیم:

عبر ز نسیم او غلام دل ماست	زنجیر معنیر تو دام دل ماست
گویی که همه جهان بکام دل ماست	در عشق تو چون خطی بنام دل ماست

الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ قِيَامَت و رستاخیز چه گوئیم که چیست، آن قیامت و آن رستاخیز حَقّست و بودنی، راست است و افتادنی، هر کس برسد بآنچه سزای اوست و پاداش گیرد از نیک و بد که در جریده اوست. گفته‌اند که قیامت دواست: یکی امروز و یکی فردا. امروز مرگست که در خبر می‌آید من مات فقد قامت قیامته هر که بمرگ رسید قیامت او در رسید هر که این قیامت را یقین بود همیشه در هول و هراس مرگ بود، همواره از نهیب این قیامت سوخته و گداخته بود. پیوسته در برگ راه و ساز آن سفر بود. بزرگان دین چنین گفته‌اند که: آدمی از دو بیرون نیست، یا بر مثال ستوری است در اصطبل باز داشته، یا بر مثال مرغی در زندان قفس کرده آن بیچاره کو بر مثال ستورست، از مرگ میترسد و میلرزد، داند که ستور را چون از اصطبل بیرون بزند در بار کشند و آن جوانمرد که بر مثال مرغ است، پیوسته در انتظار مرگست زیرا که همه شادی و راحت مرغ از شکستن قفس بود چنانکه آن جوانمرد گفت:

کی باشد کین قفس بپردازم در باغ الهی آشیان سازم.

اما قیامت فردا خاست رستاخیز است که خلق اولین و آخرین را در آن صعيد هیبت جمع کنند، چنان که ربّ العزّة گفت: وَ حَسْرَتُهُمْ فَلَمْ يُغَايِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا روزی عظیم و کاری صعب و سیاستی بی نهایت. ایوان کبریا برکشیده، میزان عدل درآویخته، صراط راستی باز کشیده، فرادیس جمال آراسته، دوزخ هیبت برآشفته.

روزی که پرده‌ها بردارند و رازها آشکارا کنند و تاجهای هزل ب خاک اندازند و کلاههای هوس فرو نهند. و پندارها از آب و خاک بیفشانند و پاداش نیک و بد در کنار نهند. کار از دو بیرون نبود، یا بر بنده سلام کنند و نعمت سلامت اسلام بر وی تمام کنند و نامه وی بدست راست دهند که: فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ.

یا اسیر عذاب و غرام کنند، و لذات و راحت بر وی حرام کنند، و نامه کردار وی بدست چپ دهند که: وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ.

آن را که نامه بدست راست دهند از عالم ملکوت هر لحظه‌ای هزار شربت کرامت و لطافت بر دست وی نهند، در آسمانها حدیث وی کنند، در حوالی عرش با مقربان مباهات از بهر وی کنند، آن گاه او را بجنّات عدن برند، با حورا و عینا و ولدان و غلمان بنشانند. تاج و قار بر سرش نهند، بر مانده خلدش آرام دهند و از حضرت عزّت این ندا روان گشته که: كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ می‌خورید و می‌آشامید ازین نعیم بهشت چنانکه خواهید، از فزع اکبر ایمن گشته و بمقعد صدق رسیده کس را با شما حساب نه و ما را با شما عتاب نه. ایشان چون این ندا شنوند، آواز برآرند و

گویند: الحمد لله الذي صدقنا وعده. حمد آن خداوند را که وعده خود راست گردانید و ما را شراب وصل چشانید.

و آن را که نامه بدست چپ دهند، ندای قهر آید بخازنان دوزخ که: خُذُوهُ فَعَلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ گیرید او را به قهر و عنف، کشید او را بدوزخ، دست و پای در غل کرده و در زنجیر هفتاد گزی کشیده، و از رحمت حق نومید شده، و بسقر رسیده. اگر شرری از آن آتش که در سقر است بدنیا فرستند، همه اهل دنیا بیبطاقت شوند پس چون بود حال کسی که در میان آن آتش بود؟ مصطفی (ص) گفت: بآن خدای که جان من بید اوست که اگر يك حلقه از آن سلاسل و اغلال بر کوه‌های دنیا نهند همه کوه‌ها بگدازد و بزمین فرو شود، پس چون بود حال کسی مرو را بدین سلاسل و اغلال بند کنند؟ و اگر يك جامه از آن جامهای قطران که قرآن از آن خبر می‌دهد که: «سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ» از آسمان دنیا بیاویزند همه اهل زمین از گند آن بمیرند. پس چگونه بود حال کسی که این جامه لباس وی بود؟ نه از گزاف رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفتی: «الحمد لله على كل حال و اعوذ بالله من حال اهل النار».

70- سورة المعارج- مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند جهاندار دشمن پرور ببخشاینده، دوست بخشای بمهربانی.

سَأَلَ سَائِلٌ بِرُسُودِ بَعْدَآبٍ وَاقِعٍ (1) از عذابی که بودنی است و افتادنی.

لِلْكَافِرِينَ نَاغِرُونَ دگان را آئیس لَهُ دافعٌ (2).

مِنْ اللَّهِ أَنْ رَا باز دارنده ای و باز پس برنده ای نیست از خدای عزّ و جلّ ذِي الْمَعَارِجِ (3) آن خداوند صفتهای بلند و عطاهای بشکوه.

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ بَسْوَى او بر می شود فریشتگان و جبرئیل فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (4) در روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال بود.

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (5) تو شکیبایی کن شکیبایی کردن نیکو.

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا (6) ایشان آن روز را نابودنی می بینند.

و نَرَاهُ قَرِيبًا (7) و ما آن را بودنی می بینیم، ایشان آن روز را دور می بینند و دیر و ما آن را نزدیک می بینیم و زود.

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ (8) آن روز که آسمان از بیم چون دردی زیت گردد، یا چون مس گداخته.

و تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (9) و کوه ها چون پشم رنگ کرده بود از رنگ رنگ.

و لَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا (10) و آن روز هیچکس خویش را و دوست را نپرسد.

يُبْصِرُونَهُمْ بِر دیدار چشم او میدارند می بینند و نپرسد از بیم. يَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوست دارد و خواهد کافر، لَوْ يَفْقَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمِيذٍ که خویشان را باز خرد از عذاب آن روز بِبَنِيهِ (11).

و صَاحِبَتِهِ وَ أُخِيهِ (12) بیسران خویش و برادر خویش.

و فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ (13) و خاندان او که او را می داشتند.

و مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و هر که در زمین کس است همه ثُمَّ يُنْجِيهِ (14) تا آن وقت که آن را خرید او را برهانید.

كَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُنْ رَاسُهَا لَمْ يَكُنْ رَاسُهَا (15) آن آتشی است زبانه زن.

نَزَّاعَةً لِّلشَّوْىِ (16) که پوست از سر درکشد.

تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى (17) میخواهد هر کس را که پشت بر حق گردانید درین جهان و از فرمانبرداری برگشت.

و جَمَعَ فَأَوْعَى (18) و مال گرد کرد و بیست و بنهاد.

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (19) مردم را ناشکیبا و تنگ دل آفریدند و حریص.

إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (20) چون بدو درویشی رسد، بدو زارنده بود ناشکیبا.

وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (21) و چون نیکی مال بدو رسد. باز دارنده و دریغ دارنده بود.

إِلَّا الْمُصَلِّينَ (22) الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (23) مگر ایشان

که بر نماز خود پایندگان اند همیشه.

و الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (24) و ایشان که در مالهای خویش حقی می بینند.

لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ (25) خواهنده را و درمانده را.

و الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّمَاتِ الدِّينِ (26) و ایشان که بروز رستاخیز می گردند و استوار میدارند.

و الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (27) و ایشان که از عذاب خداوند خویش می ترسند.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (28) که عذاب خداوند ایشان نه آنست که از آن ایمن باشند.

و الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (29) و ایشان که فرجهای خویش را گوشوانان اند.

إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ مگر از زنان خویش. أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ یا از کنیزکان خویش فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ

(30) که ایشان بر زنان و کنیزکان خویش بجای سرزنش نیستند.

فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ هَرٍ كِه افزون از آن جويد فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (31) ايشان آنند كه اندازه درگذارندگانند.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (32) و ايشان كه امانت خويش را و پيمان خويش را كوشندگانند.

وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (33) و ايشان كه گواهي خويش را بپاي دارندگانند.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (34) و ايشان كه بر نمازهاي خويش هنگام كوشندگانند.

أُولَئِكَ فِي جَنَّتٍ مُّكْرَمُونَ (35) ايشان فردا در بهشتهاي اند نواختگان.

فَمَا لَ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ چه رسيدست اين ناگرويدگان را گرد بر گرد تو؟

مُهْطِعِينَ (36) چشمها نهاده در تو.

عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ (37) از راست و از چپ تو جوق جوق.

أَيُطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنَّهُ يَدْخُلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ (38) كه دارند او را در بهشت پُر ناز.

كَلَّا نَبَيِّتِ ايشان را آن نياوند إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ما بيافريديم ايشان را از آنچه ميدانند.

فَلَا أَقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ سوگند ميخورم بخداوند دو سوي

جهان آن سوي كه روز برآيد و شب و آن سوي كه روز فرو شود و شب. إِنَّا لَقَادِرُونَ (40) كه ما تواناييم.

عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ كه ازيشان بهتري آريم، يا ايشان را به از آن از سر فا بيافريديم. وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (41) و ما در هيچ كار درنمانيم و از هيچكس باز پس نمانيم.

فَذَرْنَاهُمْ كَذَّابِينَ ايشان را يَخُوضُوا كه هم در آن نابكار گفتن مي باشند وَ يَلْعَبُوا و هم آن بازی ميکنند حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ تا آن روز كه روز خويش بينند الَّذِي يُوعَدُونَ (42) آن روز كه ايشان را وعده ميدهند.

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ آن روز كه بيرون مي آيند از گورها سِرَاعاً زودآزود كَانَتْهُمْ إِلَى نُصَبٍ يُوفِضُونَ (43) گويي كه ايشان بعلمي همي شتاوند.

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ فرو شده و فرو مانده چشمهاي ايشان از بيم تَرَهْقُومُ ذَلَّةً خواري بر ايشان نشسته. ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (44) اين آن روز است كه درين گيتي ايشان را وعده ميدادند.

النوبة الثانية

اين سوره چهل و چهار آيتست، دويست و شانزده كلمت، هزار و صد و شصت و يك حرف جمله به مكه فروآمده باجماع مفسران، و درين سورت دو آيت منسوخ است يكي: فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ديگر: فَذَرْنَاهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا اين هر دو آيت منسوخ اند بايت سيف. و في رواية ابي بن كعب عن النبي (ص) قال: «من قرأ سورة: سأل سائل، اعطاه الله ثواب الذين هم لاماناتهم و عهدهم راعون».

سَأَلَ سَائِلٌ علماء تفسير مختلف اند در سبب نزول اين آيات، قومي گفتند در شأن النَّضْرِ بن الحارث فرو آمد، آن كه كه گفت: إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ. قومي گفتند: در شأن بو جهل فرو آمد كه گفت: «فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ». و گفته اند: در شأن جماعتی كفار قريش آمد كه بر طريق استهزاء گفتند: «عَجَلٌ لَنَا قَطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ». و گفته اند: سائل اينجا مصطفى (ص) است كه كافران او را اذی مينمودند تا بر ايشان عذاب خواست بتعجيل. و گفته اند: مراد باين نوح است (ع) كه بر قوم خويش دعای بد كرد و عذاب خواست.

قوله: سَأَلَ سَائِلٌ قرأ نافع و ابن عامر سأل سائل بغير همز و له وجهان: احدهما أَنَّهُ بِالْهَمْزِ وَ بغير الهمز في المعنى واحد. يقال سألت أسأل و سلّيت أسأل. و الوجه الثاني أَنَّهُ مِنَ السَّيْلِ يقال: سال يسيل سيلا، و قيل: السائل واد في جهنم، و المعنى: سال الوادى بالعذاب واقع للكافرين يقع لهم و ينزل بهم. و قيل: اللام بمعنى على، اى يقع عليهم و يحل بهم. قرأ الآخرون بالهمز من السؤال لا غير، و له وجهان: احدهما ان يكون الباء في قوله بِعَذَابٍ بمعنى عن عذاب كقوله: «فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا» اى عنه. و قال الشاعر:

فان تسألونى بالنساء فاننى بصير بادواء النساء طبيب.

اي عن النساء. و معنى الآية: سأل سائل عن عذاب واقِعٍ نازل كايين على من ينزل و لمن هو فقال تعالى مجيباً له.

لِلْكَافِرِينَ و هذا قول الحسن و قتادة قالاً: كان هذا بمكة لما بعث الله سبحانه محمداً (ص) و خوفهم بالعذاب، قال المشركون بعضهم لبعض من اهل هذا العذاب سلوا محمداً لمن هو و على من ينزل و لمن يقع؟ فبين الله تعالى. و انزل: سأل سائلٌ بِعَذَابٍ واقِعٍ لِلْكَافِرِينَ اى هو للكافرين. و الوجه الآخر ان يكون الباء صلة و معنى الآية دعا داع سأل سائل عذاباً واقِعاً. لِلْكَافِرِينَ اى على الكافرين و هو النضر بن الحارث حيث دعا على نفسه و سأل العذاب فقالوا: اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك الآية.... فنزل به ما سأل يوم بدر فقتل صبراً و هذا قول ابن عباس و مجاهد.

لَيْسَ لَهُ اى لذلك العذاب دافعٌ مانعٌ مِنَ اللَّهِ. اى ذلك العذاب واقِع من قبل الله سبحانه بالكافرين لا يدفعه عن الكافرين احد.

و قوله: ذِي الْمَعَارِجِ صفة لله و له معنيان: احدهما ذو المصاعد التي تصعد فيها الملائكة و الروح و هي السماوات. و الثاني الْمَعَارِجِ الفواضل و هي هباته السنّية و عطاياه الهنيّة. و قيل: المعارج تعالى الدرجات و هي التي يعطيها الله اوليائه في الجنة.

و العروج: الصعود و المعرج المصعد و الجمع المعارج و ذكر المعارج هاهنا تنبيها لهم ان من قدر على خلق هذه المعارج للملائكة و هذا الرتب للعباد قدر على ارسال العذاب على الكافرين.

قوله: تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ يعنى جبرئيل (ع) خصّ بالذكر بعد العموم تشريفاً له. و قيل: عنى بالروح ارواح المؤمنين عند الموت. و قيل: هم قوم موكلون على الملائكة قوله: إِلَيْهِ يعنى الى الله، في يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ اراد به يوم القيامة و فيه تقديم و تأخير اى ليس للعذاب دافع من الكفار في يوم القيامة الذي كان مقداره خمسين الف سنة من سنى الدنيا لو صعد غير الملائكة و ذلك انهم تصعد من اسفل الارض السابعة الى ما فوق السماء السابعة الى العرش مقدار خمسين الف سنة. و اما قوله: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» انما هو قدر مسيرهم من السماء الدنيا الى وجه الارض مسيرة خمس مائة سنة هبوطاً و مثله صعوداً و قيل: هواء الدنيا مسيرة خمس مائة عام و بصر السماء مسيرة خمسمائة عام. و قيل: موقفهم في الحساب حتى يفصل بين الناس خمسون الف سنة ثم لا ينتهى اليوم الى ليل يردّ النهار الى اهل الجنة مخلّداً و الليل الى اهل النار مخلّداً و قيل: يوم القيامة فيه خمسون موقعا كلّ موقف الف سنة و قيل: انّ اليوم في الآية عبارة عن اَوَّل ايام الدنيا الى انقضائها و انها خمسون الف سنة لا يدري احدكم كم مضى و كم بقى الا الله عزّ و جلّ. و روى عن ابن عباس انه قال: هو يوم القيامة يكون على الكافرين مقدار خمسين الف سنة.

روى ابو سعيد الخدرى قال: قيل لرسول الله (ص): يوم كان مقداره خمسين الف سنة فما اطول هذا اليوم! فقال (ص): «و الذى نفسى بيده انه ليخفف على المؤمن حتى يكون اخفّ عليه من صلاة مكتوبة يصلّيها في الدنيا

و قيل: معناه لو ولى محاسبة العباد في ذلك اليوم غير الله لم يفرغ منه في خمسين الف سنة و يفرغ الله في مقدار نصف يوم من ايام الدنيا قوله: فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا اى فاصبر يا محمد على تكذيبهم اياك صبراً جميلاً لا شكوى فيه و لا جزع و هذا قبل ان امر بالقتال فنسخ.

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا اى انّ الكفار يرون العذاب و اليوم المذكور بعيداً مستحيلاً غير ممكن.

و نراه قريبا من الفهم ممكننا. و الرؤية هاهنا بمعنى العلم، و قيل: انهم يرونه بعيداً اى بطيئاً وقوعه و نراه قريبا اى سريعاً وقوعه لانّ ما هو آت قريب، هذا كقوله «و يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ». ثم وصف اليوم فقال: يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ المهل على معان منها ما يسيل من القرع من صديد او قيح و هو في قول ابى بكر الصديق حين اتى بحبرتين و قد احتضر قال: ادفنوني في ثوبى هذين انما هما للمهل و ردّ الحبرتين و قال: الحى اولى بالجديد من الميت و المهل المذاب من فضة او نحاس او صفر و ما اشبهها و المهل دردى الزيت و عكره سمى بذلك لانه يسيل العكر لثخنته على مهل و على المعنيين الاخيرين تأويل الآية فالسمااء اليوم خضراء و هي تتلون يوم القيامة فتكون وردة كالدّهان فتكون الوانا من الفزع كتلون الانسان للفزع ثم تشقق و تنفطر و تمور مورا و تسير سيرا.

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ وَ هُوَ الصَّوْفُ المصبوغ الوانا و اَوَّل ما يتغيَّر الجبال تصير رملا مهبلا ثمَّ عنها منقوشا ثمَّ تصير هباء منثورا.

وَ لَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا اى لا يسأل قريب عن حال قريبه لاشتغاله بنفسه و قيل: لا يسأله ليحمل عنه من اوزاره شيئا ليأسه عن نصرته. قرأ البزى عن ابن كثير لا يسأل بضم الياء اى لا يسأل حميم عن حميم لا يقال لحميم اين حميمك. و قيل: لا يسأل لانقطاع ما بينهم من العصم.

يُبَصِّرُونَهُمْ اى يعرفون اقاربهم، فيقال لهم: هذا فلان و هذا فلان زيادة في فضيحتهم. و قيل: يعرفونهم اى يعرفون الملائكة حتى يعرفوهم بسيماهم فيعذبوهم بالوان العذاب. و قيل: يبصر المؤمنون الكافرين حتى يعرفوا الكفار بسيماهم فيزدادوا شكرا و يزداد الكفار حسرة و اسفا، و قيل: يعرف المؤمن ببياض وجهه و الكافر بسواد وجهه، و قيل: ليس في القيامة مخلوق الا و هو نصب عين صاحبه فيبصر الرجل اباه و اخاه و اقرباه و عشيرته لا يسأله و لا يكلمه لاشتغاله بما هو فيه. يَوَدُّ الْمُجْرِمُ اى يتمنى المشرك. لَوْ يَقْدِرُ اى يفادى نفسه ببنيه و هم اعز الخلق اليه و صاحبته زوجته و سكنه و أخيه الذى كان ناصرا له و معينا.

وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ اى قبيلته الَّتِي تضمه لقربته و يأوى اليها عند الخوف. و مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنَ الْإِنْسَانِ اى يود لو يفندى بهم جميعا ثمَّ يُنجيه ذلك الافتداء من عذاب ذلك اليوم.

كَلَّا اى ليس كذلك لا ينجيه من عذاب الله شيء ثمَّ ابتدا فقال: إِنَّهَا لَطَى هى اسم من اسماء جهنم. قيل: هى الدَّرَكَةُ الثَّانِيَةُ سَمِيَتْ بِذَلِكَ لِأَنَّهَا تَتَلَطَّى اى تتلهب.

نَزَّاعَةً لِّلشَّوَى قرأ حفص عن عاصم نَزَّاعَةً نصب على الحال و القطع فيه. و قرأ الآخرون بالرَّفع اى هى نَزَّاعَةً لِّلشَّوَى الشَّوَى الاطراف كاليدين و الرجلين و قيل: هى جلدة الرأس، و قيل: هى محاسن الوجه قال الضحاك تنزع النار الجلد و اللحم عن العظم و قيل: تفصل الاعضاء بعضها من بعض ثمَّ يعود الى ما كان.

تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى اى تدعو النار الكافر و المنافق فتقول اِلَى اَيَّهَا الكافر اَيَّهَا المنافق. قال ابن عباس تدعوهم باسمائهم بلسان فصيح ثمَّ تلتقطهم كما يلتقط الطير الحب تدعو من اعرض عن الدين و تولى عن الايمان و الطاعة.

وَ جَمَعَ فَأُوْعَى اى جمع المال فاوعاه في الظروف و لم يؤد زكاته و لم ينفقه في سبيل الله. و في الخبر يجاء بابن آدم يوم القيامة كأنه بذج فيتوقف بين يدي الله عزَّ و جلَّ فيقول له: اعطيتك و خولتك و انعمت عليك فما صنعت؟ فيقول: ربَّ جمعته و ثمرته و تركته اكثر ما كان، فارجعنى آتكَ به كله فاذا عبد لم يقدم خيرا فيمضى به الى النار.

قوله: إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا قال ابن عباس: الهلوع الحريص على ما لا يحل له. و الهلع شدَّة الحرص و قلة الصبر، و قيل: هلوعا اى نساء عند النعمة دعاء عند المحنة، و قيل: معنى الهلوع ما فسره الله تعالى بعده و هو قوله: إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ اى الضرَّ و الفقر جزع و لم يصبر.

وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ اى السَّعة و الغنى و المال منع حقَّ الفقراء و لم ينفق في الخير شرَّ ما اعطى العبد شخَّ هالِع و حين خالِع. فالهالِع المحزن و الخالِع الذى يخلع قلبه. قال مقاتل: الهلوع دابة من وراء جبل قاف تأكل كلَّ يوم سبع صحار من الحشيش و تشرب سبع بحار من ماء لا تصبر مع الحرِّ و لا مع البرد، تتفكر كلَّ ليلة ما ذا تأكل غدا فشبه الله الانسان بها.

إِلَّا الْمُصَلِّينَ ليس هذا استثناء من الكلام الاوَّل و معناه: و لكنَّ المصلِّين، و قيل: استثنى المصلِّين من الانسان لأنَّ الانسان في معنى الجمع كقوله تعالى: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا. قوله الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ اى يقيمون الفرائض في اوقاتها، و قيل: دائمون اى خاشعون لا يزيلون وجوههم عن سمت القبلة.

وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ مَعَيَّنَ يَعْنَى الزَّكَاةَ، و قيل: سائر ابواب البرِّ من صلة الرِّحم و تعهد المساكين و غير ذلك.

لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ السَّائِلِ الطَّوْفِ الَّذِى يسأل الناس و الْمَحْرُومِ الَّذِى لا سهم له في الاسلام و ليس يهتدى الى كسب و لا يسأل.

وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّنَاتِ الدِّينِ إِذْ يَبْلُغُونَ الْحَدَّ الْحَسْبُ. وَ قِيلَ: يَصَدِّقُونَ الانبياء بسبب ايمانهم بيوم الدين.

وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ خائفون، قال الحسن: يشفق المؤمن ان لا تقبل حسناته. إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ و لا يؤمن وقوعه لانه لا يعلم احد عاقبته و وقته فالواجب على كل مسلم ان لا يأمن عقوبته و لا يأمن مكره.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفْجَاهِهِمْ حَافِظُونَ. إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ إِلَى قَوْلِهِ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ ماضى تفسير هذه الآيات في سورة المؤمنين.

وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ قَرَأَ حَفْصُ عَنْ عَاصِمٍ وَ يَعْقُوبُ بِشَهَادَاتِهِمْ عَلَى الْجَمْعِ، إِي يَقُومُونَ فِيهَا بِالْحَقِّ فَلَا يَكْتُمُونَهَا وَ لَا يَغَيِّرُونَهَا.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ يَعْنِي الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ. أُولَئِكَ إِي أَهْلُ هَذِهِ الصِّفَاتِ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ بِجَمِيلِ ثَوَابِ اللَّهِ إِيَّاهُمْ.

فَمَا لِ الَّذِينَ كَفَرُوا إِي فَمَا بِال الَّذِينَ كَفَرُوا. قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ مُسْرِعِينَ مَقْبَلِينَ إِلَيْكَ مُتَطَلِّعِينَ نَحْوِكَ، انزلت في جماعة من الكفار كانوا يجتمعون حول النبي (ص) يستمعون كلامه و يستهزئون به و يكذبونه فقال الله: مَا لَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ عَدَاوَةٍ وَ يَجْلِسُونَ عِنْدَكَ وَ هُمْ لَا يَنْتَفِعُونَ بِمَا يَسْمَعُونَ.

عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ عَزِيزِينَ إِي حَلَقًا حَلَقًا وَ جَمَاعَةً جَمَاعَةً عَنْ يَمِينِ النَّبِيِّ (ص) وَ عَنْ شِمَالِهِ. وَ عَزِيزِينَ جَمْعُ عِزَّةٍ مِثْلُ كُرَّةٍ وَ كَرِينٍ، وَ إِنَّمَا أَنْكَرَ عَلَيْهِمُ الْإِسْرَاعَ إِلَيْهِ لِأَنَّهُمْ اسْرَعُوا إِلَيْهِ لَطَلَبِ الْعَيْبِ بِهِ، وَ قِيلَ: أَنَّهَا نَزَلَتْ فِي نَفَرٍ مِنَ الْكُفَّارِ قَبِلَتْ نَفْسُهُمْ صَدَقَ النَّبِيُّ وَ كَانُوا يَسْرِعُونَ نَحْوَهُ وَ يَقْصِدُونَ مَجْلِسَهُ وَ يَتَحَلَّقُونَ حَوْلَهُ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ أَمَّا حَيَاءٌ عَنِ الرَّجُوعِ عَنْ دِينِ آبَائِهِمْ وَ أَمَّا مُسَاعَدَةُ لِعَشَائِرِهِمْ وَ كَانُوا يَطْمَعُونَ فِي دُخُولِ الْجَنَّةِ بِالْقَدْرِ الَّذِي كَانَ مِنْهُمْ فَانْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: أَلَا يَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةً نَعِيمًا. كَلَّا إِي لَا يَدْخُلُونَهَا وَ قِيلَ: كَانُوا يَقُولُونَ لَنْ دَخَلَ هَؤُلَاءِ الْجَنَّةَ كَمَا يَقُولُ مُحَمَّدٌ لَنْدَخُلْنَهَا قَبْلَهُمْ فَنَحْنُ أَفْضَلُ مِنْهَا حَظًّا مِنْهُمْ كَمَا لَنَا الْفَضْلُ عَلَيْهِمْ فِي الدُّنْيَا، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ جَوَابًا لَهُمْ.

كَلَّا رَدْعٌ وَ زَجْرٌ عَنْ قَوْلِهِمْ، إِي لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَ لَيْسَ الْأَمْرُ كَمَا قَالُوا: إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ مِنْ نَظْفَةٍ وَ عِلْفَةٍ وَ أَصْلَهُمْ مِنْ تَرَابٍ فَأَنَّى يُسْتَحَقُّونَ عَلَى اللَّهِ الثَّوَابُ وَ دُخُولُ الْجَنَّةِ مِنْ خُسَاسَةِ أَصْلِهِمْ وَ أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَأَنَّهُ لَا تَتَوَجَّهَ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْآيَةُ إِذَا آمَلُوا دُخُولَ الْجَنَّةِ لِأَنَّهُمْ يَرْجُونَهَا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ لَا يَرُونَ ذَلِكَ مُسْتَحَقًّا لَهُمْ عَلَى اللَّهِ لِفَضِيلَتِهِمْ وَ فِي الْخَبَرِ عَنْ يَسْرِ بْنِ جَحَّاشٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «وَبَصُقَ يَوْمًا فِي كَفِّهِ وَ وَضَعَ عَلَيْهَا أَصْبَعَهُ فَقَالَ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَنَى آدَمَ أُنَى تَعَجَزَنِي وَ قَدْ خَلَقْتَنِي مِنْ مِثْلِ هَذِهِ؟»

حَتَّى إِذَا سَوَّيْتَنِي وَ عَدَلْتَنِي مَشَيْتَ بَيْنَ بَرٍّ دِينٍ وَ لِلْأَرْضِ مِنْكَ وَئِيدٌ فَجَمَعْتَ وَ مَنَعْتَ حَتَّى إِذَا بَلَغْتَ التَّرَاقِي قُلْتَ اتَّصَدَّقْ وَ أَنَى إِي أَوَانِ الصَّدَقَةِ

وَ قِيلَ: إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ إِي مِنْ أَجْلِ مَا يَعْلَمُونَ وَ هُوَ الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ وَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ فَحَذَفَ أَجَلَ فَلَا أَقْسَمَ لَا صَلَاةَ دَخَلَتْ لِلتَّأْكِيدِ.

بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ يَعْنِي: مَشْرِقَ كُلِّ يَوْمٍ مِنَ السَّنَةِ وَ مَغْرِبَهُ إِنَّا لَقَادِرُونَ. عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ إِي عَلَى أَنْ نَخْلُقَ امْتِلًا مِنْهُمْ وَ أَطْوَعَ لِلَّهِ وَ أَشْكُرَ لَهُ وَ أَعْمَلَ بِطَاعَتِهِ. وَ قِيلَ: إِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ مُحَمَّدًا خَيْرًا مِنْهُمْ وَ هُمْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَ قَدْ فَعَلَ. وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ إِي بِمَغْلُوبِينَ إِنْ أَرَدْنَا ذَلِكَ وَ قِيلَ: وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ إِي عَاجِزِينَ لِأَنَّ مِنْ سَبْقِ إِلَى شَيْءٍ عَجْزٌ. فَذَرُّهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا أَمْرٌ تَهْدِيدٌ لَهُمْ وَ تَوْبِيخٌ كَقَوْلِهِ: «أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ: حَتَّى يُلَاقُوا إِي يَعَانِينَا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ يَعْنِي: يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ قِيلَ: نَسَخْتَهَا آيَةَ الْقِتَالِ.

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِي مِنَ الْقُبُورِ سِرَاعًا إِي مُسْرِعِينَ إِلَى أَجَابَةِ الدَّاعِي. كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصْبٍ إِي إِلَى عِلْمٍ مَنْصُوبٍ يُؤْفَضُونَ يَسْرِعُونَ وَ ذَلِكَ حِينَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ الْآخِرَةَ قَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ وَ حَفْصُ إِلَى نَصَبٍ يُؤْفَضُونَ بِضَمِّ النَّوْنِ وَ الصَّادِ قَالَ مَقَاتِلُ وَ الْكَسَائِيُّ يَعْنِي: إِلَى أَوْتَانِهِمُ الَّتِي كَانُوا يَعْبُدُونَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَ مَا ذَبَحَ عَلَى النَّصْبِ وَ قَالَ الْحَسَنُ يَسْرِعُونَ إِلَيْهَا إِيَّاهُمْ يَسْتَلِمُهُمْ أَوَّلًا وَ قِيلَ: هِيَ جَمْعُ نَصَبٍ كَرِهْنِ وَ رَهْنِ.

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ مُحْزُونِينَ مُتَفَكِّرِينَ فِيمَا دَهَاهُمْ قَوْلُهُ: تَرَهَفُهُمْ ذَلَّةٌ إِي يَغْشَاهُمْ وَ يَعْلُوهُمْ هُوَ إِنْ وَ ذَلَّ ذَلِكَ

الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ وَعَدَهُمُ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَى السَّيِّئَةِ رِسَالَهُ فِي الدُّنْيَا وَ هُمْ يَكْذِبُونَ بِهِ، يَعْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، «اللَّهُ» منور القلوب، «الرحمن» كاشف الكروب، «الرحيم» غافر الذنوب، اللَّهُ مطلع على الاسرار، الرَّحْمَنُ بقضاء الاوطار، الرَّحِيمُ بغفران الاوزار، اللَّهُ لارواح السابقين الرَّحْمَنُ لقلوب المقتصدین، الرَّحِيمُ لذنوب الظالمين. انس مالك گفت: بالله العظيم که شنیدم از امیر المؤمنین علی (ع) و علی از ابو بکر (رض) همچنین با سوگند و ابو بکر از مصطفی (ص) و مصطفی از جبرئیل (ع) و جبرئیل از میکائیل و میکائیل از اسرافیل و اسرافیل علیهم السلام از حق تعالی جلّ جلاله که گفت: بعزّتی و جلالی و جودی و کرمی من قرأ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مُتَّصِلَةً بَفَاتِحَةِ الْكِتَابِ مَرَّةً وَاحِدَةً اشهدوا عليّ اَنِّي قد غفرت له و قبلت منه الحسنات و تجاوزت عنه السيئات و لا احرق لسانه بالنار و اجيره من عذاب القبر و عذاب النار و عذاب القيامة و الفزع الاكبر و يلقاني قبل الانبياء و الاولياء»

عزیزتر است این نام که کارها بدو تمام و از بر مولى ما را پیغام، خنك مر آن زبان که بدو گویاست، خنك مر آن دل که بدان شیداست. بیاد کرد و یاد داشت این نام بنده را امروز در دنیا حلاوت طاعت است، بدر مرگ فوز و سلامت است. در گور تلقین و حجت است، در قیامت سبکباری و راحت است، در بهشت رضا و لقا و رؤیت است.

قوله تعالى: سَأَلَ سَائِلٌ بِكَ قَوْلَ أَقْوَالِ مَفْسَّرَانِ آنست که: سایل درین آیه مصطفی (ص) است که کافران و مشرکان در مگه او را رنجه میداشتند و اذی مینمودند، مردان او را ناسزا میگفتند، نجاست بر مهر نبوت می انداختند، دنداناش می شکستند. زنان از بامها خاک می ریختند، کودکان بر پی وی می انگیزتند تا بیهوده ها و ناصواب میگفتند. مؤمنان صحابه را یکان یکان می گرفتند و معذب می داشتند. رسول خدا از سر آن ضجرت و حیرت دعا کرد و از الله تعالی بر ایشان عذاب خواست. ربّ العالمین از آن سؤال و دعای وی حکایت باز میکند که: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ درخواست میکند رسول ما صلی الله علیه و سلم فرو گشاد عذاب بر این کافران، و فروگشاد عذاب بودنی است و افتادنی برین کافران هم در دنیا و هم در آخرت. در دنیا روز بدر ایشان را کشتند و در آن قلیب بدر بخواری افکندند، و در آخرت ایشان را عذاب کند روزی که اندازه آن پنجاه هزار سالست: اینست که ربّ العالمین گفت: فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ آن گه مصطفی را (ص) تسلی داد و رنجوری و بر امر هم نهاد گفت: فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا یا محمد تو صبر میکن و خوش همی باش و دل بتنگ میار، اقتدا کن پیغمبران گذشته فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولَآءِ الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ. انبیا همه لباس صبر پوشیدند تا بمراد و مقصود رسیدند. صبر بود که یعقوب را بدست فرج و راحت از بیت الاحزان برون آورد که فَصَبْرٌ جَمِيلٌ. صبر بود که شراب شفا بر مذاق ایوب ریخت که إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا. صبر بود که ندای فدا بگوش اسماعیل رسانید سَتَجِدُنِي إِنِ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ. صبرست که مؤمنان را از سرای بلوی بجنّت ماوی رساند و هر چه مقصودست حاصل کند و بگوش ایشان فرو خواند که: وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ عَلَى الْجُمْلَةِ شیرمردی باید، بزرگ همتی، که در راه دین هر شربت که تلختر بود او را شیرین تر آید و هر راه که دورتر بود او را نزدیک تر آید، تا نام او در جریده صابران اثبات کنند. امروز او را منشور محبت نویسند که: ان الله يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و فردا او را این خلعت دهند که: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.

قوله تعالى: إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ نَرَاهُ قَرِيبًا کافران آمدن رستاخیز دور و دیر می دانند و آن نزدیکتر از آنست که ایشان می پندارند. مصطفی (ص) گفت: ما الدُّنْيَا ما مضى و ما بقى الا کُتُوبُ شَقِّ بَاطِنِینَ وَ بقى خِطُّ وَاحِدٍ الْآ وَ کانَ ذَلِكَ الْخِطُّ قَدْ انْقَطَعَ.

گفتا: دنیا آنچه مانده در جنب آنچه گذشته بمثل چون جامه ای است که درزی استاد آن را بدرد، تا آن گه که یک رشته بماند و از وی جز آن یک رشته نماند، چه خطر دارد بریدن آن یک رشته در جنب آنچه بریده شده است. انگار که آن یک رشته بریده شد و انگار که مدت دنیا بآخر کشیده شد عالمیان همه مسافران اند، روی بسفر قیامت آورده، و دنیا بر مثال رباطی است بر سر بادیه قیامت نهاده،

عمرهای خلق بالا و پهنای آن سفرست. سالها چون منازل است، ماهها چون مراحل است، شب و روز بر مثال فرسنگ است، نفسها همچون گامها سفر دور و درازست، و عقبه تند و دشوارست، و مسافر غافل و کاهل و بیگارست. دنیا چون درختی با سایه و نسیم است، آن کس که دل در سایه درخت و منزلگاه بندد او مردی سلیم است:

هل الدّنيا و ما فيها جميعا	سوی ظلّ یزول مع النّهار؟
ما همچو مسافریم در زیر درخت	چون سایه برفت زود بر دارد

رخت.

اینست که مصطفی (ص) گفت: «ما مثلی و مثل الدّنيا الا کراکب، نال في ظلّ شجرة ثمّ راح و ترک» گفتا: مثل ما با دنیا همچون مثل مردی است که در تابستان گرم از بیابانی تافته برآید درختی ببندد با نسیمی خوش و سایه‌ای تمام. زمانی با نسیم و سایه آن درخت بیاساید چون برآسود، پای در رکاب مرکب آرد و زود از آنجا رحیل کند و آن درخت را با نسیم و سایه آن بگذارد و دل در آن نبندد و آن را ندیم خود نسازد. ای مسکین کسی که مرکب او شب و روز بود، مراحل و منازل او سال و ماه بود، او را همیشه می‌برند اگر چه نمیرود، در آن حال که در خانه نشسته یا بر بستر گرم خفته می‌پندارد که ساکن است و این خطاست که شب و روز او را در حرکات دارد، بی خواست وی او را می‌رانند، بی تدبیر وی او را می‌برند، بی تاختن وی او را می‌تازانند:

من می‌نروم که می‌پرندم ناکام	با چشم پر آب یار نادیده تمام
و من عجب الاّیام انّک قاعد	علی الارض فی الدّنيا و انت تسیر
فسیرک یا هذا کسیر سفینة	بقوم قعود و القلوب تطیر.

71- سورة نوح - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند جهاندار دشمن پرور ببخشاینده‌گی، دوست بخشای بمهربانی.

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ مَا فَرَسْتَادِيم نوح را بقوم او أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ كه آگاه كن و بترسان قوم خویش را مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (1) پیش از آنكه بایشان آید عذابی دردناک. قَالَ يَا قَوْمِ نوح گفت: ای قوم إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (2) من شما را آگاه کننده‌ای ام آشکارا بدرستی. أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ كه الله را پرستی وَ اتَّقَوْهُ وَ از او بپرهیزید وَ أَطِيعُوا وَ مرا فرمان برید. يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ تا بیامزد شما را گناهان شما وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَ شما را با اجلهای با درنگ افکند. إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ كه آن هنگام نام زد کرده الله چون آید با پس نیفکنند آن را لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (4) اگر دانید.

قَالَ رَبِّ گفت: خداوند من إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي من قوم خویش را باز خواندم لَيْلًا وَ نَهَارًا بشبها در خانه‌های ایشان و بروزها در انجمنهای ایشان.

فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا (5) نفزود ایشان را خواندن من مگر گریختن وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ وَ من هر گاه كه خواندم ایشان را لَتَغْفِرَ لَهُمْ تا بیامرزی ایشان را جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ انگشتهای خویش در گوش کردند وَ اسْتَعْصَمُوا ثِيَابَهُمْ وَ جامها در سر کشیدند وَ أَصْرُوا بستیدند وَ اسْتَكْبَرُوا استكباراً (6) و گردن کشیدند گردن کشیدنی.

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا (7) پس من ایشان را باز خواندم آشکارا ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ پس من ایشان را آشکارا کردم وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا (8) و پنهان کردم ایشان را پنهان کردنی.

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ وَ گفتم. خویشان را با آن آرید كه سزای آمرزش او گردید إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا (9) كه الله آمرزگار است فراخ آمرز همیشه.

يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (10) فروگشاید بر شما باران را هموار و بهنگام. وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ شما را فراهم پیوندد مالها و پسران وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَاتٍ وَ شما را درختستانها سازد و کند وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا (11) و شما را جویها روان سازد و کند.

مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا (12) چه رسید شما را كه از شكوه الله نمی‌ترسید؟ وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا (13) و او بیافرید شما را چند بارها.

أَلَمْ تَرَوْا نَمِي‌دانید و نمی‌بینید كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ كه الله چون بیافرید هفت آسمان را طِبَاقًا (14) براست آفریدن و برابر داشتن.

وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا و ماه را روشنایی کرد در آسمانها وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا (15) و آفتاب را چراغی کرد در آن.

وَ اللَّهُ أَنْبَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا (16) و الله شما را رستنی کرد تا از خاك می‌روئید رستنی. ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا آن گه شما را باز خاك گرداند در آن وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا (17) و باز بیرون آرد شما را از خاك بیرون آوردنی.

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بَسَاطًا (18) و الله شما را زمین بر آب گسترانید. لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا (19) تا می‌روید در آن و از آن در شاه راههای فراخ پیدا.

قَالَ نُوحٌ رَبِّ گفت نوح خداوند من إِنَّهُمْ عَصَوْنِي ایشان از من سر کشیدند وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا (20) و پی کسی می‌روند كه نیفزاید او را مال او و فرزند او مگر زیان کاری.

وَ مَكْرُوا مَكْرًا كُبَّارًا (21) و کوششها کوشیدند و سازها ساختند سخت بزرگ. وَ قَالُوا وَ گفتند یکدیگر را: لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ كه پرستش خدایان خویش را بمگذارید وَ لَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لَا سُوعًا (22) وَ لَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْرًا (23) و فرومگذارید پرستش این پنج خدایان.

وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ خَلَقَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لُقْيَانَ وَ كَذَلِكَ يُنْفِثُ اللَّهُ مُضِلًّا وَ مُضِلًّا وَ لَا تَزِدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا (24) وَ مَفْزَايَ اَيْنِ سَتَمَكَارَانِ رَا بَرِ خَوِيشْتَن مَكَرِ گَمَرَاهِي.

مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا مِنْ بَدِيهِ اَيْنِ ايشَانِ بُوْد كِه ايشَانِ رَا بَابِ بَكَشْتَنْد فَادْخَلُوا نَارًا (25) وَ اَن كِه ايشَانِ رَا دَرِ اَنَشِ كَرَدَنْد.

فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا (26) فِرُوْد اَزِ اَللّٰهِ خُوْد رَا دَاوَرِي دَارِ وَ يَارِ نِيَاْفَتَنْد.

قَالَ نُوحٌ رَبِّ نُوْحِ كَفْت: خَدَاوَنْد مِنْ لَا تَنْذِرُ عَلٰى الْاَرْضِ مِنَ الْكَافِرِيْنَ دَيَّارًا (27) مَكَدَارِ بَرِ زَمِيْنِ اَزِيْنِ كَاْفِرَانِ جِهَانِ گَرْدِي.

إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ اَاْگَرِ ايشَانِ رَا زَنْدِه گِذَارِي اَيْنِ بَنْدِگَانِ تَرَا كِه گَرُوِيْدِهْاَنْد بِيْرَاهِ كَنَنْد وَ لَا يَلِدُوْا اِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا (28) وَ جِزِ بَدِي نَاسِيَّاسِ رَا نَزَايِنْد.

رَبِّ اَغْفِرْ لِيْ وَ لِيْوَ اَلِدَيَّ خَدَاوَنْد مِنْ بِيَاْمَرِزِ مَرَا وَ زَايِنْدِه مَرَا. وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيْ مُؤْمِنًا وَ هَرِ كِه دَرِ خَاْنِه مِنْ اَمَدِ گَرُوِيْدِه وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ گَرُوِيْدِگَانِ مَرْدَانِ وَ زَنَانِ وَ لَا تَزِدُ الظَّالِمِيْنَ اِلَّا تَبَارًا (29) وَ مَفْزَايَ سَتَمَكَارَانِ رَا بَرِ خُوْدِ وَ نَاگَرُوِيْدِگَانِ رَا مَكَرِ تَبَاْهِي وَ نِيَسْتِي.

النوبة الثانية

اَيْنِ سُوْرِه مَكِّي اَسْت بِه مَكِه فِرُو اَمْدِه بَاْجَمَاعِ مَفْسِّرَانِ وَ بَعْدِ كُوْفِيَّانِ بِيَسْتِ وَ هَشْتِ اَيْتِ اَسْت، دُوِيَسْتِ وَ بِيَسْتِ وَ چِهَارِ كَلْمِه، نِهْصَدِ وَ بِيَسْتِ وَ نِهْ حَرْفِ وَ دَرِيْنِ سُوْرِه نِهْ نَاسِخِ اَسْت وَ نِهْ مَنْسُوْخِ. وَ دَرِ فُضِيْلَتِ سُوْرِه اَبِيْ بِنِ كَعْبِ رُوَايْتِ كَنْد اَزِ مَصْطَفٰى (ص) كَفْت: هَرِ كِه اَيْنِ سُوْرِه بَرِخَوَاْنْد، خَدَايَ عَزَّ وَ جَلَّ اُو رَا اَزِ اَنِ مُؤْمِنَانِ كَنْد كِه نُوْحِ پِيْغَمْبَرِ ايشَانِ رَا دَعَا كَرْد وَ دَعَايَ وِيْ اَنْدَرُو رَسَاْنْد. قُوْلِه اِنَّا اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلٰى قَوْمِهِ قَالَ النَّبِيُّ (ص): «هُوَ اَوَّلُ نَبِيٍّ بَعَثَ»

وَ قَالَ اِبْنِ عَبَّاسٍ: بَعَثَ وَ هُوَ اِبْنِ اَرْبَعِيْنَ سَنَةٍ وَ قِيْلَ: اِبْنِ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ خَمْسِيْنَ سَنَةٍ. وَ قِيْلَ: اِبْنِ اَرْبَعِمِائَةٍ وَ ثَمَانِيْنَ سَنَةٍ. وَ لَبِثَ فِيْهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِيْنَ عَامًا وَ عَاشَ بَعْدَ الطُّوفَانِ تِسْعِيْنَ سَنَةٍ. وَ نُوْحِ اِسْمُ عَجْمِيْ صَرَفِ لُحْفَتِه. وَ مَعْنَاهُ بِالسَّرِيَانِيَّةِ السَّاكِنِ وَ قِيْلَ: سَمِّيَ نُوْحًا لِكَثْرَةِ مَا كَانَ يَنْوُحُ عَلٰى نَفْسِه وَ مَعْنٰى الْاَيَّةِ: اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلٰى قَوْمِهِ كَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلٰى قَوْمِكَ اَنْ اُنْذِرَ قَوْمَكَ يَعْنِي: بَاَنْ اَنْذِرَ قَوْمَكَ. اِيْ خَوْفِهِمْ عِقَابِ اَللّٰهِ. مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاتِيَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ هُوَ الطُّوفَانُ وَ الْغَرَقُ. وَ قِيْلَ: هُوَ عَذَابُ الْاٰخِرَةِ. قَالَ قَتَادَةُ اَرْسَلَ مِنْ جَزِيْرَةٍ فَذَهَبَ اِلَيْهِمْ وَ: قَالَ يَا قَوْمِ اِنِّيْ لَكُمْ نَذِيرٌ اِيْ مَنْذَرٌ مَخَوْفٌ. مُبَيِّنٌ ظَاهِرٌ اَبِيْنِ لَكُمْ رَسَالَةَ اَللّٰهِ بَلٰغَةٌ تَعْرِفُوْنَهَا.

اَنْ اَعْبُدُوا اَللّٰهَ اِيْ وَحْدَه وَ اجْتَنِبُوا مَعَاصِيَه. وَ اَطِيعُوْنَ فِيمَا اَمَرَكُمْ وَ اِنْهَاجَكُمْ عَنْه وَ اَسْنَدِ الْاِطَاعَةَ اِلٰى نَفْسِه لَآ اِلٰهَ اِلَّا اِلٰهٌ كَانَتْ تَقَعُ لَهْ فِي الظَّاهِرِ وَ لَآ طَاعَةَ الرَّسُولِ طَاعَةَ اَللّٰهِ.

يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ قِيْلَ: مِنْ هَا هُنَا لِلتَّائِبِيْنَ، كَقُوْلِه: فَاجْتَنِبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْاَوْثَانِ. وَ قِيْلَ: لِلتَّائِبِيْنَ اِيْ يَغْفِرُ لَكُمْ مَا سَبَقَ مِنْ ذُنُوبِكُمْ. وَ قِيْلَ: مِنْ هَا هُنَا صَلَاةٌ وَ الْمَعْنٰى يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُؤَخِّرُكُمْ اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى اِيْ يَعْافِيْكُمْ اِلٰى مُنْتَهٰى اَجَالِكُمْ وَ لَا يَعْاقِبُكُمْ بِقَتْلِ اَوْ غَرَقِ اَوْ نَوْعٍ مِنْ الْاِهْلَاكِ، لَيْسَ يَرِيْدُ اَنْ الْاِيْمَانَ يَزِيْدُ فِيْ اَجَالِهِمْ وَ لَكِنْ خَاطَبَهُمْ عَلٰى الْمَعْقُولِ عَنْدهُمْ وَ كَانُوْا يَحْوِزُوْنَ الْمَوْتَ بِهَذِهِ الْاَسْبَابِ فَاخْبَرَ اَنْهُمْ اِنْ اَمَنُوْا لَمْ يَمُتْهُمْ بِهَذِهِ الْاَشْيَاءِ وَ يَمُوْتُوْا اِذَا مَاتُوْا غَيْرَ مِيْتَةٍ الْمُسْتَأْصِلِيْنَ بِالْعَذَابِ وَ يَدُلُّ عَلٰى ذَلِكَ قُوْلُه: اِنَّ اَجَلَ اَللّٰهِ اِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ذَلِكَ سَوَاءٌ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ اَوْ غَيْرِ مُّؤْمِنِيْنَ اَسْتَوْصَلْتُمْ بِالْهَلَاكِ اَوْ مَتَّعْتُمْ عَلٰى فِرَاشِكُمْ قَالَ: يَعْنِيْ نُوْحًا يَشْكُوْا اِلٰى اَللّٰهِ مَا قَاسَاهُ مِنْ قَوْمِه.

رَبِّ اِنِّيْ دَعَوْتُ قَوْمِيْ لَيْلًا وَ نَهَارًا اِيْ وَاَصَلْتُ الدَّعْوَةَ وَ قِيْلَ: دَعَوْتُهُمْ اَحْيَاْنَا بِاللَّيْلِ وَ اَحْيَاْنَا بِالنَّهَارِ. وَ قِيْلَ: كَانَ يَأْتِيْ بَابِ اَحْدِهِمْ لَيْلًا فَيَقْرَعُ الْبَابَ فَيَقُوْلُ صَاحِبُ الْبَيْتِ: مَنْ عَلٰى الْبَابِ؟ فَيَقُوْلُ اَنَا نُوْحٌ قُلْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَللّٰهُ.

فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَايِيْ اِلَّا فِرَارًا اِيْ لَمْ يَزِدْاَدُوْا اِلَّا تَمَادِيًا فِيْ الْغَيِّ وَ اِعْرَاضًا.

وَ اِنِّيْ كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ اِيْ دَعَوْتُهُمْ اِلٰى الْاِيْمَانِ لِيُؤْمِنُوْا فَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوْا اَصَابِعَهُمْ فِيْ اٰذَانِهِمْ لِنَلَّا يَسْمَعُوْا دَعْوَتِيْ. وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ اِيْ غَطَوْا بِهَا وُجُوْهَهُمْ لِنَلَّا يَرُوْنِيْ. وَ اَصْرَوْا عَلٰى كُفْرِهِمْ وَ اسْتَكْبَرُوْا اسْتِكْبَارًا اِيْ تَكَبَّرُوْا عَنْ الْحَقِّ تَكَبَّرًا وَ تَرَفَعُوْا عَنْ الْاِيْمَانِ بِكَ تَرَفَعًا، فَ قَالُوْا: اَنْتُمْ لَكُمْ وَ اَنْتَبَعَكَ الْاَرْضُ ذَلُوْنَ.

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ظَاهِرًا يَرَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَجَاهِرَةً بِأَعْلَى صَوْتِي ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمُ الدَّعَاءَ لِبَعْضٍ وَاسْرَرْتُ لِبَعْضٍ. وَقِيلَ: اَعْلَنْتُ أَحْيَانًا وَاسْرَرْتُ أَحْيَانًا. وَقِيلَ: اَعْلَنْتُ لِمَنْ اسْرَرْتُ وَاسْرَرْتُ لِمَنْ اَعْلَنْتُ. وَفِي بَعْضِ التَّفَاسِيرِ أَنَّ نُوْحًا لَمَّا آذَوْهُ إِيْذَاءً شَدِيدًا حَتَّى كَانُوا يَضْرِبُونَهُ فِي الْيَوْمِ مَرَّاتٍ عِيلَ صَبْرَهُ فَسَأَلَ اللَّهُ أَنْ يُوَارِيَهُ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَسْتَرَهُ عَنْ أَعْيُنِهِمْ بِحَيْثُ يَسْمَعُونَ كَلَامَهُ وَ لَا يَرُونَهُ، فَبَيَّنَّ لَهُ بِمَكْرُوهِ فَعَلَّ اللَّهُ ذَلِكَ بِهِ فَدَعَاهُمْ كَذَلِكَ زَمَانًا فَلَمْ يُؤْمِنُوا فَسَأَلَ اللَّهُ أَنْ يُعِيدَهُ إِلَى مَا كَانَ وَ هُوَ قَوْلُهُ: أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ اسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ أَيُّ اسْتَدَعُوا مَغْفِرَتَهُ بِطَاعَتِهِ. إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا كَانَ صَلَاةُ وَ الْمَعْنَى: أَنَّهُ غَفَّارٌ لِمَنْ تَرَكَ مَعْصِيَتَهُ وَ اسْتَغْفَرَهُ.

قَالَ النَّبِيُّ (ص): «مَنْ أَعْطَى الْاسْتِغْفَارَ لَا يَمْنَعُ الْمَغْفِرَةَ لِأَنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ قَالَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ أَنَّهُ كَانَ غَفَّارًا».

يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ ذَلِكَ أَنَّ قَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوهُ زَمَانًا طَوِيلًا حَبَسَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْمَطَرَ وَ اعْقَمَ أَرْحَامَ نِسَائِهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَهَلَكَتْ أَمْوَالُهُمْ وَ مَوَاشِيُهُمْ فَقَالَ لَهُمْ نُوحٌ: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ مِنَ الشَّرِّكَ أَيُّ اسْتَدَعُوا الْمَغْفِرَةَ بِالتَّوْحِيدِ، يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا الْمِدْرَارُ الْمَطَرُ الْكَثِيرُ الدَّرُّ.

وَ يُمَدِّدُكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ أَيُّ وَ يُعْطِيكُمْ زِينَةَ الدُّنْيَا مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْبَنِينَ.

وَ يَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ بَسَاتِينَ وَ اشْجَارًا وَ يَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا جَارِيَةً وَ عَدَّاهُمْ اللَّهُ سَبَّحَانَهُ أَنْ يَرَدَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ أَنْ آمَنُوا. رَوَى الشَّعْبِيُّ أَنَّ عَمَرَ (رَض) خَرَجَ يَسْتَسْقِي فَلَمْ يَزِدْ عَلَى الْاسْتِغْفَارِ حَتَّى رَجَعَ فَقِيلَ لَهُ مَا رَأَيْتَكَ اسْتَسْقَيْتَ فَقَالَ عَمَرُ لَقَدْ طَبَبْتُ الْمَطَرَ بِمَجَادِيحِ السَّمَاءِ الَّتِي يَسْتَنْزِلُ بِهَا الْمَطَرُ ثُمَّ قَرَأَ: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا، يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا.

وَ رَوَى أَنَّ رَجُلًا أَتَى الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَشَكَا إِلَيْهِ الْجَدْبَةَ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: اسْتَغْفِرِ اللَّهَ. فَاتَاهُ آخَرٌ، فَشَكَا إِلَيْهِ الْفَقْرَ. فَقَالَ لَهُ: اسْتَغْفِرِ اللَّهَ. فَاتَاهُ آخَرٌ فَقَالَ:

لَهُ: ادْعِ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي ابْنًا. فَقَالَ لَهُ: اسْتَغْفِرِ اللَّهَ. فَاتَاهُ آخَرٌ فَشَكَا إِلَيْهِ جَفَافَ بَسَاتِينِهِ.

فَقَالَ لَهُ: اسْتَغْفِرِ اللَّهَ. فَقِيلَ لَهُ أَتَاكَ رَجُلًا يَشْكُونَ الْوَانَا وَ يَسْأَلُونَ أَنْوَاعًا فَامْرَتَهُمْ كُلَّهُمْ بِالْاسْتِغْفَارِ؟ فَقَالَ: مَا قُلْتُ مِنْ ذَاتِ نَفْسِي فِي ذَلِكَ شَيْئًا، أَمَّا اعْتَبَرْتُ فِيهِ قَوْلَ اللَّهِ سَبَّحَانَهُ: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا الْآيَةَ.

قَوْلُهُ: مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ اللَّهَ وَ قَارَأَ هَذَا الرَّجَاءُ بِمَعْنَى الْخَوْفِ وَ الْوَقَارِ: الْعِظَمَةُ أَيُّ لَا تَخَافُونَ اللَّهَ عِظَمَةً، وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ لَا تَشْكُرُونَ اللَّهَ نِعْمَةً وَ لَا تَعْرِفُونَ لَهُ حَقًّا. قَالَ الرَّجَاءُ مَعْنَاهُ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ عَاقِبَةَ الْإِيمَانِ وَ لَا تَوْحِدُونَ اللَّهَ وَ قَدْ جَعَلَ لَكُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ آيَةً تَدُلُّ عَلَى التَّوْحِيدِ مِنْ خَلْقِهِ آيَاتُكَ اطْوَارًا، أَيُّ تَارَاتٍ وَ مَرَّاتٍ حَالًا بَعْدَ حَالٍ نَطْفًا ثُمَّ عِلْقًا ثُمَّ مَضْغًا إِلَى تَمَامِ الْخَلْقِ.

وَ قِيلَ: خَلَقَهُمْ اطْوَارًا يَعْنَى: خَلَقَهُمْ حِينَ أَخْرَجَهُمْ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ لِلْعَهْدِ ثُمَّ خَلَقَهُمْ حِينَ أَذِنَ بِهِمْ إِبْرَاهِيمَ (ع) لِلْحَجِّ ثُمَّ خَلَقَهُمْ لَيْلَةَ اسْرِي بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) فَارَاهُ آيَاهُمْ. وَ قِيلَ: أَطْوَارًا أَيُّ اصْنِافًا فِي الْوَانِكُمْ وَ لُغَاتِكُمْ.

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَ طِبَاقًا جَمْعُ طَبَقٍ وَ هِيَ صِفَةُ لِسَبْعٍ، أَيُّ خَلَقَ فِيهَا سَبْعَ ذَوَاتٍ طِبَاقٍ، وَ قِيلَ: نَصَبَ عَلَى الْمَصْدَرِ يَقَالُ: طَابَقَتْ مِطَابَقَةً وَ طِبَاقًا أَيُّ طَابَقَ بَيْنَهُمَا طِبَاقًا خَلَقَ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ يَدُلُّهُمْ بِذَلِكَ عَلَى قُدْرَتِهِ وَ مَشِيَّتِهِ. وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِمْ نُورًا مَعْنَاهُ فِي سَمَاءِ مَنْهٍ وَ هِيَ السَّمَاءُ الدُّنْيَا هَذَا كَقَوْلِكَ فَلَانَ مُتَوَارٍ فِي دُورِ بَنِي فَلَانَ وَ هُوَ فِي دَارٍ وَاحِدَةٍ مِنْهَا. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ أَنَّ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ جُوهَهُمَا إِلَى السَّمَاوَاتِ وَضُوءُ الشَّمْسِ وَ نُورُ الْقَمَرِ فِيهِمَا وَاقِفَتُهُمَا إِلَى الْأَرْضِ وَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو الْعَاصُ تَضِيءُ الشَّمْسُ فِي الشِّتَاءِ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ عِنْدَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ فِي الصَّيْفِ مِنَ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ وَ لَوْ أَضَاءَتْ مِنَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا لَمْ يَقُمْ لَهَا شَيْءٌ وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا أَيُّ مَصْبَاحًا مُضِيئًا.

وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا أَيُّ أَنْبَتَكُمْ فَتَبَتُمْ نَبَاتًا، يَعْنَى: خَلَقَ إِبْرَاهِيمَ آدَمَ مِنَ التُّرَابِ وَ أَنْتُمْ أَوْلَادُهُ.

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا عِنْدَ الْمَوْتِ وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا عِنْدَ الْبَعْثِ دَلٌّ بِالنَّشْأَةِ الْأُولَى عَلَى جَوَازِ الْبَعْثِ فِي الثَّانِيَةِ.

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا أَيُّ فَرَشَهَا لَكُمْ لَتَنْتَصِرَفُوا عَلَيْهَا مَجْبِيئًا وَ ذَهَابًا وَ قِيلَ: لِيَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا بَيِّنَةً مِنَ الْأَرْضِ وَ الْفَجَاجُ جَمْعُ الْفَجِّ وَ هُوَ الطَّرِيقُ الْوَاسِعُ، وَ قِيلَ: سُبُلًا فَجَاجًا أَيُّ طَرِيقًا مُخْتَلَفَةً.

قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي فِيمَا أَمَرْتَهُمْ بِهِ مِنَ التَّوْبَةِ وَ الْإِيمَانِ وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا أَيُّ اتَّبَعُوا اغْنِيَاءَهُمُ الَّذِينَ لَا يَزِيدُونَ بِنَاعِمِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ بِالْمَالِ وَ الْوَلَدِ إِلَّا عَصِيَانًا وَ نَقْصَانًا فِي

الآخرة قرأ مدنى و شامى و عاصم «و ولده» بالفتح و قرأ الآخرون «و ولده» بضم الواو على الجمع نحو الاسد و الاسد بالضم العشرة و القوم.

و مَكْرُوا مَكْرًا كُبَارًا اى مكرًا كبيرًا عظيمًا، يقال: كبير و كبار و كَبَار بمعنى واحد. و قيل: كَبَار للمبالغة. و المكر في اللغة غاية الحيلة و هو من فعل الله تعالى اخفاء التدبير و معنى الآية: أَنَّهُمْ مَكْرُوا فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَيْثُ أَفْسَدُوا فِي الْأَرْضِ بِالْكَفْرِ وَ التَّكْذِيبِ، و قيل: منع الرؤساء اتباعهم عن الإيمان بنوح (ع) و حرّشوهم على قتله. و قَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ اى لا تتركوا عبادة آلِهَتِكُمْ وَ لَا تَذَرُنَّ وَدًّا قَرَأَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَدًا بَضَمَّ الْوَائِ وَ الْبَاقُونَ بَفَتْحِهَا. وَ لَا سُوعًا وَ لَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْرًا هَذِهِ أَصْنَامُ كَانَتْ لِقَوْمِ نُوحٍ ثُمَّ اتَّخَذَتِ الْعَرَبُ امْتَالَهَا وَ عِبَدَتَهَا فَكَانَتْ وَدَّ لِكَلْبٍ وَ سُوعًا لِهَمْدَانَ وَ يَغُوثَ لَطِيٍّ وَ يَعُوقَ لِكِنَانَةَ وَ نَسْرًا لِحَمِيرٍ. و قيل: اِنَّ «وَدًّا» كَانَ عَلَى صُورَةِ رَجُلٍ وَ «سُوعًا» عَلَى صُورَةِ امْرَأَةٍ وَ «يَغُوثَ» عَلَى صُورَةِ اسدٍ وَ «يَعُوقَ» عَلَى صُورَةِ فَرَسٍ وَ «نَسْرًا» عَلَى صُورَةِ طَائِرَةٍ. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبٍ: هَذِهِ أَسْمَاءُ قَوْمٍ صَالِحِينَ كَانُوا بَيْنَ آدَمَ وَ نُوحٍ فَلَمَّا مَاتُوا كَانَ لَهُمْ اتِّبَاعٌ يَقْتَدُونَ بِهِمْ فِي الْعِبَادَةِ فَجَاءَهُمْ أَبْلِسُ وَ قَالَ: لَوْ صَوَّرْتُمْ صُورَهُمْ كَانَ انْتِشَاطٌ لَكُمْ وَ ادْعَى إِلَى الْعِبَادَةِ وَ ابْعَدَ مِنَ النَّسْيَانِ فَفَعَلُوا ثُمَّ نَشَأَ قَوْمٌ بَعْدَهُمْ فَقَالَ لَهُمْ أَبْلِسُ: اِنَّ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَهُمْ فَعْبُدُوهُمْ فابتداء عبادة الاوثان كان من ذلك و سَمِيَتْ تِلْكَ الصُّوَرُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ لِأَنَّهُمْ صَوَّرُوهَا عَلَى صُورِ أُولَئِكَ الْقَوْمِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

و روى عن ابن عباس: اِنَّ تِلْكَ الْأَوْثَانَ لَمَّا كَانَ أَيَّامُ الْغُرُقِ دَفَنَهَا الطُّوفَانُ وَ طَمَّهَا التُّرَابُ فَلَمْ تَزَلْ مَدْفُونَةً حَتَّى أَخْرَجَهَا الشَّيْطَانُ لِمَشْرَكِي الْعَرَبِ فَاخْذَوْهَا وَ عْبَدُوهَا وَ كَانَتْ الْعَرَبُ أَصْنَامَ أُخْرٍ فَالَلَّتْ كَانَتْ لثَقِيفٍ، وَ الْعَزَّى لِسُلَيْمٍ، وَ غُطْفَانَ، وَ مَنَاةَ لِهَذِيلٍ، وَ أَسَافَ وَ نَائِلَةَ وَ هَيْلَ لِأَهْلِ مَكَّةَ فَكَانَ أَسَافُ حِيَالِ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ وَ كَانَتْ نَائِلَةُ جِبَالِ الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ، وَ كَانَ هَيْلٌ فِي جَوْفِ الْكَعْبَةِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ ذِرَاعًا. وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا اى ضلَّ بسبب الاصنام كثير من الناس كقوله: رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ. وَ قَالَ مِقَاتِلٌ: أَضَلَّ كِبَارُهُمْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ.

وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا هَذَا دَعَاءٌ عَلَيْهِمْ بَعْدَ مَا أَعْلَمَ اللَّهُ نُوحًا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَ هُوَ قَوْلُهُ: «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ». وَ جَاءَ فِي التَّفْسِيرِ اِنَّ الرَّجُلَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ يَنْطَلِقُ بَوْلُهُ إِلَى نُوحٍ فَيَقُولُ لَهُ: احْذَرْ هَذَا فَإِنَّهُ كَذَّابٌ وَ اِنَّ وَالِدِي قَدْ حَدَرْنِيهِ فَيَمُوتُ الْكَبِيرُ عَلَى كَفَرِهِ وَ يَنْشَأُ الصَّغِيرُ عَلَيْهِ.

مِمَّا خَطَبَتْهُمْ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍو خَطَايَاهُمْ، وَ كِلَاهُمَا جَمْعُ خَطِيئَةٍ. اى من خطاياهم و ما صلة و المعنى بسبب خطاياهم أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا دَخُولُ الْفَاءِ دَلِيلٌ عَلَى اثْبَاتِ عَذَابِ الْقَبْرِ لِأَنَّهَا لِلتَّعْقِيبِ قَالَ الضَّحَّاكُ: هِيَ فِي حَالَةٍ وَاحِدَةٍ فِي الدُّنْيَا كَانُوا يَغْرُقُونَ مِنْ جَانِبٍ وَ قَالَ مِقَاتِلٌ: ادْخَلُوا نَارًا فِي الْآخِرَةِ. فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا اى لم ينفعهم اصنامهم الخمسة و لا غيرها من عذاب الله.

وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذَيَّارًا اى احدا، يقال: ما في الدار ذيَّار اى احد، اى لا تترك احدا يدور في الارض فيذهب و يجيء و اصله ديوار فيعال من دار يدور و قال الفقيبي اصله من الدَّار اى ساكن دار.

إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ اى يدعوهم الى الضلال و لا يلدُّوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا اى إِلَّا من سيفجر و يكفر، قال محمد بن كعب و مقاتل و الربيع و غيرهم: أَنَّمَا قَالَ نُوحٌ هَذَا حِينَ أَخْرَجَ اللَّهُ كُلَّ مُؤْمِنٍ مِنْ أَصْلَابِهِمْ وَ أَرْحَامِ نِسَائِهِمْ، وَ اعْقَمَ.

أَرْحَامِ نِسَائِهِمْ، وَ أَيْبَسَ أَصْلَابَ رَجَالِهِمْ قَبْلَ الْعَذَابِ بِأَرْبَعِينَ سَنَةً وَ قِيلَ: بِسَبْعِينَ سَنَةً وَ أَخْبَرَ اللَّهُ نُوحًا: أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَ لَا يَلِدُونَ مُؤْمِنًا فَحِينَئِذٍ دَعَا عَلَيْهِمْ نُوحٌ فَاجَابَ اللَّهُ دَعَاَهُ وَ أَهْلَكَهُمْ كُلَّهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ صَبِيٌّ وَ قَتَلَ الْعَذَابُ لَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: وَ قَوْمٌ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَ لَمْ يَوْجَدْ التَّكْذِيبَ مِنَ الْإِطْفَالِ.

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِيَوَالِدَيَّ وَ اسْمِ ابْنِهِ لِمَكِّ بْنِ مَتَوْشَلُخَ وَ أُمِّهِ هَيْجَلُ بْنُ مَتَوْشَلُخَ بِنْتُ عَمِّهِ وَ كَانَا مُسْلِمِينَ عَلَى مِلَّةِ إِدْرِيسَ (ع). وَ لَمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا اى مسجدي. و قيل: سفينتي. و قيل: ملتي و ديني وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ هَذَا عَامٌ فِي كُلِّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ صَدَّقَ الرُّسُلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ قِيلَ: مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ (ص).

وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا اى هلاكًا و دمارًا و كسرا. وَ التَّبَرُّ دَفَاقُ الذَّهَبِ. وَ قَالَ فِي الْأُولَى ضَلَالًا وَ فِي الثَّانِيَةِ تَبَارًا لِأَنَّ فِي الْآيَةِ الْأُولَى أَضَلُّوا كَثِيرًا اى جازهم بالاضلال ضلالًا ثُمَّ دَمَّرَهُمْ تَدْمِيرًا.

النوبة الثالثة

قوله تعالى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزیز من عبده الف سهاده، من طلبه ودّع و ساده، من عرفه انكر احبابه، من صحبه ترك محابّه، من ذكره نسی اسمه، من شاهده فقد عقله و لبّه، من عرفه اعترف أنّه وراء ما وصفه. بنام او كه رستگاری بندگان در رضای او، دل مشتاقان بسته بند وفای او، بنام او كه سعادت سعاد بفرّ فضل او، شقاوت اشقیا از اثر عدل او، بنام او كه بقای عالمیان بمشیت او، فناء آدمیان بارادت او، هفت آسمان رفیع ایوان درگاه او، هفت زمین باز گسترده مقرّ خاصگیان او، خورشید عالم آرا بحکمت او، هیکل ماه گهی چون نعل زرین و گهی چون ورقه سیمین بقدرت او. هر کجا عزیزی است آراسته خلعت کرم او. هر کجا ذلیلی است خسته تیر قهر او. پیر طریقت در مناجات گفته: الهی در الهیت یکتایی و در احدیت بی همتایی و در ذات و صفات از خلق جدایی، متّصف ببهایی، متّحد بکبریایی، مایه هر بینوا و پناه هر گدایی، همه را خدایی تا دوست کرائی:

در چشم منی روی بمن ننمایی و اندر دلمی هیچ بمن نگرایی
ای جان و دل و دیده و ای بینایی چون از دل و دیده در کنارم نایی.

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ حَقًّا جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ تَعَالَتْ صِفَاتُهُ چُون بَعْلَم قَدِيم دَانَسْتَه بُوْد وَ تَقْدِير كَرْدَه بُوْد كِه اَعْمَال وَ اَفْعَال وَ اَحْوَال آدمی بَعْضی سَبَب شَقَاوَت اَسْت وَ بَعْضی سَبَب سَعَادَت وَ بَعْضی زِيَان جَان وَ بَعْضی خَسِرَان اِيْمَان. وَ دَانَسْت كِه آدمی بَخَرْد خَوِيش رَاه بِمَصَالِح دِين خَوِيش نَبَرْد وَ اَسْبَاب سَعَادَت اَز شَقَاوَت بَاز نَدَانْد، بِحَكْم فَضْل وَ كَرَم خَوِيش پِيغمبراني رَا كِه دَر اَزَل بِسَعَادَت اِيْشان حَكَم كَرْدَه بُوْد بَرگَزِيْد وَ اِيْشان رَا اَزِين رَاز اَنگَاه كَرْد وَ اِيْشان رَا پِيغام دَاد وَ بَخْلَق فَرَسْتَاد: «لَبِيبِينَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ» تا رَاه خَوْف وَ رَجَا بَايْشان نَمَايَنْد وَ زَهْر وَ پَازَهَر دِين اَز هَم جَدَا كَنْد وَ نَفْع وَ ضَرِّ اِيْمَان بِيَان كَنْد. قَوْمی رَا كِه اِيْمَان آرَنْد، بِفَضْل كَبِير بَشَارَت دَهَنْد. قَوْمی رَا Kِه اَز اِيْمَان سَر بَاز زَنْد، بِعَذَاب اَلِيم نَذَارَت كَنْد. چنان Kِه رَبِّ الْعِزَّة كَفْت: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» تا هِيچكس رَا حَبَّت نَمَانْد. وَ اَكْر الله خَواسْتی هَمه خَلق رَا بِي واسطه وَ بِي رَسُول اِيْمَان دَادی لِيكِن خَواسْت Kِه گروهي رَا اَز بَنْدگان خُود بِرَسَالَت وَ نَبَوْت گَرَامی گَرْدَانْد وَ هَر يَكی رَا بِنوعی كَرَامَت مَخْصُوص كَنْد. آدَم رَا صَفُوت دَهْد، نُوح رَا كَرَامَت، اِبْرَاهِيم رَا خَلَّت مُوسَى رَا مَكَالَمَت، عِيسَى رَا رَفْعَت، مُصْطَفَى رَا (ص) مَحَبَّت وَ بَايِن خُصَايِص عَزَّ وَ مَرْتَبَت اِيْشان خَواسْت، نَه نِظَام مَلِك خَوِيش Kِه عَزَّت وَ جَلَال او مُسْتَغْنَى اَسْت اَن لَمْ يَكُنْ ثَمَّ كَان. حَضْرَت عَزَّت او رَا اَز نَبُود بَس بُوْد، پِيوَنْدی مِي دَر نَبَايْد. دَوَام مَلِك او رَا اَسْمَان وَ اَسْمَانِيان، زَمِين وَ زَمِينِيان مِي دَر نَبَايْد. كَبِرِيای او رَا عَزَّت او بَس. جَلَال او رَا جَمَال او بَس:

فلوجهها من وجهها قمر و لعينها من عينها كحل

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ جَاي دِيگَر كَفْت: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ يَا مُحَمَّد مَا تَرَا پِيغام دَادِيم چنان Kِه نُوح رَا پِيغام دَادِيم اِمَّا پِيغام نُوح تَهْدِيد عَقُوبَت بُوْد، وَ پِيغام مُحَمَّد بَشَارَت رَحْمَت بُوْد. نُوح رَا كَفْت: أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. مُحَمَّد رَا كَفْت: بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا. دَر پِيغام نُوح هَم عَقُوبَت فَرَا پِيَش دَاشْت، كَفْت: أَنْذِرْ قَوْمَكَ أَنْ كِه بَاخِر حَدِيث مَغْفَرَت كَرْد كَفْت: يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ دَر پِيغام مُحَمَّد (ص) بَشَارَت رَحْمَت فَرَا پِيَش دَاشْت وَ ذَكْر بِيَم وَ اِپس دَاشْت Kِه: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا.

نُوح قَوْم خُود رَا وَعْدَه عَذَاب دَاد كَفْت: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ اِيْشان كَفْتَنْد: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» بِيَار اَن عَقُوبَت Kِه مَا رَا وَعْدَه مِيْدَهِي وَ مِي-رَسَانِي.

رَبِّ الْعَالَمِينَ وَعْدَه او رَاسْت كَرْد Kِه: فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرِفْنَاهُمْ اِجْمَعِينَ مُصْطَفَى عَرَبِي (ص) اَمّت خُود رَا وَعْدَه مَغْفَرَت وَ فَضْل دَاد Kِه: وَ اللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا مُؤْمِنان كَفْتَنْد: رَبَّنَا آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ خَدَاوْنَدَا وَعْدَه‌ای Kِه بِر زَبان پِيغامبر ما رَا دَادَه‌ای وَفای اَن رَا مُنْتَظَرِيم. رَبِّ الْعَالَمِينَ وَعْدَه

راست کرد گفت: لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ نوح چون از قوم خود برنجید بتظلم بدرگاه عزت شد ایشان را سعایت کرد گفت: رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَاراً فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَاراً. مصطفی محمد (ص) چون از قوم خود برنجید، دست شفقت بر سر ایشان نهاد. ایشان را شفاعت کرد که: اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون.

لا جرم قوم نوح بسعایت نوح درین جهان هلاک شدند و در آن جهان بعقوبت رسیدند أُغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَاراً وَ أَمَّتْ مُحَمَّدٌ بِشَفَاعَتِ وَی درین جهان هدایت یافتند: يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ وَ در آن جهان بمغفرت رسیدند. لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ. چون نوح از قوم خویش بنالید و بدرگاه عزت تظلم کرد، رَبِّ الْعَالَمِينَ لختی نعمت و تربیت خویش با یاد آن قوم داد و ایشان را بر کفران و ناسپاسی آن توبیخ و ملامت کرد که: مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً چه رسید شما را که شکر نعمت نمیگزارید و حق تربیت ما نمی شناسید و خود میدانید که شما را از چه آفریدند و چون آفریدند حالا فحالا و طورا فطورا. اَوَّلَ نطفه‌ای از صلب ضعیفی برحم ضعیفی آوردم اندر آن قرار مکین و مکان حصین بداشتم. بنگر که بقلم قدرت چون نگاشتم. آن قطره‌ای آب را خون گردانیدم آن خون را گوشت گردانیدم. آن گه استخوان در آوردم. بهم پیوند کردم چون قالب مصور مقدر تمام گشت جان لطیف را فرمان دادم تا بتن درآمد چنان که سلطانی بقصری یا همایی به وکری، تا هر عضوی خلعتی داد. بینایی بچشم، گفتار بزبان، سماع بگوش، گرفتن بدست، رفتن بپای، ای بنده نیکوت بیاراستم فی أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. قد تو بپیراستم، از همه مکونات ترا نیکوتر آفریدم. و از همه موجودات ترا زیباتر نگاشتم.

چون صورت تو بت ننگارند بکشور	چون قامت تو سرو نکارند بکشمر
چون نقش تو پیش بت آزر بنگارند	از شرم فرو ریزد نقش بت آزر.

کردگار حکیم، خداوند کریم، جَلَّ جلاله که ترا جمال صورت افزود و بدایع قدرت در فطرت تو بنمود و دلت بتوحید بیاراست و زنگار انکار ازو بزود، چه گویی از حکمت او و رحمت او سزد که آراسته و پیراسته خود را بسوزد؟ کَلَّا وَ لَمَّا چون درین حال تأمل کنی و در صنع آفریدگار تدبیر کنی بزبان شکر بگویی:

از قطره آب نطفه بنگاشت مرا	بر خدمت خود بفضل بگماشت مرا
از جمله خلق سر بر افراشت مرا	شکر ایزد را که بس نکو داشت مرا.

نوح چون آن همه نعمت و کرامت حق با یاد ایشان داد و از ایشان شکر نشنید و جز کفر و تکذیب ایشان را نیفزود، روی از ایشان بگردانید و گفت: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا خداوندا مرا بیامرزد و دو زاینده من و هر که بایمان در آمد در عهد من وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ آن مؤمنان امت احمد مردان و زنان ایشان که بآخر عهد در وجود آیند بهینه همه امم و پسندیده تو خداوند.

72- سورة الجن- مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
قُلْ أُوْحِي إِلَيَّ بِكَوْ يَا مُحَمَّد آگاهی دادند مرا أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ که نیوشیدند گروهی از پریان.
فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (1) گفتند که: ما قرآنی شنیدیم شگفت.
يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ که راه مینماید بر راستی. فَأَمَّا بِهِ بَكَرُوْدِيْم بَانَ. وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (2) و انباز
نگیریم با خداوند خویش هیچ کسی.
وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبَّنَا بِرْتَر است و پاك و بزرگوارتر خداوند ما مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا (3) نه زن
گرفت بزنی و نه فرزند.
وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا (4) و آن بیخرد نابکار گوی ما بر خدای می دروغ گفت.
وَ أَنَا ظَنَنَّا وَ مَا چنان می پنداشتیم أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (5) که آدمی و پری بر خدای
دروغ نگوید.
وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ وَ مردانی بودند از مردمان يَعُوْذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ که فریاد میخواستند
بمردانی از پریان از شرِّ بدان ایشان. فَرَاَدُوْهُمْ رَهَقًا (6) پریان را غلط افزودند و فریب.
وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ وَ پریان چنان پنداشتند که شما پنداشتید.
أَنْ لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا (7) که الله هیچکس را بپیغام نخواهد فرستاد.
وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ وَ ما در آسمان جستیم فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَتْ حَرَسًا شَدِيدًا آسمان را پر کرده یافتیم از
گوشوانان بزور وَ شُهْبًا (8) و شاخه های آتش.
وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ وَ ما بروزگار نشستگاهها داشتیم در درهای آسمان نیوشیدن را فَمَنْ
يَسْتَمِعُ الْآنَ هَر که اکنون نیوشد. يَجِدُ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا (9) خویشان را شاخ آتش دیدبان یابد و گوشوان.
وَ أَنَا لَا نَدْرِي وَ ما ندانیم اکنون أَ شَرُّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ که باهل زمین بدی خواسته اند. أَمْ أَرَادَ بِهِمْ
رَبُّهُمْ رَشَدًا (10) یا خداوند ایشان بایشان نیکی خواسته.
وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ از ما هست گروهی نیکان. وَ مِنَّا دُونَ ذَلِكَ وَ هست از ما جز از آن كُنَّا طَرَائِقَ
قَدَدًا (11) ما جوق جوق بودیم از هم جدا.
وَ أَنَا ظَنَنَّا وَ ما درست بدانستیم و یقین. أَنْ لَّنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ که از الله پیش نشینیم در زمین. وَ
لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا (12) و نتوانیم که ازو گریزیم.
وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى وَ ما چون پیغام راست شنیدیم آمَنَّا بِهِ بَكَرُوْدِيْم بَانَ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ هَر که
بگروید بخداوند خویش. فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَ لَا رَهَقًا (13) گوی مترس از کاستن مزد و گرفتاری بگناه
کسی یا فرمودن بکاری ناتوان.
وَ أَنَا مِنَّا الْمُؤْمِنُونَ وَ هست از ما مسلمانان وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ وَ هست از ما کژ راهان بر خویشان
ستمکاران فَمَنْ أَسْلَمَ هَر که مسلمان شد و گردن نهاد فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (14) ایشان آنند که بهینه
گزینند و راستی جستند.
أَمَّا الْقَاسِطُونَ وَ اَمَّا کژ راهان و ستمکاران بر خودکائوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (15)
ایشان دوزخ را هیزم اند.
وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ وَ اگر ایشان بایستند بر راه کفر لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا (16) ما ایشان را
آب دولت و نعمت روانیم و عیش فراخ خوش دهیم. لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا ایشان را در آن آزمایش کنیم. وَ مَنْ
يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ وَ هَر که از یاد خداوند خویش و پرستش خداوند خویش روی گرداند يَسْلُكُهُ عَذَابًا
صَعَدًا (17) او را در عذابی افکند سخت.
وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ وَ جای نماز الله راست.
فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (18) با الله خدای دیگر مخوانید.
وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ وَ چون بر پای خاست بنده خدای و او را میخواند كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا
(19) نزدیک بودید که پریان ور افتادندی.

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي بگو: من خداوند خویش را خوانم و پرستم وَ لَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا (20) و با او انباز نگیرم هیچکس.

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا رَشَدًا (21) گوی بدست من نیست، نه پادشاهم و نتوانم شما را نه گزند و نه کاری راست در خور و بچم.

قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ (22) گوی مرا از خدای کس نگه ندارد وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (23) و نیابم فرود از او بازگشتگاهی و زینهار جای.

إِلَّا بِلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَ رِسَالَاتِهِ مگر رسانیدن از الله و آورد پیغام او وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ هَر كِه سر کشد از خدا و رسول او فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ او راست آتش دوزخ خالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا (24) جاویدان در آن.

حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ تا آنچه ایشان را وعده میدادند به بینند فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا أَرَى آگاه شوند که کیست که سست یار ترست وَ أَقْلُ عَدَدًا (25) و اندک سپاه تر.

قُلْ إِنْ أَذْرِي غَوِي مِنْ نَدَانٍ أ قَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ که این رستاخیز که شما را وعده میدهند نزدیکست أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا یا الله آن را هنگامی نهاده یا درنگی.

عَالِمُ الْغَيْبِ آن دانای نهان فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا (26) آگاه نکند از نهان خویش هیچکس را. إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ مگر آن رسول پسندیده فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مَنْ خَلْفَهُ الله میراند پیش آن رسول و از پس او رَصَدًا (27) گوشوانان.

لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ تا محمد بداند که ایشان که پیغام رسانیدند از خداوند او رسانیدند. وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ الله خود داناست بآنچه نزدیک فریشتگانست و بآنچه نزدیک شیاطین است وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (28).

و خود دانسته بود هر چیز پیش از آن چیز و چند آن و چون آن.

النوبة الثانية

این سوره الجن بیست و هشت آیت است، دویست و سی و پنج کلمت و هشتصد و هفتاد حرف. جمله به مکه فرود آمد باجماع مفسران. و درین سوره از ناسخ و منسوخ چیزی نیست. و در فضیلت سوره ابی کعب روایت کند از مصطفی (ص)، گفتا: «هر که سوره الجن برخواند الله تعالی او را ثواب آزاد کردن بردگان دهد، بعد هر پیری که به محمد بگروید. و بعد هر پری که بنگروید باو.

«قُلْ» یا محمد، اخبر قومك ما ليس لهم به علم ثم بَيِّن. فقال: أَوْحِيَ إِلَيَّ أَيْ أَخْبَرْتُ بِالْوَحْيِ مِنَ اللَّهِ أَنَّهُ اسْتَمَعَ الْقُرْآنَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ «الجن» جيل رقاق الاجسام، خفية، خلق من النار على صورة تخالف صورة الملك و الانس، موصوف بالعقل كالانس و الملك. و لا يظهرون للانسان، و لا يكلمونهم الا صاحب معجزة. بل يوسوسون سائر الناس و هم اولاد ابليس في قول بعضهم، منهم مؤمن و منهم كافر. و الكافر منهم يسمى شيطانا. و قال ابن عباس: الجن ولد الجان و ليسوا بشياطين و الشياطين اولاد ابليس. و قد سبق الكلام فيهم في غير موضع. قوله: نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ قال ابن عباس: كانوا سبعة، و قيل: كانوا تسعة من جن نصيبين من ارض الموصل من ملوكهم. و قيل: من جن اليمن. و قيل: كانوا هودا. و قيل: كانوا مشركين. و قيل: سبب استماع هؤلاء فيما ذكر ان الشياطين قبل مبعث النبي (ص) اتخذت من السماء مقاعد للسمع فاذا سمعوا كلمة زادوا فيها تسعا فكانوا يلقون الى اوليائهم من الانس فلما بعث النبي (ص) منعوا مقاعدهم و رموا بالشهب فمن استمع بعد مبعثه (ص) وجد له شهابا رسدا فاحرق فلما منعوا من ذلك و حيل بينهم و بين خبر السماء بارسال الشهب عليهم اجتمعوا و قالوا لابليس ذلك و قالوا ما حال بيننا و بين خبر السماء الا شيء حدث فاضربوا مشارق الارض و مغاربها فانطلقوا يطلبون ذلك حتى توجهوا نحو تهامة فوجدوا رسول الله (ص) مع نفر من اصحابه ببطن النخل و هو واد بين جبلين يقال له: سوق عكاظ فوجدوه يصلي باصحابه صلاة الصبح فاستمعوا لقراءته و قالوا: هذا الذي حال بيننا و بين خبر السماء. و قيل: لم يزلوا يدنون حتى كادوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِيَدًا. ثم رجعوا الى قومهم و قالوا: إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا مَبِينًا لِكَلَامِ الْخَلْقِ فِي النِّظْمِ وَ الْمَعْنَى لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهِ. و العجب حكاية عن غاية استنكارا او استحسانا. قال عيزار بن حريث: كنت عند عبد الله بن

مسعود فاتاه رجل فقال له: كُنَّا في سفر فاذا نحن بحية جريحة تشحط في دمها فقطع رجل ممَّا قطعة من عمامته فلَفَّها فيها فدفنها. فلَمَّا امسينا و نزلنا اتانا امرأتان من احسن نساء الجنَّ فقالتا: ايكم صاحب عمرو؟ قلنا: اَيَّ عمرو؟ قالتا: الحية التي دفنتموها فاشرنا لهما الى صاحبها. قالتا: انه كان آخر من بقي ممَّن استمع القرآن من رسول الله (ص). كان بين كافر الجنِّ و مسلميهم قتال فقتل فيهم. فان كنتم اردتم به الدنيا ثوبناكم. فقلنا: لا انما فعلنا ذلك لله. فقالتا: احسنتم و ذهبتا. يقال: اسم الذي لفَّ الحية صفوان بن معطل المرادي صاحب قصة الافك و الجنى عمرو بن جابر.

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ اى الى الصَّواب. و هو التَّوحيد لله و الايمان به و برسوله و خلع الانداد لله فَاَمَّا بِهِ صدقنا به وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا يعنى: ابليس لأنهم لم يرجعوا الى ابليس بعد الايمان و استماع القرآن. وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبَّنَا اى عظمة رَبَّنَا، جلال رَبَّنَا، غنى رَبَّنَا عن الصَّاحبة و الولد. امر رَبَّنَا، ملك رَبَّنَا، و سلطانه قدرة رَبَّنَا، ذكر رَبَّنَا هذا كله اقوال المفسرين و الجد: العظمة و منه قول انس بن مالك: كان الرَّجُل اذا قرأ البقرة و آل عمران جدَّ في اعيننا، اى عظم، و الجد: الغنى. و في الخبر: «لا ينفع ذا الجدِّ منك الجدَّ»، اى لا ينفع ذا الغنى منك غناه، انما ينفعه طاعتك و العمل بما يرضيك و منه قوله صَلَّى الله عليه و سَلَّمَ: «وقفت على باب الجنة فاذا اكثر من يدخلها الفقراء. و اذا اصحاب الجدِّ محبسون»

معناه: و اذا اصحاب الغنى في الدنيا محبسون. مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا اى تعالى جلال رَبَّنَا و عظمته عن اتِّخاذ زوجة او ولد.

وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ اخْتَلَفُوا في هذا الالفاظ فمن نصيها كانت مردودة الى الوحي و هو قراءة اهل الشام و الكوفة و من خفضها كانت حكاية عن الجنِّ و هو قراءة الآخرين وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهًا هذا السفيه ابليس عَلَى الله شَطَطًا اى جورا و كذبا، يعنى كلمة الكفر، و قيل: الشَّطَط: البعيد اى يقول ما هو بعيد من وصف الله. تقول اشطَّ الرَّجُل اتي بما هو بعيد.

وَ أَنَا ظَنُّنَا أَنَّ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ قَرَأَ يَعْقوب: تقول بفتح القاف و تشديد الواو. و التَّقَوُّل، الافتراء و الكذب، اى كُنَّا نَظُنُّ أَنَّ الْكَفَّارَ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ غَيْرَ كَاذِبِينَ في دعويهم كلمة الكفر و انَّ الله صاحبة و ولدا حتَّى سمعنا القرآن. و هذا اعتذار منهم، اى اتبعناهم فيما قالوا على ظنِّ انَّ احدا لا يكذب على الله. فلَمَّا سمعوا القرآن ايقنوا انَّ ابليس و من تبعه كانوا كاذبين فيما يزعمون، تمَّ كلام الجنِّ هاهنا.

ثُمَّ اسْتَأْنَفَ فَقَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ كَانَ الرَّجُلُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ اذا نزل واديا بالليل قال: اعوذ بسيِّد هذا الوادى من شرِّ سفهاء قومه فيبيت في امن حتَّى يصبح. روى عن كريمة بن ابي السائب الانصارى قال: خرجت مع الـابى الى المدينة في حاجة و ذلك اَوَّل ما ذكر رسول الله (ص) بمكة فأوانا المبيت الى راعى غنم، فلَمَّا انتصف النَّهار جاء ذئب فاخذ حملا من الغنم، فوثب الرَّاعى فقال: يا عامر الوادى جارك فنادى مناد لا نراه يقول: يا سرحان ارسله فاتى الحمل يشتدُّ حتى دخل الغنم و لم تصبه كدمة فانزل الله عَزَّ وَ جَلَّ على رسوله (ص) بمكة: وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَرَادُوهُمْ رَهَقًا اى فزاد الانس الجنِّ بذلك تكبرا و عظمة عند انفسهم و قالوا: انهم يخافوننا و قد سدنا الانس و الجنِّ فازدادوا بذلك اثما. و قيل: زاد الجنِّ الانس رهقا، اى طغيانا و كفرا و جهلا و هلاكا و بعدا عن الحق.

وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا هَذَا اَيْضًا مِنْ كَلَامِ اللهِ، اى انَّ الجنِّ حسبوا كما حسبتم ايَّها الانس. اَنَّ لَنْ يَبْعَثَ اللهُ أَحَدًا بعد موته، و قيل: ان له يبعث الله احدا بالرسالة الى خلقه ليدعوهم الى توحيده كما ظنَّ بعض الانس ذلك.

وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ اى طلبنا المصير الى السَّماء لاستراق السَّمْع و منه الحديث الذى ورد انَّ رجلا قال لرسول الله (ص): انَّ امرأتى لا تدع عنها يد لامس، اى لا ترد يد طالب حاجة صفرا يشكو تضييعها ماله. قال اهل اللغة لمست الشَّيء و التمس، اى طلبت كما يقال: كسب و اكتسب، و قال الشاعر:

الام على تبيكه و المسه فلا اجد

فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا هَذَا كَلَامُ الْجِنِّ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ، اى طلبنا خبر السَّماء فوجدنا ابواب السَّماء و طرقها مُلِئَتْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ يَحْرُسُونَ مِنَ الاسْتِمَاعِ. وَ شُهْبًا جَمَعَ شَهَابٌ وَ هُوَ الْمَضِيءُ الْمَتَوَقَّدُ مِنَ النَّارِ يَرْمُونَ بِهَا.

وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا اى من السَّمَاءِ مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ اى مواضع لاستماع الاخبار من السَّمَاءِ كان لكلِّ حَيٍّ من الجنِّ باب في السَّمَاءِ يستمعون فيه و كانت هذه الشَّهْبُ في الجاهليَّة. فاذا جاء الاسلام شَدَّدَتْ و اَمَدَّت و زيد فيها. قال الزهري: كان يرمى بالنجوم و ترجم بها الشَّيَاطِين في الجاهليَّة لكن غَلْظَ و شَدَّدَ امرها حين بعث النبي (ص) فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ اى يقصدان يسمع من ذلك شيئا يَجِدُ لَهُ شَهَاباً رَصَدًا اى نجما قد ارصد له يزجره عن الاستماع.

وَ أَنَا لَا نَدْرِي حِينَ مَنَعْنَا مِنَ السَّمَاءِ أَ شَرُّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ ام هو لاجل خير اراد الله بهم و اضافوا الخير الى الله بالتخصيص تادبا بادب اولياء الله و المؤمنين.

حيث لم يضيفوا الى الله بالتفريد الاكل رفيع من الامور. و قيل: معناه لا ندري اراد الله رشدا يبعث هذا الرِّسُولَ فيرشدهم أم أَرَادَ ان يكفروا به فيهلكهم.

وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ اى المؤمنون و مِنَّا دُونَ ذَلِكَ اى الكافرون.

و قيل: الصَّالِحُونَ اصحاب الخير و مِنَّا دُونَ ذَلِكَ اصحاب الشرِّ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا اى كُنَّا ذَوِي مَذَاهِبٍ مُتَفَرِّقَةٍ و اديان مختلفة. قال الحسن و السدي: الجنُّ امثالكم فمنهم قَدْرِيَّةٌ و مرجئة و رافضة، و يقال: لشريف القوم الطَّرِيقَةُ و الطَّرِيقَةُ المثلَى مشايخ البلد. و القدد جمع القَدَّة و هي الاجناس المختلفة يقال: صار القوم قَدَدًا اذا اختلفت حالاتهم و اصلها من القَدَّ و هو القطع.

وَ أَنَا ظَنَنَّا أَنَّ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا الظَّنُّ هاهنا بمعنى اليقين، لأنهم وصفوا الله بالقدرة عليهم حيث كانوا. و هذا من دلائل الايمان و المعنى: اَنَا عَلِمْنَا و ايقنا ان لن نسبق الله في الارض و لن نفوته و لا يمكننا ان نهرب منه ان اردنا الهرب.

وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى يعنى القرآن و دعوة الرِّسُولِ الَّذِي يُوْدِي الى الهدى. اَمَّا بِهِ اى صدَّقنا به و لم يبعث الله نبيا الى الجنِّ الا محمد (ص). و قيل: اَمَّا بِهِ اى بالله و تم الكلام هاهنا ثم قال: فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ هذا جوابهم و العدة فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَ لَا رَهَقًا البخس: نقص الاجر، و الرَّهَق: تحميل وزر آخر و هذا خبر يراد به النَّهْيُ. و قيل: فَلَا يَخَافُ بَخْسًا اى نقصا من حسناته و لَا رَهَقًا زيادة في سيئاته. و قيل: كُلِّ مَكْرُوهٍ يَغْشَى الْإِنْسَانَ فهو رهق.

وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ الْمُؤْمِنُونَ، المستسلمون لامر الله، المخلصون له.

وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ الْكَافِرُونَ، الجائرون، الَّذِينَ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الشَّقَاءَ تَمَّ الكلام. فَمَنْ أَسْلَمَ هذا جواب وعدة و تصديق فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا اى قصدوا قصد الخير و اتَّبَعُوا طَرِيقَ الرَّشَدِ و توجَّهُوا صَوَابًا من القول و الفعل.

أَمَّا الْقَاسِطُونَ الجائرون، العادلون عن الحق. قال اهل اللُّغَةِ قسطنط عدل. عن الحق و اقسط عدل الى الحق. كانوا لِجَهَنَّمَ حَطْبًا

توقد بهم النار يوم القيامة ثم رجع الى كَفَّار مَكَّة فقال: وَ أَنَّ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ اختلفوا في تأويلها، فقال قوم: لو استقاموا على طريقة الحق و الايمان و الهدى فكانوا مؤمنين مطيعين. لَأَسْقَيْنَهُمْ ماءً غَدَقًا كثيرا واسعا ينبت زروعهم. قال عمر بن الخطاب: حيث ما كان الماء كان المال، و حيث ما كان المال كانت الفتنة. و المعنى: اعطيناهم مالا كثيرا و عيشا رغيدا و وسَّعنا عليهم في الرِّزْقِ و بسطنا لهم في الدُّنْيَا.

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ اى لنختبرهم كيف شكرهم فيما حَوَّلُوا و هذا قول سعيد بن المسيَّب و عطاء بن ابي رباح و الضحاك و مقاتل و الحسن، و دليل هذا التَّأْوِيلُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ قَالَ تَعَالَى: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ قَالَ تَعَالَى: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ قَالَ تَعَالَى: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا الْآيَةُ... و قال الرِّبِيعُ بن انس و زيد بن اسلم و الكلبي: معنى الآية و ان لو استقاموا على طريقة الكفر و الضَّلَالَةِ فكانوا كَفَّارًا كُلُّهُمْ لَاعْطَيْنَاهُمْ مالا كثيرا و لوسَّعنا عليهم لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ عقوبة لهم و استدراجا حتَّى يفتتنوا بها فنعذبهم كما قال تعالى: فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ الْآيَةُ وَ قَالَ تَعَالَى: وَ لَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُفْهًا مِنْ فِضَّةٍ. وَ قَالَ تَعَالَى: وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ قَالَ تَعَالَى: كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ الْآيَةُ وَ قَالَ تَعَالَى: وَ مَنْ

يُعرضُ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ اى عن القرآن و التوحيد يَسْلُكُهُ قَرَأ اهل الكوفة و يعقوب: يَسْلُكُهُ بالياء و قرأ الآخرون بالنون اى ندخله.

عَذَاباً صَعْدًا يَعْنِي: ذا صعود، اى ذا مشقة لا راحة فيه و لا فرج فيه، اخذ من الصَّعداء و هو الشدة و نفس الصَّعداء هو نفس الكظيم الذى اشتد عليه الغم و منه قوله: سَأَرْهَقُهُ صَعُودًا اى عذابا شاقًا. و منه قوله كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ اى يصعد صعودا شاقًا و قيل: الصَّعد صخرة ملساء في جهنم يكلف صعودها فاذا انتهى الى اعلاها انحدر الى اسفلها نزلت في الوليد بن المغيرة. قوله: وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ يَعْنِي: المواضع التى بنيت للصلاة و ذكر الله. فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا قَالَ قتادة كانت اليهود و النصارى اذا دخلوا كنا يسهم و بيعهم اشركوا بالله فامر الله المؤمنين ان يخلصوا الدعوة لله اذا دخلوا المساجد، و اراد بها المساجد كلها و قال الحسن اراد بها البقاع كلها لان الارض جعلت كلها مسجدا للنبي (ص).

و قال سعيد بن جبیر قالت الجن للنبي (ص): كيف لنا ان نأتى المسجد و نشهد معك الصلاة و نحن ناؤون عنك؟ فنزلت: وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ و يروى عن كعب، قال: ائتى لاجد في التوراة ان الله تعالى يقول: اِنَّ بيوْتى في الارض المساجد، و اِنَّ المسلم اذا توضأ فاحسن الوضوء ثم اتى المسجد فهو زائر الله تعالى و حق على المزور ان يكرم زائره و روى عن سعيد بن جبیر ايضا: اِنَّ المراد بالمساجد الاعضاء التى يسجد عليها الانسان و هي سبعة: الجبهة، و اليدين، و الركبتان، و القدمان، يعنى: هذه الاعضاء التى يقع عليها السجود مخلوقة لله فلا تسجدوا عليها لغيره.

قال رسول الله (ص): «امرت ان اسجد على سبعة اعضاء: الجبهة و اشار بيده اليه، و اليدين، و الركبتين، و اطراف القدمين، و ان لا اكف شعرا و لا ثوبا». و في رواية العباس بن عبد المطلب: اِنَّ رسول الله (ص) قال: «اذا سجد العبد سجد معه سبعة آراب: وجهه، و كفاه، و ركبتاه، و قدماه»

و هذا الحديث يدل على اَنْ كل عضو من هذه الاعضاء اصل في السجود و له حظ من العبادة و نصيب من الخدمة و الطاعة. فاذا لم يستعمل بعضها اورث ذلك العضو حرمانا و اوجب في السجود نقصانا. و عن نافع عن ابن عمر مرفوعا قال: اِنَّ اليدين تسجدان كما يسجد الوجه، فاذا وضع احدكم وجهه فليضع يديه و اذا رفعه فليرفعهما.

و اما الحكمة في ايجاب السجود على هذه الاعظم اِنَّ هذه الاعضاء التى عليها مدار الحركة، هي المفاصل التى تنفتح و تنطبق في المشى و البطش و اكثر السعى، و يحصل بها اجتراح السيئات و ارتكاب الشهوات فشرع الله تعالى بها السجود للتكفير و محو الذنب و التطهير و الله اعلم. و اما المساجد ان جعلتها مواضع الصلاة فواحدها المسجد بكسر الجيم و ان جعلتها الاعضاء فواحدها مسجد بفتح الجيم.

قوله: وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ قَرَأ نافع و ابو بكر و انه بكسر همزه، و قرأ الباقر بفتحها. لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يعنى النبي (ص) «يدعوه» اى و يعبد، و يقرأ القرآن في صلوته و ذلك حين كان يصلى ببطن النخلة و يقرأ القرآن «كادوا» يعنى: الجن.

يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبْدًا اى يركب بعضهم بعضا و يزدهمون حرصا على استماع القرآن و رغبة في الاسلام، هذا قول الضحاك و رواية عطية عن ابن عباس قال مكحول: اِنَّ الجن بايعوا رسول الله في هذه الليلة و كانوا سبعون الفا و فرغ عن البيعة عند انشقاق الفجر. و قال سعيد بن جبیر: هذا من كلام الجن الذين رجعوا الى قومهم اخبروهم: اَنَا رَأَيْنَا اصْحَابَ مُحَمَّدٍ (ص) و يركعون بركوعه، و يسجدون بسجوده، و كانوا ينثالون عليه مجتمعين. و قال الحسن و قتادة: لَمَّا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) باظهار الدعوة تلمذت الانس و الجن عليه لبيطلوا الحق الذى جاءهم به «يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يُبْئِى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ» و ينصر دينه و قوله: «لبدا» جمع لبدة و هي الطائفة المزدحمة يركب بعضهم بعضا. و قيل: اللبدة هي الرجل من الجراد و منه سَمَى اللَّبْد الذى يفرش لتراكمه و تلبد الشعر اذا تراكم.

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي قَرَأ ابو جعفر و عاصم و حمزة: «قل» على الامر، و قرأ الآخرون: «قال» يعنى: رسول الله اِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي في صلوتي و لا أشرك به أَحَدًا من الاوثان فكونوا انتم كذلك.

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا فِي دِينِكُمْ وَ لَا دُنْيَاكُمْ وَ لَا رَشَدًا ارشدكم. و قيل: لا املك لكم ضللا و لا هداية لاني عبد متلکم بل ذلك الى الله القادر على كل شيء.

قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ إِي لَنْ يَمْنَعَنِي مِنْ عَذَابِهِ مَانِعٌ إِنْ عَصَيْتَهُ وَجَاءَ فِي التَّفْسِيرِ إِنْ جَنَّبَا مِنْ اشْرَافِ الْجَنِّ ذَاتِ تَبَعٍ قَالَ: إِنْ مُحَمَّدًا يَرِيدُ إِنْ يُجِيرُهُ أَحَدٌ فَإِنَّا أَجِيرُهُ فَانْزِلِ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ. وَ رَوَى عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: لَمَّا تَقَدَّمَ النَّبِيُّ (ص) إِلَى الْجَنِّ أَرَدَحَمُوا عَلَيْهِ فَقَالَ سَيِّدُ لَهُمْ يُقَالُ لَهُ وَرَدَانُ: أَنَا أَرْحَلُهُمْ عَنْكَ، فَقَالَ لَهُ: لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ.

قَوْلُهُ: وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا إِي مَدْخَلًا فِي الْأَرْضِ وَ مُلْجَأً وَ مُوْتَلًا. إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ فَذَلِكَ الَّذِي أَمْلَكَهُ بَعُونَ اللَّهِ وَ تَوَفَّقَهُ. وَ قَوْلُهُ: «بَلَاغًا» نَصَبَ عَلَى الْبَدَلِ مِنْ قَوْلِهِ: «مُلْتَحِدًا» وَ الْمَعْنَى: لَا يَنْجِينِي شَيْءٌ إِلَّا إِنْ أَبْلَغَ عَنْ اللَّهِ مَا أَرْسَلْتَ بِهِ وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ: لَا أَمْلَكَ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا رَشْدًا. لَكِنْ أَبْلَغَ بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ فَإِنَّمَا أَنَا مَرْسَلٌ لَا أَمْلَكَ إِلَّا مَا مَلَكَتْ. وَ الْبَلَاغُ وَاقِعٌ مَوْقِعَ التَّبْلِيغِ. قَالَ الْفَرَاءُ: هَذَا شَرْطٌ وَ جَزَاءٌ لَيْسَ بِاسْتِثْنَاءٍ وَ إِنْ مَنَفَصَلَةٌ مِنْ لَا وَ تَقْدِيرُهُ: إِنْ لَا بَلَاغًا وَ الْمَعْنَى: إِنْ لَمْ أَبْلَغْ فَلَا مُجِيرَ لِي وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِيمَا يَدْعُوهُ إِلَيْهِ مِنَ التَّوْحِيدِ. فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا مُقِيمِينَ لَا يَخْرُجُونَ.

حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فِي الْآخِرَةِ. وَ قِيلَ: يَوْمَ بَدْرٍ فَسَيَعْلَمُونَ عِنْدَ ذَلِكَ. مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَ أَقْلُ عَدَدًا أَهْمُ أَمْ الْمُؤْمِنُونَ؟ هَذَا جَوَابٌ لِمَشْرُكِي مَكَّةَ حِينَ اسْتَعْجَلُوا بِالْعَذَابِ وَ قَالُوا: هُمْ بِالْإِضَافَةِ إِلَيْنَا كَالْحِصَاةِ مِنْ جِبَالٍ، وَ قِيلَ: هَذَا جَوَابٌ قَوْلِهِمْ مُحَمَّدٌ صَنْبُورٌ.

قُلْ إِنْ أُدْرِيَ إِي مَا أُدْرِي. أَ قَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ مِنَ الْعَذَابِ فِي الدُّنْيَا. وَ قِيلَ: يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا أَجَلًا وَ غَايَةً تَطُولُ مَدَّتُهَا يَعْنِي: إِنْ عَلِمَ وَقْتُ الْعَذَابِ غَيْبٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ.

عَالِمُ الْغَيْبِ رَفَعَ عَلَى نَعْتِ قَوْلِهِ: «رَبِّي». وَ قِيلَ: هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ، قِيلَ: الْغَيْبُ مَا هُوَ كَائِنٌ لَمْ يَكُنْ، وَ قِيلَ: هُوَ أَمْرُ الْقِيَامَةِ «فَلَا يُظْهَرُ» إِي لَا يُطْلَعُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا.

إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ إِي إِلَّا رَسُولٌ قَدْ ارْتَضَاهُ لَعَلَّ بَعْضَ الْغَيْبِ لِيَكُونَ إِخْبَارُهُ عَنِ الْغَيْبِ مُعْجَزَةً لَهُ وَ قِيلَ: هَذَا الرَّسُولُ هُوَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فَإِنَّهُ يَسْلُكُ» الْهَاءُ رَاجِعَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ الْمَعْنَى: إِذَا أَرْسَلَ الْوَحْيَ إِلَى رَسُولٍ ارْتَضَاهُ وَ أَرَادَ أَنْ يُطْلِعَهُ عَلَى غَيْبِهِ فَاتَّهَ يَبْعَثُ مَلَائِكَةً بَيْنَ يَدَيْهِ يَحْفَظُونَ الْوَحْيَ مِنْ اسْتِمَاعِ الشَّيَاطِينِ. وَ قِيلَ: يَحْفَظُونَ الرَّسُولَ مِنَ الشَّيَاطِينِ. وَ قَوْلُهُ: مَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مَنْ خَلْفَهُ إِي مِنْ أَمَامِهِ وَ وَرَائِهِ «رَصْدًا» إِي حِرْصًا وَ قِيلَ: لئَلَّا يُطْلَعَ عَلَيْهِ الْكُهَنَةُ قَبْلَ الْوُصُولِ إِلَى النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ إِلَيْهِ فَيَكُونَ الرَّسُولُ هُوَ أَوَّلُ مَنْ يَتَكَلَّمُ بِهِ. وَ قِيلَ: كَانَ جِبْرِئِيلُ (ع) إِذَا بَعَثَ إِلَى نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَنْحَدَرَ مَعَهُ أَهْلَ كُلِّ سَمَاءٍ إِلَى الَّتِي تَلِيهَا وَ أَنْحَدَرَ مَعَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا إِلَى الْأَرْضِ فَيَحِيطُونَ بِهِ وَ بِالْوَحْيِ وَ بِالنَّبِيِّ حَتَّى يَفْرَغَ مِنْ أَدَائِهِ.

لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا قَالِ الرَّجَاجِ: لِيَعْلَمَ اللَّهُ إِنْ رَسَلَهُ قَدْ أَبْلَغُوا عَنْهُ رِسَالَاتِهِ يَعْنِي: إِذَا أَبْلَغُوا عَنْهُ اللَّهُ ذَلِكَ. وَ قِيلَ: لِيَعْلَمَ اللَّهُ إِنْ الْمَلَائِكَةُ قَدْ أَبْلَغُوا إِلَى الرَّسْلِ. وَ إِنْ الرَّسْلُ قَدْ أَبْلَغُوا إِلَى الْأَمَمِ. عِلْمُ إِنْجَا بِمَعْنَى رُؤْيَا اسْتِ وَ هَذَا فِي الْقُرْآنِ كَثِيرٌ كَقَوْلِهِ: لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلُهُ بِالْغَيْبِ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ وَ لَمَّا يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ. مَعْنَى أَنْتَ كَه: تَا بَيْنَدُ اللَّهُ كَه بِيْغَامَهَايَ أَوْ بَرِ أَمْتِ رَسَانِيدَنْدِ. وَ قِيلَ: لِيَعْلَمَ مُحَمَّدٌ إِنْ قَدْ أَبْلَغُوا تَا مُحَمَّدٌ بَدَانَدُ كَه أَيشَانُ كَه بِيْغَامِ رَسَانِيدَنْدِ. أَزْ خَدَاوَنْدِ أَوْ رَسَانِيدَنْدِ. وَ قِيلَ: لِيَعْلَمَ الشَّيْطَانُ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ تَا شَيْطَانٌ بَدَانَدُ كَه فَرِيْشْتَاگان بِيْغَامِ اللَّهِ رَسَانِيدَنْدِ وَ سَخَنَ أَوْ نَرَسَانِيدَنْدِ، يَعْقُوبُ «لِيَعْلَمَ» بَضَمَّ يَا خَوَانَدُ، إِي لِيَعْلَمَ النَّاسُ، تَا مَرْدِمَانُ رَا أَگَاهُ كَنْدَنْدُ كَه فَرِيْشْتَاگان بِيْغَامِ اللَّهِ رَسَانِيدَنْدِ. وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ إِي وَ عِلْمُ اللَّهِ مَا عِنْدَ الرَّسْلِ فَلَمْ يَخَفْ عَلَيْهِ شَيْءٌ. وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَحْصَى مَا خَلَقَ وَ عَرَفَ عَدَدَ مَا خَلَقَ، لَمْ يَفْتَهُ عِلْمُ شَيْءٍ حَتَّى مَثَاقِيلَ الدَّرِّ وَ الْخَرْدَلِ وَ نَصَبَ عَدَدًا عَلَى الْحَالِ وَ إِنْ شَتَّتَ عَلَى الْمَصْدَرِ، إِي عَدَّ عَدَدًا.

النوبة الثالثة

قَوْلُهُ تَعَالَى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَةً سَلَابِيَّةً غَلَابِيَّةً نَهَابِيَّةً وَهَابِيَّةً. تَسْلُبُ الْعُقُولَ، وَ تَغْلِبُ الْأَلْبَابَ وَ تَنْهَبُ الْأَرْوَاحَ مِنَ الْأَحْبَابِ، وَ تَهَبُ الْإِرْتِيَاخَ لِقَوْمٍ مَخْصُوصِينَ مِنْ الطَّلَابِ نَامِ خَدَاوَنْدِي كَه عَالِمَانِ دَرِ وَصْفِ جَلَالِش حَيْرَانِ، عَارِفَانِ دَرِ شَهُودِ جَمَالِش كُدَازَانِ، وَاجِدَانِ دَرِ وَجُودِ أَفْضَالِش نَازَانِ، دُوسْتَانِ دَرِ شَوْقِ وَصَالِش سُوزَانِ، طَالِبَانِ دَرِ بَادِيَةِ نِيَازش خُرُوشَانِ مَحْجُورَانِ دَرِ زَاوِيَةِ فَرَاقِش نَالَانِ.

هر عزیزی نام و نشانش را جویان، هر طالبی حمد و ثنایش را گویان، هر ذاکری نسیم وصلش را بویان، هر سائلی بر امید فضلش بویان:

بویان و دوانند و غریوان بجهان در
یکسر همه محوند بدریای تفکر
در صومعه و کوهان، در غار و
بیابان
بر خوانده بخود بر همه لاخان و
لامان.

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ كَانِ رَسُولَ اللَّهِ مَبْعُوثًا إِلَىٰ كَافَّةِ الْخَلْقِ، وَ كَانِ مَبْعُوثًا إِلَى الْجِنِّ
کما کان مبعوثا الى الانس. آن مهتر عالم و سید ولد آدم، سرور اشراف، و مرکز عدل و انصاف،
فرستاده باهل زمین از قاف تا قاف.

روزی بمنبر شرف بر آمد، بر سبیل خطبه باصحابه خطاب کرد که: یا مجتمعان مسجد، و یا مستمعان
مجلس، بدانید و آگاه باشید که ما را رقم مهتری و بهتری کشیدند. و ساده سیادت رسولان بنام ما
کردند. و ما را از حضرت ربّ العزّة به پیغامبری بکلّ عالم فرستادند هم بعالم انس و انسیان، هم بعالم
جنّ و جنّیان.

همه را در حکم ما کردند و همه را شرع ما فرمودند. آن جنّیان چون بحضرت آن مهتر عالم رسیدند،
ببطن نخله، با یکدیگر وصیت میکردند که: «انصتوا»، خاموش باشید، بادب باشید، حرمت حضرت
نبوّت بجای آرید، حقّ او بشناسید، قدر او بدانید. این آن مهتر است که خاک قدم او مقربان آسمان را
توتیا شد. خدمت خطوات او بزرگی و شرف را کیمیاء شد. صورت او سورت کمال شد. متابعت او
ذخیره خیرت و اقبال شد. قواعد عقاید سنّت ببیان او ممهّد شد. آسمان ایمان باشارت او مشیّد شد. آیین
شرع مقدّس بعزّت او مؤبّد شد. آن جنّیان رسالت آن مهتر بپذیرفتند و قرآن قدیم نامه خداوند کریم از
وی بجان و دل بشنیدند. بقبائل و عشائر خویش باز گشتند و بزبان افتخار بنعت ابتهاج ایشان را گفتند:
إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا مَا قَرَأْنِي شَنِيدِيمُ که از فصاحت و ملاححت آن عجب بماندیم. قرآنی که چراغ
روشنایی آشنایی است، روح توانایی و دانایی است، شاهراه استقامت و منهاج سلامت است. معراج
کرامت و راحت هر جراحت و قانون هر خیرت است.

خَنِكَ مَرَّ أَنْ كَسَىٰ كَافَةً قُرْآنَ رَهْبَرٍ أَوْسَتْ، تَوْفِيقُ رَفِيقٍ أَوْ وَ دَارِ السَّلَامِ مَقَرٍّ أَوْسَتْ. او که قرآن قدیم
انیس اوست، یقین دان که خداوند کریم جلیس اوست. میگوید جَلَّ جَلَالُهُ: انا جلیس من ذکرنی و انیس
من استأنس بی حبيب من احبّنی و مطیع من اطاعنی».

این خطاب با موسی کلیم رفت هنگام مناجات. موسی گفت: خداوندا میدان مواصلت کجاست؟ خلوت
گاه مناجات کجاست؟ این اجدک؟ کجات یابم؟

بکجات جویم؟ فرمان آمد که یا موسی در خلوت. و هو معکم با ذاکران نشینم بر بساط انبساط دوستان
خود را نوازم. یا موسی، من انس جان او ام که انش با نام من، من یادگار دل او ام که یادگارش
کلام من، من دوست او ام که او دوست من.

وَ أَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا جَلال و عظمت او، کبریا و عزّت او از اوهام و افهام بیرونست و کس نداند که
چونست. سزای ثناء خود خود داند، قدر عزّت و عظمت خود خود شناسد. صفات صمدیّت او از
اشراف اسرار متعالی است، نعت احدیّت او بر صیغت عبارت و اشارت مستولیست. عرش عظیم در
عظمت و جلال قدرت او ذره‌ای است.

وجود کلّ عالم از بحر جود او قطره‌ای است. از دور آدم تا انتهای عالم همه خواطر و اوهام و افهام
در بحر صفات سرمدی او غوص همی کنند تا بر نشانی از نشانه‌های آثار صمدیّت او مطلع گردند. هر
زمانی و هر لحظه‌ای ایشان را نو حیرتی پدید آید که راه طلب بر ایشان بسته گردد، بزبان عجز و
حیرت گویند:

وصّاف ترا وصف چه داند کردن؟
تو خود بصفات خود چنانی که
تویی!

73- سورة المزمل- مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
يا أَيُّهَا الْمَزْمُلُ (1) ای جامه در خود پیچیده.
فَمِ اللَّيْلِ بَشَب خِيزِ نَمَازِ رَا إِلَّا قَلِيلًا (2) مگر اندکی.
نِصْفُهُ نِیمِی از شب. أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (3) یا چیزی گاه از نیمی اندک.
أَوْ زِدْ عَلَيْهِ یا چیزی افزای بر نیمی. وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (4) و قرآن را گشاده حروف خوان.
إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (5) ما می افکنیم بر تو سخنی گرانمایه سنگی.
إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ این ساعتهای شب و این خاستن بشب هِيَ أَشَدُّ وَطْأً سازنده تر است. وَ أَقُومُ قِيَلًا (6) و موافق ترست و راستر اندیشیدن و خواندن را.
إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا (7) ترا در روز خواب را و شغل را پرداختی است دراز.
وَ أَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ خداوند خویش را نام می بر و یاد می کن. وَ تَبْتَئِلُ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا (8) و باز و گسل باز گسستی او را.
رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ خداوند دو نیمه جهان لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست خدای جز او. فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا (9) او را میانجی گیر و کارسازی بسنده.
وَ اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ شَكِيبَايِ کن بر آنچه دشمنان میگویند.
وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا (10) و فرا بر ازیشان فرابردنی نیکو بی مدهانه و بی مداجات.
وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ وَ بَا مِنْ كَذَّارِ این دروغ زن گیران اُولِي النِّعْمَةِ که خداوندان نازند و تن آسانی وَ مَهْلُهُمْ قَلِيلًا (11) و فرا گذار ایشان را اندکی از روزگار.
إِنَّ لَدُنَّا أَنْكَالًا نَزِدُكَ مَا در غیب ایشان را بندهاست وَ جَجِيمًا (12) و آتشی عظیم.
وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ خورشی گلوگیر وَ عَذَابًا أَلِيمًا (13) و عذابی درد نمای
يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ آن روز که زمین بجند و کوهها از جای وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيرًا مَهِيلًا (41) و کوهها ریگ شود روان.
إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا بشما رسولی شاهدًا عَلَيْكُمْ تا بر شما گواه بود كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا (15) چنان که فرستادیم به فرعون رسولی.
فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ سر کشید فرعون از آن رسول فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيَلًا (16) فرا گرفتیم او را فرا گرفتنی گران.
فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ اگر کافر شوید و بر کفر باز ایستید چون پرهیزید؟
يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا (17) از بد آن روز که نوزادگان را از مادر بر جا پیر کند.
السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ آسمان شکافتنی است آن روز بَصْعَبِی آن روز كَانَ وَ عُدَّهُ مَفْعُولًا (18) وعده الله بودن است و کردنی.
إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ این پیغام و سخن پندی است فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا (19) تا هر که خواهد بسوی خداوند خویش راه گیرد.
إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ میدانند خداوند تَوَ أَنَّكَ تَقُومُ که تو می خیزی أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ کم از دو بهر از شب وَ نِصْفُهُ وَ کم از نیمی از شب وَ ثُلُثُهُ وَ کم از سه یکی از شب وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَ گروهی ازینان که با تواند وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ اللَّهُ شب و روز باندازه میدانند و می دارد. عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ دانست الله که شما این نماز شب نتوانید قَتَابَ عَلَيْكُمْ از شما فرو نهاد و عذر شما بعجز شما بپذیرفت فَاغْرُؤْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ میخوانید آنچه از قرآن آسانست بر خوانندگان عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى دانست الله که از شما بیماران بود وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ وَ دانست که از شما دیگران بود که در زمین میروند يَتَّبِعُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ فضل الله میجویند. وَ آخَرُونَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ دیگران بود غازیان که در سبیل الله با دشمنان او کشتن می کنند فَاغْرُؤْ مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ چندان که بر شما آسان آید میخوانید از قرآن وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ نماز بیای دارید. وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ زكاة میدهید. وَ أَقْرِضُوا اللَّهَ

قَرَضاً حَسَنًا و كَرْدَار نِيكَو نَزْدِيكَ اللّٰهُ وَاَمْ مِيْ نَهِيْد وَ مَا تَقَدَّمُوْا لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ وَ هَر چِه پِيْش فَرَا فَرَسْتِيْد اَز نِيْكَی خُوِيْشْتَن رَا. تَجِدُوْهُ عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ رَا نَزْدِيْكَ اَوْ بَاَز يَابِيْد هُوْ خَيْرًا اَنْ بَه اَز اَنَكِه كَرِيْد وَ اَعْظَمَ اَجْرًا وَ مَزْد اَنْ مِه اَز اَنَكِه بِيُوْسِيْدِيْد وَ اسْتَغْفِرُوْا اللّٰهُ وَ اَمْرَزْش خَوَاهِيْد اَز اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَحِيْمٌ (20) كِه اللّٰهُ اَمْرَزْكَارِسْت وَ بَخْشَايِنْدِه.

النوبة الثانية

اين سوره از شمار كوفيان بيست آيت است، دويست و هشتاد و پنج كلمه، هشتصد و سي و هشت حرف، جمله به مكه فرو آمد و در مكّيات شمرند. ابن عباس گفت: مگر در آيت اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اِلَى اَخْر السّورة. و درين سوره سه آيت منسوخ است.

در اول سوره نماز شب فرض كردند بر رسول خدا (ص) و بر مسلمانان و ذلك في قوله: قُمْ اللَّيْلَ اِلَّا قَلِيْلًا الْآيَةِ... پس آخر سوره منسوخ شد و ذلك قوله: عَلِمَ اَنْ لَّنْ نُّحْصُوْهُ فَتَابْ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ.

ديگر آيه: وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيْلًا منسوخ است بايت سيف.

سديگر آيت فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ اِلَى رَبِّهِ سَبِيْلًا اين قدر از آيت منسوخ است بآنچه ربّ العزة گفت: وَ مَا تَشَاوُنْ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ وَ در فضيلت سوره ابي بن كعب روايت كند از

مصطفی (ص) قال: «من قرأ سورة يا ايها المزمّل رفع عنه العسر في الدنيا و الآخرة».

قوله: يا أَيُّهَا الْمُزْمَلُ معناه المزمّل ادغمت التاء في الزّاي و مثله المدّثر اى المتدّثر ادغمت التاء في الدال. يقال تزمّل و تدثّر بثوبه اذا تغطّى به. قال ابن عباس: رجع النبي (ص) من جبل حراء لما نزل عليه جبرئيل (ع) مدعورا مرتعدا فرائصه، يقول: زمّلوني زمّلوني، فزمّل بقطيفة. فنزلت: يا أَيُّهَا الْمُزْمَلُ اى المتلفّ بثيابه، قيل: كان متلففا في ثياب نومه، و قيل: كان متلففا بثيابه للصّلوة. قال عكرمة: الزمّل بمعنى الحمل و منه الزّاملة، و المعنى: يا أَيُّهَا الْمُتَحَمِّلُ باعباء النّبوة و قال السدى: هو كناية عن النائم كأنه عزّ و جلّ يقول: ايها النائم الليل كله قم فصل قال بعض الحكماء: كان هذا الخطاب للنبي (ص) قبل تبليغ الرّسالة و لم يكن قد شرع في الامر بعد فلما شرع خاطبه بالنّبوة و الرّسالة. و قيل: هذا بدا ايناس و ازالة وحشة كما قال: «وَ مَا تَلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى». و قيل معناه: يا خامل الذّكر سنرفع لك ذكرك.

قُمْ اللَّيْلَ اى صلّ اللَّيْلَ اِلَّا قَلِيْلًا اى الا شيئا يسيرا تنام فيه و كان قيام اللَّيْلَ فريضة في ابتداء الاسلام و بيّن قدره فقال: نِصْفَهُ اَوْ اَنْقُصْ مِنْهُ قَلِيْلًا اِلَى الثَّلَاثِ اَوْ زِدْ عَلَى النِّصْفِ اِلَى الثَّلَاثِيْنَ خِيَرَه بَيْنَ هَذِهِ الْمَنَازِلِ فَكَانَ النَّبِيُّ (ص) و اصحابه يقومون على هذه المقادير، فكان الرّجل لا يدرى متى ثلث اللَّيْلَ و متى النّصف و متى الثّلثان فكان يقوم حتّى يصبح مخافة ان لا يحفظ القدر الواجب و اشتدّ ذلك عليهم حتّى انتفخت اقدامهم فرحمهم اللّٰهُ و خففه عنهم بعد سنة و نسخ وجوب التّقدير بقوله: عَلِمَ اَنْ لَّنْ نُّحْصُوْهُ فَتَابْ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ اى صلّوا ما تيسّر من القرآن، اى صلّوا ما تيسّر من الصّلّاة و لو قدر حلب شاة ثمّ نسخ وجوب قيام اللَّيْلَ بالصّلّوات الخمس بعد سنة اخرى فكان بين الوجوب و التّخفيف سنة و بين الوجوب و النّسخ بالكّنية سنتان.

وَ رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيْلًا اى بيّن الحروف و وفّ حقّها من الاشباع كأنك تفصل بين الحرف و الحرف مشتقّ من قول العرب ثغر رتل و رتل اذا كان فيه فرج. و التّرتيل اداء الحروف و حفظ الوقوف. و قيل: معناه اقرأ على ترتيبيه لا تقدّم مؤخّرا و لا تؤخّر مقدّما. و قيل: فصلّه تفصيلا و لا تعجل في قراءته. و قيل: معناه: ضعّف صوتك و اقرأه بصوت حزين، و قالت امّ سلمة: كان رسول اللّٰهُ (ص) يقطع قراءته آية آية.

و قال ابن مسعود: لا تنتروه نثر الدّقل. و لا تهدّوه هدّ الشّعر. قفوا عند عجائبه. و حرّكوا به القلوب.

و لا يكن همّ احدكم آخر السّورة.

سئل انس: كيف كانت قراءة النبي (ص)؟ فقال: كانت مدّاء ثمّ قرأ بسم اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَمْدٌ بِبِسْمِ اللّٰهِ وَ يَمْدٌ بِالرّحْمَنِ يَمْدٌ بِالرّحِيمِ.

روى اَنْ عمر ان بن حصين مرّ على قاصّ يقرأ ثمّ يسأل فاسترجع ثمّ قال سمعت رسول اللّٰهُ (ص) يقول: «من قرأ القرآن فليسأل اللّٰهُ به فانه سيجيء اقوام يقرءون القرآن يسألون به النّاس.

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ أَيْ سَنَنْزِلُ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا يَعْنِي الْقُرْآنَ فَالْقُرْآنُ رَزِينٌ كَرِيمٌ رَصِينٌ، لَيْسَ بِهِزَلٌ وَ لَا سَفْسَافٌ، لَهُ وَزْنٌ وَ خَطَرٌ فِي صِحَّتِهِ وَ بَيَانُهُ كَمَا يُقَالُ: هَذَا قَوْلٌ لَهُ وَزْنٌ وَ خَطَرٌ. قَالَ جَعْفَرٌ: مَا ثَقَلَهُ فِي تَلَاوَتِهِ أَمَّا ثَقَلَهُ فِي الْعَمَلِ بِهِ. وَ قِيلَ: ثَقَلَهُ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ. وَ قِيلَ: ثَقِيلًا لِثَقَلِهِ فِي الْمِيزَانِ يَوْمَ الْحِسَابِ.

وَ قِيلَ: ثَقِيلًا عَلَى الْكَفَّارِ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ ثَقِيلًا صِفَةً لِلْمَصْدَرِ أَيْ الْقَاءِ ثَقِيلًا لَمَّا رَوَى عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: لَقَدْ رَأَيْتُهُ يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْبَرْدِ فَيَنْفَصِمُ عَنْهُ وَ أَنْ جَبِينُهُ لَيَرْفُضُ عِرْقًا

وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: نَزَلَتْ سُورَةُ الْإِنْعَامِ فَبَرَكْتَ نَاقَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنْ ثَقَلِ الْقُرْآنِ وَ هَيْبَتِهِ. وَ مَعْنَى ثَقُلَ الْقُرْآنُ هَيْبَةُ الْقُرْآنِ. وَ رَوَى: أَنَّ الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ؟ فَقَالَ: «أَحْيَانًا يَأْتِينِي مِثْلُ صَلَاصَةِ الْجَرَسِ وَ هُوَ أَشَدُّ عَلَى فَيَنْفَصِمُ عَنِّي وَ قَدْ وَعَيْتُ مَا قَالَ وَ أَحْيَانًا يَتِمَثَّلُ لِي الْمَلَكُ رَجُلًا فَيَكَلِّمُنِي فَأَعْنِي مَا يَقُولُ».

قَوْلُهُ إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ أَيْ سَاعَاتُهُ كُلُّهَا وَ كُلُّ سَاعَةٍ مِنْهَا نَاشِئَةٌ سَمَّيْتُ بِذَلِكَ لِأَنَّهَا تَنْشَأُ بَعْدَ النَّهَارِ أَيْ تَبْدُو فَكُلُّ مَا حَدَثَ بِاللَّيْلِ وَ بَدَأَ فَقَدْ نَشَأَ وَ هُوَ نَاشِئٌ وَ الْجَمْعُ نَاشِئَةٌ. قَالَ ابْنُ أَبِي مَلِيكَةَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ وَ ابْنَ الزُّبَيْرِ عَنْهَا، فَقَالَا: اللَّيْلُ كُلُّهُ نَاشِئَةٌ. قَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ وَ ابْنُ الزُّبَيْرِ أَيْ سَاعَةً قَامَ مِنَ اللَّيْلِ فَقَدْ نَشَأَ وَ هُوَ بِلِسَانِ الْحَبَشِ نَشَأَ فَلَانَ أَيْ قَامَ فَقَالَتْ عَائِشَةُ: النَّاشِئَةُ: الْقِيَامُ بَعْدَ النَّوْمِ. وَ قَالَ ابْنُ كَيْسَانَ: هِيَ الْقِيَامُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ. وَ قَالَ عِكْرَمَةُ: هِيَ الْقِيَامُ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ.

رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَصَلِّي بَعْدَ الْمَغْرَبِ وَ الْعِشَاءِ وَ يَقُولُ: هَذَا نَاشِئَةُ اللَّيْلِ. وَ قَالَ الْأَزْهَرِيُّ: نَاشِئَةُ اللَّيْلِ قِيَامُ اللَّيْلِ. مَصْدَرٌ جَاءَ عَلَى فَاعِلَةٍ كَالْعَافِيَةِ بِمَعْنَى: الْعَفْوِ، أَيْ مَا يَنْشِئُهُ الرَّجُلُ بِاللَّيْلِ مِنَ الْقِرَاءَةِ وَ الصَّلَاةِ. هِيَ أَشَدُّ وَطْأً قِرَاءَةً ابْنُ عَامِرٍ وَ أَبُو عَمْرٍو وَ طَاءٌ بِكَسْرِ الْوَاوِ مَمْدُودًا بِمَعْنَى الْمَوَاطَاةِ وَ الْمَوَافَقَةِ. يُقَالُ: وَاطَأْتُ فَلَانًا مَوَاطَاةً وَ وَطَأْتُ إِذَا وَافَقْتَهُ وَ ذَلِكَ أَنْ مَوَاطَاةَ الْقَلْبِ وَ السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ اللِّسَانِ بِاللَّيْلِ يَكُونُ أَكْثَرَ مِمَّا يَكُونُ بِالنَّهَارِ، أَيْ أَجْدَرُ أَنْ يُوَاطَأَ اللِّسَانُ الْقَلْبَ وَ الْقَلْبُ الْعَمَلَ لِأَنَّ اللَّيْلَ تَهْدَأُ فِيهِ الْأَصْوَاتُ فَلَا يَحُولُ دُونَ تَفْهَمِهِ شَيْءٌ. وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ أَشَدُّ وَطْأً بَفَتْحِ الْوَاوِ وَ سَكُونِ الطَّاءِ أَيْ أَشَدُّ عَلَى الْمَصَلَّى وَ اثْقَلَ عَلَى الْبَدَنِ مِنْ صَلَاةِ النَّهَارِ لِأَنَّ اللَّيْلَ لِلنَّوْمِ وَ الرَّاحَةِ، فَإِذَا أزيلَ عَنْ ذَلِكَ ثَقُلَ عَلَى الْبَدَنِ مَا يَتَكَلَّفُ فِيهِ. وَ مِنْهُ

قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضِرٍّ»

أَيْ اشْدُدْ ثَقْلَ الْأَمْرِ عَلَيْهِمْ. وَ قِيلَ: «أَشَدُّ وَطْأً» أَيْ اثْبَتِ فِي الْقَلْبِ، وَ احْفَظْ لِلْقِرَاءَةِ وَ ابْلُغْ فِي الثَّوَابِ، وَ اسْهَلْ عَلَى الْمَصَلَّى مِنْ سَاعَاتِ النَّهَارِ لِأَنَّ النَّهَارَ خُلِقَ لِتَصَرُّفِ الْعِبَادَةِ فِيهِ وَ اللَّيْلُ خُلِقَ لِلنَّوْمِ وَ الْخُلُوةِ مِنَ الْعَمَلِ فَالْعِبَادَةُ فِيهِ اسْهَلٌ. وَ أَقْوَمُ قِيْلًا أَيْ أَصَوْبُ قِرَاءَةً، وَ اصْحَحْ قَوْلًا، وَ أَشَدُّ اسْتِقَامَةً لِفِرَاقِ الْبَالِ وَ هِدَاةِ النَّاسِ وَ سَكُونِ الْأَصْوَاتِ. يُقَالُ: قَالَ قِيْلًا وَ قَوْلًا وَ مَقَالًا وَ مَقَالًا. وَ قَالَ الْحَسَنُ إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ مِنَ اللَّيْلِ فَلْيَسْمَعْ نَفْسَهُ.

فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ وَ هُمْ يَحْبُونَ أَنْ يَسْمَعُوهُ مِنْ بَنِي آدَمَ. وَ قِيلَ: أَقْوَمُ قِيْلًا أَيْ اعْجَلْ أَجَابَةً لِلدَّعَاءِ.

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا لَهُ مَعْنِيَانِ: أَحَدُهُمَا: أَنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ فَرَاغًا وَ تَصَرُّفًا وَ تَقَلُّبًا طَوِيلًا تَقْدِرُ أَنْ تَسْبَحَ فِي حَوَائِجِكَ وَ اشْغَالِكَ بِالنَّهَارِ. وَ أَصْلُ السَّبْحِ سُرْعَةُ الذَّهَابِ وَ مِنْهُ السَّبَاحَةُ فِي الْمَاءِ. وَ الْمَعْنَى الثَّانِي: إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا أَيْ فَرَاغًا لِلنَّوْمِ فَقَمِ اللَّيْلَ وَ نَمِ بِالنَّهَارِ. وَ قِيلَ: مَعْنَى الْآيَةِ مَذَاهِبُكَ بِالنَّهَارِ فِيمَا يَشْغَلُكَ كَثِيرَةٌ وَ اللَّيْلُ، اخْلَى لَكَ وَ اعْوَنَ عَلَى وَعْيِ مَا يُوحَى إِلَيْكَ فَقَمِ مِنْ نَوْمِكَ بِاللَّيْلِ. وَ

قَرَأَ يَحْيَى بْنُ يَعْمَرَ: سَبَخَا بِالْخَاءِ الْمَعْجَمَةِ، أَيْ اسْتِرَاحَةً وَ تَخْفِيفًا لِلْبَدَنِ وَ مِنْهُ

قَوْلُ النَّبِيِّ (ص) لِعَائِشَةَ وَ قَدْ دَعَتْ عَلَى سَارِقٍ لَا تَسْبُخِي عَنْهُ بِدَعَائِكَ عَلَيْهِ.

وَ أَذْكَرُ اسْمُ رَبِّكَ بِالتَّوْحِيدِ وَ التَّعْظِيمِ وَ ادْعُهُ بِأَسْمَائِهِ الْحُسْنَى وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ: اذْكُرْ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» إِذَا أَرَدْتَ قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ أَوْ الصَّلَاةَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبَتُّلًا أَيْ انْقَطَعَ إِلَيْهِ انْقِطَاعًا وَ اخْلَصْ لَهُ الْعِبَادَةَ اخْلَاصًا. وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ تَوَكُّلاً.

وَ قِيلَ: التَّبَتُّلُ رَفْضُ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا وَ التَّمَسُّكُ مَا عِنْدَ اللَّهِ. أَصْلُ التَّبَتُّلِ الْقَطْعُ. يُقَالُ: تَصَدَّقَ فَلَانٌ صَدَقَةً بَتْلَةً، أَيْ قَطَعَهَا مِنْ مَالِهِ، وَ أَخْرَجَهَا مِنْ يَدِهِ. وَ قِيلَ لِمَرْيَمَ: الْبَتُولُ، لِقَطْعِهَا الدُّنْيَا وَ أَسْبَابِهَا وَ انْقِطَاعِهَا

عن النَّاسِ. و القياس تبتلاً و لكن لما كان التَّبتُّيل من حروفه عدل اليه لموافقة رؤس الآي، لآن حظَّ القرآن من حسن النُّظم و الرَّصْف فوق كلِّ حظٍّ و يحتمل انَّ المعنى تبتَّل اليه يبتَّلُك تبتُّيلاً، كما قال تعالى: وَ اللَّهُ أَنْبَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا اى و تنبتون نباتاً.

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ يريد به جنس المشارق و المغرب في الشَّتاء و الصَّيف اى خالقهما و مالكما. قرأ اهل الحجاز و ابو عمرو و حفص «رَبِّ» برفع الباء.

على الابتداء و قرأ الآخرون بالجرِّ على نعت الرَّبِّ في قوله: وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ.

لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا اى توكل عليه و ثق به و استكفه جميع المهمَّات.

و قيل: وكيلاً اى كفيلاً بما وعدك قيماً بامورك، ففوضها اليه: وَ اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ اللَّهُ من الصَّاحبة و الولد و الشَّريك و لك من السَّاحر و الكاهن و المجنون. وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا الهجر الجميل ترك الجفوة من غير ترك الدَّعوة الى الحق كقوله: «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» و قوله: «فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ» و هي منسوخة بآية السَّيف.

وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ لك يا محمَّد «أُولِي النَّعْمَةِ» اى الثَّروة و التَّنعم و المال وصفهم بالنَّعمة توبيخاً لهم على ترك الشُّكر و تبيينا انه اطغاهم استغناؤهم.

وَ مَهْلُهُمْ قَلِيلًا اى انظرهم و اخرهم قليلاً و لا تهتمَّ بهم و كل امرهم الى فائى اكفيك شأنهم. قيل: نزلت في صناديد قريش المستهزئين. و قال مقاتل نزلت في المطعمين ببدر و كان بين نزول هذه الآية و بين بدر سنة.

إِنْ لَدَيْنَا اى ان عندنا لاهل النَّار «أُنْكَالًا» قيوداً و اغلالاً اهانة لهم لا خوفاً من فرارهم «وَ جَحِيمًا» اى ناراً جاحمة حارَّة متناهية، يقال: يوم جاحم شديد الحرِّ.

وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ اى الضَّرِيع و الرِّقُوم يغصُّ في الحلق و لا يسوغ. وَ عَذَابًا أَلِيمًا يخلص وجعه الى القلب. و جاء في التفسير انه لما نزلت هذه الآية خرَّ النَّبي (ص) مغشياً عليه.

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ اى تتحرك الارض حركة شديدة و تزول الجبال عن اماكنها. وَ كَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا اى رملاً سائلاً.

قال الكلبي: هو الرَّمْل الَّذي اذا اخذت منه شيئاً تبعك ما بعده يقال هلت الرَّمْل اهيله هيلاً اذا حركت اسفله حتَّى انهال من اعلاه.

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا يَعْنِي محمد (ص) شاهداً عَلَيْكُمْ يوم القيامة بالاجابة و الامتناع. كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا يَعْنِي موسى (ع).

فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ اى جحد رسالة موسى و لم يؤمن به. فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا اى شديداً ثقيلاً. فَكَيْفَ تَنْفُورُنْ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا بِاللَّهِ و لم تؤمنوا عذاب يوم يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا لصعوبته و شدَّة احواله. قيل: هذا على ضرب المثل، و قيل: بل يصير الولدان في القيامة شيباً لما يرون من احوالها. و قيل: انما يصيرون شيباً اذا قال الله لأدم: «قم فابعث من ذرِّيَّتكَ بعث النَّار» فيقول: «يا رب من كم كم». فيقول: «من كلِّ الف تسع مائة و تسعة و تسعين الى النَّار و واحدا الى الجَنَّة فحينئذ يشيب الولدان من الفزع». و قيل معنى الآية: كيف لكم بالنَّفوى يوم القيامة اذ كفرتم في الدنيا اى لا سبيل لكم الى النَّفوى اذا وافيتم القيامة و قوله: السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ اى السَّمَاء منشقٌ بذلك اليوم و شدَّته. و قيل: الباء بمعنى في، اى في ذلك اليوم. و قيل «مُنْفَطِرٌ بِهِ» اى بالله عزَّ و جلَّ حين ينزل سبحانه في ظلل من الغمام و لم يقل منفطرة لانَّ السَّمَاء يذكر و يؤنَّث. و قيل: لانَّ السَّمَاء في المعنى السَّقْف و قيل: معناه ذات انفطار كما يقال امرأة مرضع اى ذات رضاع على النَّسبة و كانَ وَغْدُهُ مَفْعُولًا اى ينجز لاوليائه ما وعد و لاعدائه ما اوعد. و قيل: وعده بان يظهر دينه على الدِّين كله.

إِنْ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ اى هذه الآيات وعظ و عبرة فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا اى طريقاً الى رضاه بطاعته لأمره. و المعنى: انَّ الوصول الى طاعاته ممكن و الى معرفته لما نصب من الدَّلَّال و اثبت من الشُّواهد و انزل من الآيات و السُّور. و قيل: فيه اضممار و معناه: فَمَنْ شَاءَ اللَّهُ ان يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا اتَّخَذَ. قوله: إِنْ رَبِّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى اى اقل. مِنْ ثَلَاثِي اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثَلَاثَةَ قُرْأَنِ أَهْلِ مَكَّةَ وَ الْكَوْفَةِ: نصفه و ثلثه بفتح الفاء و الثَّاء و اشباع الهاءين ضمًّا، اى و تقوم نصفه و ثلثه و قرأ الآخرون بكسر الفاء و الثَّاء و اشباع الهاءين كسراً عطفاً على ثلثي اللَّيْلِ وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ يَعْنِي الْمُؤْمِنِينَ وَ كَانُوا

يقومون معه. قال عطاء: يريد لا يفوته علم ما تفعلون أنه يعلم مقادير «الليل و النهار» فيعلم القدر الذي تقومون.

عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ هَذَا نَسَخَ أَوَّلَ السُّورَةِ إِيْ علم ان لن تطبقوا قيام الليل في النصف و الثلث و الثلثين. فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَخَفَّفَ عَلَيْكُمْ وَ وَضَعَ عَنْكُمْ فَافْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ إِيْ فصلوا ما خفَّ عليكم في الليل من الصَّلَاةِ. قَالَ الْحَسَنُ: وَ لَوْ قَدَرُ حَلْبَةِ شَاةٍ، وَ قِيلَ: فَافْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ إِيْ ما احببتم و اردتم من السُّورِ الْقَصَارِ الَّتِي تَقْرَأُ فِي صَلَاةِ الْمَغْرَبِ وَ الْعِشَاءِ الَّتِي عَدَّهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلَى مَعَاذٍ يَرِيدُ فِي الصَّلَاةِ النَّافِلَةِ. وَ قِيلَ: فِي الْفَرْضِ. وَ قِيلَ: خَارِجَ الصَّلَاةِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَا تَيَسَّرَ مِائَةَ آيَةٍ وَ قَالَ السَّدي مِائَتَا آيَةٍ وَ قِيلَ: ثَلَاثَ آيَاتٍ كَقَصْرِ سُورَةٍ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنْ اللَّهُ تَعَالَى أَنْزَلَ الْآيَتَيْنِ مِنْ خَاتَمَةِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ مِنْ كَنْزٍ تَحْتَ الْعَرْشِ مِنْ قَرَأَهُمَا فِي لَيْلَةٍ كَفْتَاهُ

وَ عَنْ قَيْسِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ ابْنِ عَبَّاسٍ بِالْبَصْرَةِ فَقَرَأَ فِي أَوَّلِ رَكْعَةٍ بِالْحَمْدِ وَ أَوَّلِ آيَةٍ مِنَ الْبَقَرَةِ ثُمَّ قَامَ فِي الثَّانِيَةِ فَقَرَأَ بِالْحَمْدِ وَ الْآيَةَ الثَّانِيَةَ مِنَ الْبَقَرَةِ ثُمَّ رَكَعَ فَلَمَّا انْصَرَفَ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ: إِنْ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: فَافْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ. وَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «مَنْ قَرَأَ خَمْسِينَ آيَةً فِي يَوْمٍ أَوْ فِي لَيْلَةٍ لَمْ يَكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ وَ مِنْ قَرَأَ مِائَةَ آيَةٍ كَتَبَ مِنَ الْقَانِتِينَ. وَ مِنْ قَرَأَ مَا تَمَّى آيَةٍ لَمْ يَحَاجْهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَ مِنْ قَرَأَ خَمْسَمِائَةَ آيَةٍ كَتَبَ لَهُ قَطَارٌ مِنَ الْأَجْرِ».

وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (ص): «اقْرَأِ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ شَهْرٍ» قَالَ قُلْتُ: أَنَّى لَا أَجِدُ قُوَّةَ. قَالَ: «فَاقْرَءْهُ فِي عَشْرِينَ لَيْلَةً» قَالَ: قُلْتُ أَنَّى لَا أَجِدُ قُوَّةَ؟ قَالَ: «فَاقْرَءْهُ فِي سَبْعٍ وَ لَا تَزِدْ عَلَى ذَلِكَ».

ثُمَّ ذَكَرَ سَبَبَ التَّخْفِيفِ، فَقَالَ: عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضَى فَيَشُقُّ عَلَيْهِمْ قِيَامُ اللَّيْلِ. وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ إِيْ يسافرون فيها.

يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ إِيْ يطلبون من رزق الله بالتجارة وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَسَوَى بَيْنَ دَرَجَةِ الْمَجَاهِدِينَ وَ الْمَكْتَسِبِينَ الْمَالَ لِلنَّفَقَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ عَلَى الْعِيَالِ وَ الْإِحْسَانِ وَ الْإِفْضَالِ. رَوَى إِبْرَاهِيمُ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: أَيُّمَا رَجُلٍ جَلَبَ شَيْئًا إِلَى مَدِينَةٍ مِنْ مَدَائِنِ الْمُسْلِمِينَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا فَبَاعَهُ بِسَعْرِ يَوْمِهِ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةُ الشَّهَدَاءِ ثُمَّ قَرَأَ عَبْدُ اللَّهِ: وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَنْ ابْنِ عَمْرٍو قَالَ: مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَوْتَةً أَمُوتَهَا بَعْدَ الْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَمُوتَ بَيْنَ شَعْبَتَيْ رَجُلٍ أَضْرَبَ فِي الْأَرْضِ ابْتِغَى مِنْ فَضْلِ اللَّهِ.

فَافْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ إِيْ من القرآن تطوعا حتهم على التَّطَوُّعِ بِالتَّهَجُّدِ تَرْغِيْبًا وَ نَسَخَ افْتِرَاضَهُ تَرْفِيْهَا. وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ هَذَا نَسَخَ صَلَاةَ اللَّيْلِ بِالصَّلَاةِ الْخَمْسِ. وَ آتُوا الزَّكَاةَ الْقِسْمَةَ لِلصَّلَاةِ وَ لَكِنْ لَمْ يَفَرِّقْ بَيْنَ الْقَرِينَتَيْنِ وَ أَفْرَضُوا اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا كُلَّ مَا يَعْجِدُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ قَرْضٌ لِلْعَبْدِ عِنْدَ اللَّهِ. وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ إِيْ مَا تَسْلُفُوهُ لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ وَ صَدَقَةٍ. تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِيْ تجدوا ثوابه عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا، وَ قِيلَ: خَيْرًا لَكُمْ مِنَ الشَّحِّ وَ النِّقْصِيرِ وَ خَيْرًا نَصَبَ مَفْعُولٍ ثَانٍ لِقَوْلِهِ: «تَجِدُوهُ، وَ دَخَلَتْ هُوَ فَصَلًا. «وَ أَعْظَمَ أَجْرًا» لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُعْطِي الْمَوْمِنَ أَجْرَهُ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ مِنْ تَقْصِيرٍ وَ ذَنْبٍ وَقَعَ مِنْكُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ لِمَنْ تَابَ «رَحِيمٌ» لِمَنْ اسْتَغْفَرَ.

عَنْ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِيْكُمْ مَالُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ مَالِ وَارَثَتِهِ؟» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا مِمَّا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا مَالُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ مَالِ وَارَثَتِهِ قَالَ: «اعْمَلُوا مَا تَقُولُونَ» قَالُوا: مَا نَعْلَمُ إِلَّا ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ رَجُلٌ إِلَّا مَالُ وَارَثَتِهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ قَالُوا كَيْفَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «إِنَّمَا مَالٌ أَحَدُكُمْ مَا قَدَّمَ مَالَ وَارَثَتِهِ مَا آخَرَ

وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ مِنْ ذُنُوبِكُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ» كلمة سماعها نزهة قلوب الفقراء، بهجة اسرار الضعفاء، راحة أرواح الأولياء، قوة قلوب الأنبياء، سلوة صدور الأصفياء، قرّة عيون أهل البلاء. نام خداوندی که اشباح طالبان سوخته جلال او، ارواح قاصدان افروخته جمال او، انفس عزیزان بسته نوال او، حواس مقربان سرگشته اقبال او، اسرار عارفان تشنه وصال او، ابصار محبان خسته دلال

او. بسا رویها که برو کرد نیاافت او، بسا دلها که درو درد ناخواست او:
 بای نواحی الارض ابغی وصالکم و انتم ملوک ما لنحوکم قصد
 بسیار خلاقند جویان رهن کشته شده عالمی بهول سپهت
 تا بر مه چهارده نهادی کلهت بینم کله ملوک در خاک رهن

یا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ای پیغمبر مطهر، ای سید اطهر، ای رسول اکبر، ای مقتدای بشر، ای برج جلالت را ماه انور، ای درج رسالت را درّ اظهر، ای بر سر سیادت افسر، ای بر افسر سعادت گوهر، ای عنوان نامه جلالت نام تو، ای طراز جامه رسالت احکام تو، سرمایه دین کلام تو، پیرایه شریعت اعلام تو، ای ناظم قلاده نبوت، ای ناشر اعلام رسالت، ای مؤید ارکان هدایت، ای کاشف اسرار ولایت، ای واضع منهاج شریعت، ای رافع معراج حقیقت.

قُمْ اللَّيْلَ خِيزِ نَمَازَ شَبِّ كُنْ، لَخْتِ از شب بیدار باش شفاعت اَمّت را، و لَخْتِ خواب کن آسایش نفس را. یا سید اگر همه شب در خواب باشی اَمّت ضایع مانند، و همه شب بیدار باشی رنجه شوی، و من رنج تو نخواهم. چون بیدار باشی بسبب بیداری تو بعضی عاصیان را بیمارزم تصدیق شفاعت را. چون خواب کنی بحرمت خواب تو باقی بیمارزم تحقیق رحمت را. ای سید تو خلعت قربت ما که یافتی در شب یافتی، هم در شب خدمت ما بجای آر تا چنان که خلعت در شب یافته باشی شکر خلعت بخدمت هم در شب گزارده باشی.

ای جوانمرد بنده را هیچ کرامت چنان نبود که در شب تاری از بستر گرم برخیزد متواری، بر درگاه باری، با تضرّع و زاری، در مناجات شود و قصّه درد خود بدو بردارد، گوید بزبان نیاز در حضرت راز: الهی بارم ده تا قصّه درد خود بتو بردارم، بر درگاه تو می‌زارم و در امید بیم آمیز می‌نارم. الهی فایذیرم تا وا تو پردازم، یک نظر در من نگر تا دو گیتی بآب اندازم. عزیز من در شب بیدار و هشیار باش که شب بوستان دوستان است و بهار عارفان، شب مرغزار محبان است و نور صادقان، شب سرور مشتاقان است و راحت ارواح مطیعان.

قوله: وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً یا محمد بشب قرآن بترتیب و ترتیل خوان و در نماز بشب قراءت بلند خوان تا دوستان ما در میادین قدس بالحن انس در لذت سماع کلام ما و در راحت پیغام ما جانهای خویش می‌پرورند و اسرار خویش معطر و مروح میگردانند. یا محمد با دوستان ما بگوی: چون خواهید که با ما راز کنید روی بقبله شرع آرید و قدم و در حضرت نماز نهید. المصلی یناجی ربّه. نماز راز گفتن است و در امید کوفتن، نماز سبب نجاتست و با دوست مناجات، نماز نهایت مجاهدت است و بدایت مشاهدت. نماز خویشتن را از دست نفس ربودن است، و جهد بندگی نمودن و دوست را ستودن. بنماز دوست از دشمن پیدا گردد و آشنا از بیگانه جدا شود بین الکفر و العبد ترك الصلاة. مثل مؤمن که نماز کند چون درخت گل است، معرفت در وی چون بوی و نماز بر وی چون گل هر کسی تواند که گل از درخت باز کند و برگش برکند اما نتواند که بویش کم کند و نسیمش ببرد. همچنین شیطان تواند که در نماز ظاهر وسوسه کند تا چیزی از وی برباید، اما نتواند که معرفت از باطن ببرد.

وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتَلًا تَبَلُّلُ مقامی است از مقامات روندگان، ایشان که در منازل و مکاشفات خویش بدان رسیدند که بهشت با همه اشجار و انهار در جمال خیال ایشان نیاید، دوزخ با همه اغلال و انکال از نهیب احتراق سینه‌های ایشان بلرزد، افعی حرص دنیا هرگز دندان بر روزگار عیش ایشان نتواند نهاد.

خاری از بیشه حسد و کبر بدامن ایشان باز نگیرد. گردی از بیابان نفس اماره بر گوشه رداء اسلام ایشان ننشیند. دودی از هاویه هوا بدیده ایشان نرسد و بچشم عبرت بخلق نگرند. بزبان شفقت سخن گویند، بدل رحمت الفت گیرند. ملکی صفت‌اند و گدا صورت. سلاطین راهنم در لباس مساکین روندگان‌اند و مسافت در میان نه، پرنده‌گان‌اند و علّت پر و بال نه، مستان‌اند از شراب عشق، زندگان‌اند بحیاء قرب:

قومی که ز هر چه دون ما پاک آتش ز غمان دل در افلاک زند

بر عرش رسیده خیمه بر خاک
زدند.

زدند
از هر چه برون ماست چون دور
شدند

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا چون میدانی که خدای جهان و جهانیان اوست، دارنده بندگان و پرورنده ایشان اوست، کاردان و نگهبان اوست، او را وکیل و کارساز خود دان که بسنده‌تر از همه کار سازندگان اوست. از تکاپوی خود و شغل خود یکسر بیرون آی و خود را یکسر بدو سپار، روی از همه بگردان و تکیه بر ضمان او کن، و دل از خلق بردار و تدبیر بگذار، همگی خود در دست تقدیر او نه تا راه طلب بر تو روشن شود. او خداوند یگانه است، بنده يَكْ هَمَّتْ يَكْ طلب خواهد، از مرد هر جایی و هر دری این حدیث درست ناید: فكن رجلا رجله في الثرى و هامة همته في الثريا:

عشق میانه در خور مرد یگانه	مرد یگانه را سر عشق میانه نیست
نیست	یا عشق، یا ملامت، یا راه عافیت
جز جان مرد تیر بلا را نشانه	
نیست	

آن مهتر عالم و سیّد ولد آدم (ص) در نگر تا چه خطاب بدو رسید: وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ» «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا» «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولَئَا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» «وَصَبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا». چند جایگاه در قرآن آن مهتر عالم را صبر فرمود، زیرا که تریاق زهر بلا صبر است. و نشان اهل محبّت و لا صبر است، آن صبر در محنت بس کاری نیست که آن خود خلق را عادتست، مرد مردانه آنست که در نعمت صبر کند و قدم بر جاده عبودیت نگاه دارد و از رقم خویش در نعمت پای برون ننهد. آن نمرود و قارون و فرعون و هامان و امثال ایشان که غرقه دریای هلاک شدند، همه نتیجه بی صبری بود در نعمت آدمی کفور و کنود است، در نعمت قدمش بر جای بنماند و از حدّ خویش درگذرد و اشر و بطر پیش آرد. اینست که ربّ العزّة گفت: كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ... لا جرم در دنیا سرانجام کارشان این بود که: وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ قَبْلِكَ مَعِيشَتَهَا... الآية، و در عقبی آنچه ربّ العالمین گفت درین سوره: إِنَّ لَدُنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا. وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا.

74- سورة المدثر - مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (1) ای جامه در خویشتن کشیده.
فُمْ فَأَنْذِرْ (2) خیز و مردمان را آگاه کن.
وَ رَبِّكَ فَكْبُرْ (3) خداوند خویش را بزرگ دان.
وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ (4) جامه خویش پاک دار.
وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ (5) و از بدنمای دوری جوی.
وَ لَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ (6) و چیز مده تا ترا به از آن دهند، سپاس منه بکردار خویش بآنکه فعل خویش پسندی و آن را فراوان داری.
وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (7) و از بهر خداوند خویش شکیبایی کن.
فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ (8) آن گه که دردمند در صور.
فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ أَنْ رَوْزَ هُنَّ يَوْمٌ عَسِيرٌ (9) روزی دشوار است.
عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (10) بر کافران نه آسان است.
ذُرْنِي وَ مَنْ خَلَفْتُ وَحِيداً (11) گذار مرا و آن مرد که او را بیافریدم و او تنها بود بی کس و بی چیز.
وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً (12) و مال دادم پیوسته در زیادت و بر افزونی.
وَ بَيْنَ شُهُوداً (13) و پسران دادم پیش او بهم.
وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً (14) و او را مهتری دادم و کار ساختم کار ساختنی
ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (15) و آن گه بس می اومید دارد که تا افزایم.
كَلَّا نَبْغِزُ أَلَمْ نَكُنْ لَكُمْ آيَاتٍ أَنْ تَبْلُغُوا حَقّاً (16) او از سخن و پیغام ما باز نشست و گردن کشید.
سَأَرْفَعُهُ صَعُوداً (17) آری فرا سر او نشانم عذابی سهمگین سخت.
إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ (18) او در اندیشید و باز انداخت با خود.
فَقَتَّلَ كَيْفَ قَدَّرَ (19) بنفریدند او را چون باز انداخت با خود.
ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (20) و باز نفریدند او را چون باز انداخت با خود.
ثُمَّ نَظَرَ (21) ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ (22) پس نگرست
و روی ترش کرد و ناخوش.
ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ (23) انکه پشت برگردانید و گردن کشید.
فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ (24) و گفت: این نیست مگر جادویی که از کسی می و از گویند و می آموزند.
إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (25) نیست این مگر قول مردمان.
سَأَصْلِيهِ سَقَرٌ (26) آری سوختن را بسقر رسانیم او را.
وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ (27) و چه دانا کرد ترا و چون نیک دانی که سقر چیست؟
لَا تُبْقِي وَ لَا تَذَرُ (28) نه گوشت گذارد ناسوخته و نه استخوان.
لَوَاحِجَةً لِلْبَشَرِ (29) روی و پوست و دست و پای سیاه می کند و می سوزد.
عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (30) بر تاویدن دوزخ و عذاب کردن اهل آن را از فریشتگان نوزده سالار است.
وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ دُوزَخَ سَازَانِ جَزْأً مِنْهُمْ نِيفَرِيدِيمُ وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ وَ این شماره نوزده ایشان نکردیم. إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكَرَ شُورَانِيدِنِ دَلْ نَاكَرُویدِگانِ رَا. لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ تا بیگمان گردند ایشان که ایشان را تورات دادند. وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَاناً (31) و مؤمن بپذیرد تا بر ایمان ایمان افزاید. وَ لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ (32) و نه تورات خوانان را گمان ماند و نه قرآن خوانان را وَ لَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ وَ تا منافقان بیماردلان گویند و ناگرویدگان ما ذا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا (33) این سخن بر چه سان است که الله میگوید كَذَلِكَ

يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ أَرَىٰ چنان گمراه کند آن را که خواهد و راه نماید آن را که خواهد. وَ مَا يَعْلَمُ خُجُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ شمار سپاه خداوند تو جز از خداوند تو نداند. وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ (34) و نیست دوزخ و سخن آن مگر پند مردمان را.

«كَلاَّ» برآستی که نه چنانست که ایشان میگویند وَ الْقَمَرِ (35) وَ اللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ (36) بماه و بشب تاریک که از پس روز میآید.

وَ الصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ (37) و بامداد که روشن شود.

إِنِّهَا لِإِخْدَىٰ الْكُبَرِ (38) باین سوگندان که دوزخ از بزرگها و مهینها یکی است.

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ (39) بیم نمودنی مردمان را.

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ هَر كَسْ رَا كَه خَوَاهْد از شَمَا أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ (40) هر که پای فرا پیش نهد یا پای با پس نهد.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ هَر تَنی بكَرد خویش گروگان است.

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ (41) مگر اصحاب راست دست.

فِي جَنَاتٍ اِيشَان در بهشتهای اند يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ (42) می پرسند از دوزخیان.

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (43) چه چیز شما را در دوزخ کرد.

قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (44) گویند: ما از نماز گران نبودیم.

وَ لَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمُسْكِينِ (45) و درویش را طعام ندادیم.

وَ كُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ (46) و با خداوندان باطل در باطل میرفتیم.

وَ كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ (47) و روز شمار دروغ زن میگرفتیم.

حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ (48) آن گه که کی بی گمان بما آمد.

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (49) فردا سود ندارد ایشان را شفاعت خواهان.

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ (50) چه رسیدست ایشان را که از چنین پند روی گردانیده دارند

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفَرَةٌ (51) گویی خراوند رمانیده و ترسانیده

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (52) که از شیر گریخته یا در دشت از صیاد گریخته.

بَلْ يَرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ بَلْ كَه مِخَوَاهْد هر یکی از مشرکان قریش أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنْشَرَةً (53) که ببالین هر یکی نامه‌ای بنهند گشاده و مهر برگرفته.

«كَلاَّ» نبود و نکنند این بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ (53) بلکه ایشان از رستاخیز نمی‌ترسند.

كَلاَّ إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ برآستی که این پند دادنی است و در یاد دادنی.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (54) تا هر که خواهد آن را یاد دارد و یاد کند.

وَ مَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ یاد نکنند و یاد ندارند مگر که اللَّهُ خواهد، هُوَ أَهْلُ النَّفْوَىٰ او بجای

آنست و سزای آنست که بپرهیزند از معصیت او وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (55) و بجای آنست و سزای آنست

که بیامرزد او را که معصیت کند.

النوبة الثانية

این سوره هزار و ده حرفست، دویست و پنجاه و پنج کلمت، پنجاه و شش آیت.

جمله به مگه فرو آمده باجماع مفسران. و درین سوره يك آیت منسوخ است: ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا

در شأن ولید بن المغیره فرو آمد، علی الخصوص، پس حکم آن عام گشت در ولید و در غیر او، آن

گه منسوخ گشت بآیت سیف. و عن ابی ابن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ یا أیُّها المَدَّثَرُ

اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدَّقَ بِمُحَمَّدٍ وَ كَذَّبَ بِهِ».

یا أیُّها المَدَّثَرُ هذا خطاب النبی (ص) وَ المَدَّثَرُ المَدَّثَرُ ادغم التاء في الدال لقرب مخرجيهما. وَ السبب

فیه

ان رسول الله (ص) كان يذهب الى حراء قبل النبوة، فلما رأى جبرئيل (ع) في الهواء اول ما بدا له

رجع الى بيت خديجة و قال: «دثروني دثروني» فتدثر بثوبه.
 قيل: القى عليه قطيفة فنزل جبرئيل و قال: يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ بئابه.
 و هذه السّورة من أوائل ما انزل من القرآن. قال يحيى بن ابى كثير: سألت ابا سلمة بن عبد الرحمن عن
 أوّل ما نزل من القرآن. فقال: يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قلت: يقولون: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»؟!.
 فقال ابو سلمة: سألت جابر بن عبد الله عن ذلك. قلت له: مثل الَّذِي قلت، فقال جابر: لا احَدَّثَكَ إِلَّا ما
 حدَّثنا رسول الله (ص)، قال: جاورت بحراء شهرا فلما قضيت جوارى هبطت فنوديت، فنظرت عن
 يميني فلم ار شيئا. و نظرت عن شمالي فلم ار شيئا. و نظرت خلفي فلم ار شيئا، فرفعت رأسي فاذا هو
 على العرش في الهواء.

قال اهل التفسير يعنى جبرئيل (ع). و في بعض الروايات رفعت رأسي فاذا الرب عزّ و جلّ على
 العرش فاتيت خديجة فقلت: «دثروني دثروني» قال: فدثروني فنزلت يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ و عن ابن شهاب
 قال: سمعت ابا سلمة، قال: اخبرني جابر بن عبد الله أنه سمع رسول الله (ص) يحدث عن فترة الوحي:
 «فبينما انا امشي سمعت صوتا من السماء فرفعت بصري، فاذا الملك الَّذي جاءني بحراء قاعد على
 كرسي بين السماء و الارض فجئت منه رعبا حتّى هويت الى الارض، فجئت اهلى فقلت: زملوني
 زملوني، فزملوني فانزل الله يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ الى قوله: فَأَهْجُرْ.

قيل: معناه لا تتم عمّا امرتك به و لا تستعمل الهوينا فيه بل قم و ارفض الرّاحة و بلّغ الرّسالة و انذر
 الكفرة موضع المخافة ممّا هم عليه ليتّقوه بطاعتي و انذرهم عذاب الله و وقايعة في الامم الخالية. و قيل:
 اشتقاق المدثر من الدثار و هو الثوب على البدن و الشّعار ما تحته، فكأنه لما آذاه قريش رجع الى بيت
 خديجة فتدثر بثيابه استراحة الى النوم من الغم. فقيل له: ايها الطالب صرف الاذى بالدثار اطلبه
 بالانذار. و قال عكرمة: يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ بالنّبوة و اتفالهها قد تدثرت هذا الامر فقم به.

وَ رَبِّكَ فَكْبِّرْ اياه فقدّس و شأنه فعظم حتّى يصغر عندك في عظمتة العدو و كيده و ما يعبد دونه.
 وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ قال قتادة و مجاهد: اى نفسك فطهر من الذنب، فكني عن النفس بالثوب و هذا في كلام
 العرب كثير. يقال في وصف الرجل بالصدق و الوفاء: انه طاهر الثياب، و لمن غدر: انه لدنس الثياب.
 قال الشاعر:

و اتى بحمد الله لا ثوب فاجر لبست و لا من غدرة اتقّع

و قال آخر يمدح رسول الله (ص):

ضخم الدسيعة من ذوابة هاشم قدما تازر بالمكارم و ارتدى.

و من هذا الباب

قول رسول الله (ص): «الكبرياء رداؤه، و العظمة ازاره»، و قال صلى الله عليه و سلّم: «سبحان من
 تعطف بالعزّ»

و العطف الرّداء. و سئل ابن عباس عن قوله تعالى: وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ فقال: لا تلبسها على معصية و لا
 على غدر. و قال ابى بن كعب لا تلبسها على غدر و لا على ظلم و لا اثم، البسها و انت برّ طاهر و
 قال الضّحّاك: وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ اى عمك فاصلح، و في الخبر عن النبي صلى الله عليه و سلّم: «يحشر
 المرء في ثوبيه اللّذين مات فيهما»

يعنى: عمله الصّالح او الطّالح. و قال سعيد بن جبیر: كنى بالثياب عن القلب، و المعنى: و قلبك و نيّتك
 فطهر عمّا سوى الله. و قال الحسن: معناه: و خلقك فحسن، و في الخبر: «حسن خلقك و لو مع الكفار
 تدخل مداخل الأبرار».

و قيل: معناه: و اهلك فطهرهم من الخطايا بالوعظ و التّأديب، و العرب تسمّى الاهل ثوبا و لباسا، قال
 الله تعالى: هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ. و قال ابن سيرين و ابن زيد امر بتطهير الثياب من النّجاسات
 الّتى لا يجوز الصّلاة معها و ذلك انّ المشركين كانوا لا يطهّرون و لا يطهّرون ثيابهم. و قال طاوس:
 معناه: و ثيابك فقصر. فانّ تقصير الثياب تطهير لها. قوله: وَ الرُّجُزَ فَأَهْجُرْ. قرأ ابو جعفر و حفص عن
 عاصم و يعقوب وَ الرُّجُزَ بضمّ الرّاء و قرأ الآخرون بكسرها. و هما لغتان بمعنى واحد، و المراد

بالرَّجَزِ: الاوثان، اى اهجرها و لا تقرّبها. و قيل: الرُّجْزُ بالضَّمِّ: الاوثان، و بالكسر: العذاب، اى اجتنب المعاصي و كلّ ما يقضى الى العذاب. و قيل: الرُّجْزُ الشَّيْطَانُ اى لا تطعه.

وَ لَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ اى لا تعط عطيةً لتعطى اكثر منها و هذا نهى تحريم للنَّبى (ص) خاصةً و لغيره على جهة التدب و الاستحباب: و قيل: معناه: لا تستكثر عملك فتكون مَنَانًا به، اَمَّا عملك من الله مَنَّةٌ عليك، و قيل: لا تمنن بالنبوة على النَّاس فتأخذ عليها اجرا و عرضا من الدُّنيا. و قيل: لا تضعف ان تستكثر من الخير. دليله قراءة ابن مسعود: و لا تمنن ان تستكثر.

وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ اى فاصبر على طاعته و اوامره و نواهيه لاجل ثواب الله. و قيل: فاصبر على ما اوديت في ذات الله، و قيل: لوعده الله و لوجهه الله. فاصبر على اداء الرِّسالة و تعليم الحق. و قيل: فاصبر تحت موارد القضاء لاجل الله.

فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّافُورِ اى نفخ في الصُّور و هو القرن الذى ينفخ فيه اسرافيل يعنى النَّفخة الثانية التى يحيى عندها النَّاس فذلك يعنى ذلك النَّفخ.

يَوْمَئِذٍ يعنى: يوم القيامة يَوْمٌ عَسِيرٌ شديد على الكافرين يعسر فيه الامر عليهم غير يسير غير هين. ذُرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا نَزَلْتُ فِي الْوَلِيدِ بْنِ الْمَغِيرَةِ الْمَخْزُومِ، اى لا تهتم لاجله و كل امره الى و قوله: خَلَقْتُ وَحِيدًا. فيه وجهان. احدهما: خلقته وحدي لم يشاركني في خلقه احد فيكون وَحِيدًا نصبا على الحال. و الثاني، خلقته وحده لا ناصر له معه و لا مال له و لا ولد. فيكون نصبا بوقوع الخلق عليه. و قيل: وحيدا لغير رشدة كما نزل فيه زعيم اى ملحق بالقوم ليس منهم. و قال «الحسن» كان يسمّى الوحيد في قومه.

وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا اى كثيرا له مدد يأتى شيئا بعد شيء من العروض و الذهب و بساتينه التى بالطائف. قال مقاتل: كان له بستان بالطائف لا تنقطع ثمارها شتاء و لا صيفا. و قيل: المال الممدود: الانعام تنمى بالنتاج و تمدد في الارض بالرعى. و قيل: ارض مغلّة لا تنقضى لها غلّة حتى تأتى لها اخرى.

وَ بَنِينَ شُهُودًا اى حضورا معه بمكة يستمتع برؤيتهم و يستمتعون به لا يغيبون عنه في طلب المعاش لغناه. و قيل: «شهودا» اى نجباء يشهدون مواضع الفخار و بقاع النزال اذا ذكر ذكروا معه و كانوا عشرة. و قال مقاتل: كانوا سبعة، و هم الوليد بن الوليد، و خالد، و عمارة، و هشام، و العاص، و قيس، و عبد شمس اسلم منهم ثلاثة: خالد، و هشام، و عمارة.

وَ مَهْدَتْ لَهُ تَمْهِيدًا اى بسطت له من العيش و طول العمر في صحّة من البدن مع الرِّياسة في قومه. و قيل: التمهيد تسهيل التصرف في الامور.

ثُمَّ يَطْمَعُ تَقْدِيرُهُ فَعَانِدٌ وَ كَفَرٌ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ فحذف لان اَوَّل الكلام يدلّ عليه، اى يطمع ان ادخله الجنة، و قيل: يطمع ان ازيده من المال و الولد.

«كَلَّا» ردع و زجر، اى لا يجمع له بعد اليوم بين الكفر و المزيد من النعم فلم يزل بعد نزول هذه الآيات في نقصان من المال و الجاه و الولد و مات فقيرا.

إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا معاندا جاحدا لها.

سَأَرْهَقُهُ صُعُودًا الْارْهَاقُ التَّحْمِيلُ وَ التَّكْلِيفُ وَ الصَّعُودُ الْعَذَابُ الشَّاقُّ، و المعنى: ساكلفه مشقة من العذاب لا راحة فيها. و في الخبر يكلف ان يصعد عقبة في النار ملساء، فاذا وضع يده عليها ذابت، فاذا رفعها عادت، و اذا وضع رجله ذابت، و اذا رفعها عادت. و قيل: يجذب من امامه بسلاسل الحديد. و يضرب من خلفه بمقامع الحديد، فيصعدها في اربعين عاما، فاذا بلغ ذروتها رمى به الى اسفلها فذلك دابه ابدًا.

إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ سبب نزول اين آيات بقول مفسران أن بود كه: جبرئيل (ع) فرو آمد و سورة حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ الى قوله: إِلَيْهِ الْمَصِيرُ فرو آورد، و رسول خدا (ص) در مسجد باز میخواند و ولید مغیره قراءت رسول (ص) می شنید. رسول چون بدانست كه ولید می نیوشد آواز برکشید و آیت باز میخواند. ولید را آن عجب آمد، بقوم خویش بنی مخزوم باز گشت، سرگردان و متحیر، ایشان را گفت: و الله كه از محمد اين ساعت سخنی شنیدم كه نه سخن آدمیان بود و نه سخن پریان، نه هیچ بشر طاقت دارد كه چنان سخنان گوید، انّ له لحلاوة و انّ علیه لطلاوة و انّ

اعلاه لمثمر و ان اسفله لمعزق و اّنه يعلو و ما يعلی.

شیرین سخنی پر آفرین! سخنی که آن را شکوهی است و رونقی. بالاش چون درخت میوه دار زیرش چون چشمه آب حیات. بر هر سخنی بالا افتد و هیچ سخن بر بالای وی نرسد. آن گه سرگردان بخانه خویش باز شد. قریش گفتند: و الله که ولید صابی گشت، و او مهتر قریش است، اکنون همه قریش صابی شوند، دین خود بگذارند و بدین محمد باز گردند. و کان یقال للولید ریحانة قریش. این خبر به بو جهل رسید، برخاست و بیامد غمگین و اندوهگن. ولید گفت: ما لی اراک حزینا یا بن اخی؟ چه افتادست که ترا بس حزین و غمگین می بینم؟ بو جهل گفت: و ما یمنعی ان لا احزن؟

چرا غمگین نباشم و قریش میگویند: تو سخنان محمد را پسند میدهی و آن را بزرگ میداری و ثنا می گویی تا از فضله طعام ایشان بهره ای برداری! اگر چنین است تا هم قریش فراهم شوند و ترا کفایتی حاصل کنند، تا از طعام ایشان بی نیاز شوی؟! ولید چون این سخن از بو جهل بشنید، در خشم شد گفت: الم تعلم قریش انی من اکثرهم مالا و ولدا؟ قریش را معلوم نیست که در عرب از من توانگرتر بمال و فرزند کس نیست؟ ده فرزند دارم هر یکی کان سخاوت و معدن جود و این اصحاب محمد خود هرگز از طعام سیر نشوند و از فقر وفاقه هرگز نیاسایند، چه صورت بدد که ایشان را فضله طعام بود تا بدیگری دهند! پس هر دو برخاستند و بانجمن قریش شدند. ولید گفت: شما که قریش اید بدانید که حال و کار این محمد در عرب منتشر گشت و موسم نزدیک است. عرب آیند و از حال وی پرسند، جواب ایشان چه خواهید داد؟ اگر گوئید دیوانه است، شما را دروغ زن کنند، که سخن وی سخن عاقلان است و از جنون در وی هیچیز نیست، و اگر گوئید شاعر است، عرب شعر نیکو دانند و شناسند، دانند که سخن وی شعر نیست و شما دروغ زن شوید. و اگر گوئید کاهن است، ایشان دانند که در سخن کاهنان ذکر الله نبود و ان شاء الله نگویند و محمد ان شاء الله بسیار گوید. و اگر گوئید کذاب است ایشان قبول نکنند که از محمد هرگز دروغ شنیده اند و در عرب معروفست که هرگز دروغ نگوید، پس قریش گفتند: اکنون رای تو چیست؟ یا ابا المغیره؟ تو چه گویی و سخنان وی بر چه نهی؟ او در خود افتاد و تفکر میکرد و با خود میانداخت که در کار وی چه تقدیر کند و چه گوید؟! اینست که رب العالمین گفت: إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ فَتَفَكَّرَ فِي نَفْسِهِ مَا يَقُولُ فِيهِ وَ قَدَّرَ فِي نَفْسِهِ مَا ذَا يُمْكِنُ أَنْ يَقُولَ فِيهِ. و في القرآن قال الله عزّ وجلّ: فَفُتِلَ إِي لَعْنٍ وَ عَذَبٍ وَ عَوْقِبَ كَيْفَ قَدَّرَ.

ثُمَّ قِيلَ كَيْفَ قَدَّرَ اسْتِفْهَامَ عَلَى وَجْهِ التَّعْجِيبِ وَ الْإِنْكَارِ، وَ التَّكْرَارِ لِلتَّأْكِيدِ.

و قیل: احدهما لتقديره القول في محمد و الثاني لتقديره و القول في القرآن. و قيل احدهما لنفيه عنه الجنون و الكهانة و السحر و الكذب لا على وجه قصد به الايمان و الثاني لاثبات صفة السحر له. ثُمَّ نَظَرَ فِيمَا قَدَّرَ مُعْجَبًا بِذَلِكَ نَظْرَةَ تَفَكَّرٍ.

ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ إِي قَبْضَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ أَظْهَرَ الْكَرَاهِيَةَ فِي وَجْهِهِ حَيْثُ عَجَزَ عَنِ الْقَوْلِ فِيهِمَا. وَ قِيلَ: تَكَرَّرَ فِي وَجْهِ الْمُؤْمِنِينَ.

ثُمَّ أَذْبَرَ إِي وَلَّى إِلَى قَوْمِهِ وَ اسْتَكْبَرَ إِي تَكَبَّرَ عَنِ الْإِيمَانِ.

فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ إِي مَا هَذَا الَّذِي يَقُولُهُ مُحَمَّدًا إِلَّا سِحْرٌ يَرُوى، إِي يَأْتِرُهُ قَوْمٌ عَنْ قَوْمٍ. قَالُوا لَهُ: وَ مَا السَّحَرُ؟ قَالَ: شَيْءٌ يَكُونُ فِي النَّاسِ عَنْ عِلْمِهِ فَرَّقَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ، أَمَا رَأَيْتُمُوهُ فَرَّقَ بَيْنَ فُلَانٍ وَ أَهْلِهِ، وَ بَيْنَ فُلَانٍ وَ وَلَدِهِ وَ بَيْنَ فُلَانٍ وَ أَخِيهِ وَ بَيْنَ فُلَانٍ وَ مَوَالِيهِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ. وَ أَبُو نَهِيكَ يَأْتِيهِ بِهِ مِنْ مَسِيلَةِ الْكَذَابِ. وَ قِيلَ: يَرُوى مُحَمَّدٌ عَنْ جَبْرِ وَ يَسَارٍ وَ قِيلَ عَنْ أَهْلِ بَابِلَ.

إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ إِي مَا هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ تَعَلَّمَهُ مِنْ غِلَامٍ رُومِي يَكْنَى أبا نَهْيِكَ كَقَوْلِهِ: «إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: سَأَصْلِيهِ سَقَرٌ سَقَرُ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ جَهَنَّمَ. وَ قِيلَ: اسْمٌ لِلدَّرَكِ الرَّابِعِ مِنْهَا وَ اسْتِثْقَاةُ مَنْ سَقَرْتَهُ الشَّمْسُ، إِي إِذَا بَتَّه.

وَ مَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرٌ تَفْخِيمٌ لَشَأْنِهَا.

لَا تُبْقِي وَ لَا تَذَرُ إِي لَا تَبْقَى لِحِمَا وَ لَا تَذَرُ عَظْمًا إِلَّا أَكَلْتَهُ وَ حَطَمْتَهُ.

وَ قِيلَ: لَا تَبْقَى حَيًّا وَ لَا تَذَرُ مَيِّتًا كَقَوْلِهِ: «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى».

لَوَاحَةٌ لِلْبَشَرِ إِي مَسْوَدَةٌ لَهَا. وَ قِيلَ: تَحْرَقُ الْجِلْدُ حَتَّى تَسْوَدَ وَ الْبَشَرُ جَمْعُ بَشَرَةٍ وَ هِيَ ظَاهِرُ الْجِلْدِ.

يقال: لاحت الشمس و لوحت اذا غيّرتة.

قال ابن كيسان: تلوح لهم جهنم حتى يروها عيانا كقوله: «و بُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ». عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشَرَ اى على سقر من الخزنة تسعة عشر، و قيل: تسعة عشر صنفا من الملائكة، و قيل: تسعة عشر صنفا منهم. و قيل: تسعة عشر ملكا مالك و معه ثمانية عشر جاء في الاثر اعينهم كالبرق الخاطف و انيابهم كالصياصي يخرج لهب النار من افواههم ما بين منكبي احدهم مسيرة سنة نزعت منهم الرحمة، يرفع احدهم سبعين الفا فيرميهم حيث اراد من جهنم. و قال عمرو بن دينار: ان واحدا منهم يدفع بالدفع الواحدة في جهنم اكثر من ربيعة و مضر. فلما نزلت هذه الآية قال ابو جهل: زعم ابن ابي كبشة ان خزنة النار تسعة عشر و انتم الادهماء ا فيعجز كل عشرة منكم ان يبطشوا بواحد من خزنة جهنم. فقال ابو الاسد بن كلفة بن خلف الجمحي، و كان يوصف بالقوة: انا اكفيكم منهم سبعة عشر عشرة على ظهري و سبعة على بطني فاكفوني انتم اثنين، و روى انه قال: انا امشى بين ايديكم على الصراط فارفع عشرة بمنكبي الايمن و تسعة بمنكبي الايسر في النار و نمضى ندخل الجنة فانزل الله عز و جل: و ما جعلنا اصحاب النار اى خزنة اصحاب النار، فحذف المضاف الى ملائكة لا رجالا آدميين فمن ذا الذى يغلب الملائكة و الواحد منهم يأخذ ارواح جميع الخلق. و للواحد منهم قوة الثقلين، هذا كقوله: «عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غُلَاطٌ شِدَادٌ» و ما جعلنا عدتهم اى عددهم في القلة الا فتنة للذين كفروا اى ضلالة لهم حتى قالوا فيهم ما قالوا. و قيل: محنة ليظهر ما يقول كل واحد منهم و يعتقده.

لِيَسْتَفْتِيَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَآئِه مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ اِنَّ خِزْنَةَ جَهَنَّمَ تِسْعَةُ عَشَرَ. و قيل: ليستيقنوا ان محمدا نبى صادق حين اخبرهم بما يوافق كتبهم و هو امي لا يكتب و لا يقرأ من الكتاب. و يزداد الذين آمنوا إيمانا يعنى: من آمن من اهل الكتاب يزدادون تصديقا بمحمد (ص) و يزدادوا يقينا الى يقينهم و لا يرتاب الذين أوتوا الكتاب و المؤمنون اى لا يشكوا في ان عددهم على ما اخبر به محمد (ص) عن الوحى و ان القرآن وافق ما في كتابهم.

و لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اى شك و نفاق. و قال الحسين بن الفضل: المرض في هذه الآية الخلاف لا النفاق لان السورة مكية و لم يكن حينئذ نفاق. و الكافرون ما ذا اراد الله بهذا مثلا انما قالوا مشركو مكة و ليس في الآية مثل و لكنهم استغربوا هذا العدد فقالوا: لعله مثل مضروب و في تخصيص خزنة النار بهذا العدد اقوال، احدها: ان جهنم اطباق سبعة و مالك خازن النار في الطبقة الاولى و فيها المذنبون من المؤمنين فيرفق بهم الى ان يخلصهم الله منها ثم في كل طبقة منها ثلاثة منهم يعذبون اهلها بانواع العذاب و مجموعهم تسعة عشر، الثاني بسم الله الرحمن الرحيم تسعة عشر حرفا. و عدد الزبانية تسعة عشر ملكا فيدفع المؤمن بكل حرف منها واحدا منهم و قد سبقت رحمته غضبه. الثالث ان ساعات الليل و النهار اربع و عشرون ساعة، خمس منها جعلت للصلوات الخمس و بقيت تسع عشرة ساعة فمن ضيعها عذب بتسعة عشر ملكا في النار و من حفظها بذكر الله ذبت كل ساعة عنه ملكا منهم. الرابع جعل الله اوتاد الارض و هي الجبال تسعة عشر جبلا كذلك جعل اوتاد النار تسعة عشر ملكا. و زعم هذا القائل ان جبال الارض تسعة عشر و الباقي تشعب عنها و قد عدت جبال الارض المتشعبة عنها فبلغت مائة و تسعين جبلا.

كَذَلِكَ اى كما اضل الله من انكر عدد الخزنة و هدى من صدق.

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ قال مقاتل: هذا جواب ابو جهل حين قال: اما لمحمد اعوان الا تسعة عشر.

قال عطاء: و ما يعلم جنود ربك الا هو، يعنى: من الملائكة الذين خلقهم لتعذب اهل النار لا يعلم عدتهم الا الله، و المعنى: ان تسعة عشرهم خزنة النار و لهم من الاعوان و الجنود من الملائكة ما لا يعلمهم الا الله عز و جل، و قيل: لا يعلم جميع الخلق كنهم و كيفيتهم و كميتهم الا الله عز و جل. يروى في بعض الاخبار: ان الادميين مائة و خمسة و عشرون صنفا: مائة منهم في بلاد الهند و منهم ياجوج و مأجوج و تاريس و منسك. لا يعلم عددهم الا الله. كلهم كفار و مصيرهم الى النار. و اثنا عشر صنفا في بلاد الروم. منهم: النسطورية، و اليعقوبية و الملكائية كلهم كفار و مصيرهم الى النار و ستة اصناف في ناحية المشرق منهم: الترك خاقان و خلع و خزر و صقلاب و الروس و غور كلهم كفار و مصيرهم الى النار. و ستة اصناف في ناحية المغرب، منهم الزنج و الحبش، و النوبة و النبطية كلهم كفار و

مصيرهم الى النار. وبقى جزء واحد و هم المؤمنون فالمؤمنون في الكفار كشجرة بيضاء في جنب ثور اسود، ثم جميع الادميين في الجن جزء واحد من عشرة اجزاء ثم جميع الادميين و الجن في ملائكة السماء الدنيا جزء من عشرة اجزاء. ثم جميع ما ذكرنا مع ملائكة السماء الدنيا في ملائكة السماء الثانية جزء من عشرة اجزاء حتى يبلغ سبع سموات ثم جميع الادميين و الجن و الشياطين و ملائكة سبع سموات في الزبانية جزء من عشرة اجزاء ثم هؤلاء كلهم في ملائكة الرحمة جزء من عشرة اجزاء ثم هؤلاء في الكربيين جزء من عشرة اجزاء ثم في الروحانيين جزء من عشرة اجزاء، ثم في الحافين جزء من عشرة اجزاء ثم هؤلاء في الروح و هم جنس من الملائكة جزء من عشرة اجزاء. هذا قول كعب الاحبار فقيل لكعب: ذكرت جنود الله. و قال تعالى: وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ فضحك كعب و قال: اين انت؟ من قوله تعالى: وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ فخلق فوقنا خلقا لا يراهم احد و خلق تحتنا خلقا لا يراهم احد، و في البر و البحر خلق لا يراهم احد ثم رجع الى ذكر سقر فقال: وَ مَا هِيَ يَعْنِي: النار إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ اى: الا تذكرة و عظة للخلق. و قيل: يريد بها النار التي في الدنيا اى خلقت النار في الدنيا عبرة و تذكرة تذكر بها النار في الآخرة.

و قيل: يعنى الجنود ذكرى للبشر ليس ان الله يحتاج الى ناصر و معين، تعالى عن ذلك. كلاً ردع لمن زعم ان جنوده لحاجته اليهم. و قيل: ردع لمن زعم انه يكفي امر الخزنة فيخرج منها و هو ابو جهل و ابو الاسدين. و قيل: معنى «كلاً» اى حقاً «وَ الْقَمَرِ» اقسم بالقمر يعنى: الهلال بعد ثلثه.

وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ قَرَأَ نَافِعَ وَ حَمْزَةً وَ حَفْصٌ وَ يَعْقُوبُ «اذ» بغير الف «ادبر» بالالف. و قرأ الآخرون «اذا» بالالف «دبر» بلا الف. و دبر و ادبر لغتان. يقال: دبر الليل و ادبر اذا ولّى ذاهبا. و قيل: دبر انقضى و ادبر اى اخذ في الادبار. و قيل: دبر جاء بعد النهار و في دبره يقال: دبرنى فلان و خلفنى، اى جاء بعدى و خلفى.

وَ الصُّبْحُ إِذَا أَسْفَرَ اى أضاء و تبين انها، يعنى: ان سقر لاحدى الكبر و الكبر العظام و احدثها الكبرى و هي جماعة اطباق النار جهنم ثم لظى، ثم الحطمة، ثم السعير. ثم سقر، ثم الجحيم، ثم هاوية، و قيل: ان دركة سقر و النار المذكورة لاحد الدواهي و انها لكبيرة العذاب و قيل: ان هذه الآية لاحدى الكبر بذكر اليم عذاب الله. و قيل: ان تكذيبهم لمحمد (ص) لاحدى الكبر، اى لكبيرة من الكبائر.

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ اى النار لاحدى الكبر في حال الانذار و التخويف للبشر و انما ذكر النذير لانه اراد به العذاب و يجوز ان يكون من باب النسبة، اى ذات انذار لهم، كقولهم: امرأة طالق. و قيل: ان نذيرا متعلق باول السورة على معنى: يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قم نذيرا اى منذرا للبشر. لِمَنْ شَاءَ بَدَلٍ مِنْ قَوْلِهِ لِلْبَشَرِ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّقَدَّمَ فِي الْخَيْرِ وَ الطَّاعَةِ أَوْ يَتَأَخَّرَ عَنْهَا فِي الشَّرِّ وَ المعصية و المعنى: ان الانذار قد حصل لكل واحد ممن آمن او كفر. و قيل: المشية متصلة بالله، اى لمن شاء الله أَنْ يَتَّقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ.

و هذا تهديد من الله و اعلام ان من تقدّم الى الايمان لمحمد (ص) جوزى بثواب لا ينقطع و من تأخر عن الطاعة و كذب محمدا عوقب عقابا لا ينقطع.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينٌ اى مرتهنة في النار بكسبها مأخوذة بعملها و قيل: عند الحساب مرهونة بعملها اما يخلصها و اما يوبقها ثم استثنى فقال: إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ فاتهم ليسوا مرتهنين بذنوبهم في النار و لكن يغفرها الله لهم و هم الذين كانوا على يمين آدم يوم الميثاق حين قال لهم الله: هؤلاء في الجنة و لا ابالى. و قيل: هم الذين يعطون كتبهم بايمانهم. و قال الحسن: هم المسلمون المخلصون. و قال على بن ابي طالب (ع): هم اطفال المسلمين.

و قال ابن عباس: هم الملائكة. و قيل: كل نفس مأخوذة بكسبها من خير او شر الا من اعتمد على الفضل.

فَكُلٌّ مِنْ اعْتَمَدَ عَلَى الْكَسْبِ فَهُوَ رَهِينٌ بِهِ. و من اعتمد على الفضل فهو غير مأخوذ. فِي جَنَاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ اى يسألون الملائكة. و الملائكة يسألون المجرمين: مَا سَلَكَكُمْ فِي سَفَرٍ اى ما ادخلكم في سقر فاجابوا.

و قالوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ اللَّهُ يَعْنِي. الصَّلَوَاتِ المفروضة اى لم نعتقد وجوبها و فرضها.
و لَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمُسْكِينِ كانوا يقولون: «أ نَطْعُمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ».
و كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ اى كُنَّا نَشْرَعُ فِي الْبَاطِلِ مَعَ الشَّارِعِينَ فِيهِ، اى كُلَّمَا غَوَى غَاوٍ بِالْخُوضِ فِي
الْبَاطِلِ غَوَيْنَا مَعَهُ. قال عبد الله: اكثر الناس ذنوبا يوم القيامة اكثرهم خوضا في الباطل. و قال النبي
(ص): «اكثر الناس ذنوبا يوم القيامة اكثرهم خوضا في معصية الله».

و كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ اى بيوم الجزاء.
حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ و هو الموت، و قيل: البعث و اليقين: العلم الذى معه يوجد ثقة القلب. و قيل: اصحاب
النَّارِ يومئذ اربعة اصناف و كل واحد من هذه الاربعة كلام صنف منهم. قال الله تعالى: فَمَا تَنْفَعُهُمْ
شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ اى ليس لهم من الملائكة و الناس شفيع. قال عبد الله بن مسعود: يشفع الملائكة و
النبيون و الشهداء و الصالحون و جميع المؤمنين فلا يبقى في النار الا اربعة ثم تلا: قالوا لَمْ نَكُ مِنَ
الْمُصَلِّينَ الى قوله: بِيَوْمِ الدِّينِ و قال عمران بن الحصين: الشفاعة نافعة لكل احد دون هؤلاء الذين
تسمعون و عن انس قال: قال رسول الله (ص): «يصف اهل النار فيعذبون، قال: فيمر بهم الرجل من
اهل الجنة فيقول الرجل منهم: يا فلان اما تعرفنى؟ انا الذى سقيتك شربة، و قال بعضهم: انا الذى وهبت
لك وضوءا فيشفع له فيدخله الجنة يوم القيامة».

و في رواية اخرى قال صلى الله عليه و سلم: «يقول الرجل من اهل الجنة يوم القيامة»
اى ربّ عبدك فلان سقانى شربة من ماء في الدنيا فيشفعنى فيه فيقول: اذهب فاخرجه، فيذهب حتى
يخرجه منها» و قال ابن عباس: ان محمدا (ص) يشفع ثلاث مرات ثم تشفع الملائكة ثم الانبياء، ثم
الآباء ثم الأبناء ثم يقول الله عزّ و جلّ: بقيت رحمتى و لا يدع في النار الا من حرمت عليه الجنة.
فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ اى عن تذكيرك اياهم بالقرآن معرضين و الاعراض عن القرآن من
وجهين: احدهما: الجحود و الإنكار، و الآخر: ترك العمل بما فيه و قيل: التذكرة الاسلام و النبي عليه
الصلاة و السلام. و «معرضين» نصب على الحال.

كَانَتْهُمْ حُمْرُ جَمْعِ حِمَارٍ مُسْتَنْفَرَةٍ قَرَأَ نَافِعُ و ابن عامر بفتح الفاء و قرأ الآخرون بكسرها، فمن فتح فمعناه
منفرة مذعورة و من كسر فمعناه نافرة نفر و استنفر، بمعنى واحد، كما يقال: عجب و استعجب.
فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ يَعْنِي: الْإِسْد. و قيل: كَانَتْهُمْ حُمْرُ مُسْتَنْفَرَةٍ يَعْنِي: الْعَبِيرُ فِي الْبَرِّيَّةِ نَافِرَةٌ فَرَّتْ مِنَ الرِّمَاءِ
الَّذِينَ يَتَصِيدُونَ. و عن ابن عباس قال: القسورة ركز الناس اى صوتهم و حسهم. و قيل: القسورة سواد
أَوَّلِ اللَّيْلِ و لا يقال لسواد آخر الليل قسورة. و قيل: كل ضخم شديد عند العرب، فهو قسورة و بهذا فسر
زيد بن اسلم اى فرّت من رجال اقوياء. و قيل: القسورة حبال الصيادين. قوله: بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ
أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً هذا جواب الذين قالوا: لن نؤمن لرفيتك حتى تنزل علينا كتابا نقرأه كما سألته
اليهود ان ينزل عليهم كتابا من السماء. و قال ابن عباس: كان المشركون يقولون: ان كان محمد صادقا
فلتصبح عند رأس كل رجل منا صحيفة فيها براءة من النار كما كان عند رأس كل رجل من بنى
اسرائيل صحيفة فيها براءة من النار كما كان عند رأس كل رجل من بنى اسرائيل صحيفة فيها ذنبه و
كفارته اذا اصبح. قال مطر الوراق: كانوا يريدون ان يؤتوا براءة بغير عمل. و قيل: كانوا يقولون: يا
محمد ان سرّك ان نتبعك فاتنا بكتب من الله فيها من الله الى فلان بن فلان ان اتبع محمدا و الصحف:
الكتب، و هى جمع الصحيفة و منشرة: منشورة مبسوطه، فقال الله عزّ و جلّ: كَلَّا رَدَعٌ عَنْ اقْتِرَاحِ
الْكَتَبِ. و قيل: اعلام انهم لا يؤمنون و ان جاءهم الكتاب كقوله: وَ لَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ... الآية.
بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ اى لا يخافون عذاب الآخرة و لا يقدرون وقوعها و كونها، و المعنى: انهم لو
خافوا النار و عذاب الآخرة لما اقترحوا هذه الآيات بعد قيام الأدلة. كَلَّا رَدَعٌ و قسم، اى حقا انه تذكرة،
اى القرآن تذكير للخلق وعظة.

فَمَنْ شَاءَ اتَّعِظْ بِهِ و ذَكَرَهُ اذ يسره للخلق.
و مَا يَذْكُرُونَ قَرَأَ نَافِعُ و يعقوب تذكرون بالتاء، و الآخرون بالياء، اى لا يؤمنون الا بمشيئة الله و
ارادته. قال مقاتل: لا يذكرن الا ان يشاء الله لهم الهدى هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ اى اهل ان تتقى
محارمه و اهل ان يغفر لمن اتقاه. و قيل: اهل ان يتقى فلا يعصى و اهل ان يغفر لمن عصى.
رَوَى عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ قَالَ

رَبِّكُمْ عَزَّ وَجَلَّ: انا اهل ان اتقى و لا يشرك بى غيرى و انا اهل لمن اتقى ان يشرك بى ان اغفر له.
و روى عن عبد القدوس بن بكر قال: سمعت محمد بن النضر الحارثى يذكر في قوله عز و جل هُوَ أَهْلُ
النَّفْوَى وَ أَهْلُ الْمُغْفَرَةِ قال: انا اهل ان يتقنى عبدى فان لم يفعل كنت انا اهلا ان اغفر له.

النوبة الثالثة

قوله تعالى، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ:

محوت اسمى و رسم جسمى	و غبت عنى و دمت انتا
و فى فنايى فنى فنايى	و فى ورائى وجدت انتا
تا خاك تو از باك تو مفرد نشود	در نفى تو اثبات تو مرتد نشود
تا فقر و غنا هر دو ترا ردّ نشود	توحيد تو از شرك مجرد نشود.

از هر دو سرای سرّ خویش مجرد کن، تا گردی از میدان درگاه بسم الله بر رخسار روزگارت نشیند و سعید ابد گردی هر چه معانی بشریت است و اندیشه طبیعت در آتش محبت بسوزد، تا چون نام او گویی سینه تو از حدیث او خبر دارد. يك قدم از خود فرا نه، تا جمال این نام نقاب عزّت بگشاید و بر دلت متجلی شود.

اندوه و شادی این نام بود که بر تخت سلیمان تافت تا جنّ و انس و طیور و وحوش کمر خدمت وی بربستند شطیه‌ای از حقیقت این نام بر کنگره طور تافت. طبق طبق از هم فرو ریخت. حشمت این نام روز قیامت رسول خدا را گوید: تو با شفاعت گرد ایشان گرد که با ما شمار ندارند و اینان را بما بگذار که ما ایشان را جمله در حمایت خود میداریم. آن سوختگان اهل توحید، عاصیان مفلس، قدم در آتش نهند و گویند: «بسم الله» آتش میگریزد و میگوید: «جز یا مؤمن فقد اطفأ نورك نارى».

قوله يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ اى مرکز اقبال و منبع افضال، اى مطلع جمال و مختار ذو الجلال، اى چادر بشریت در سر کشیده و در گلیم انسانیت پوشیده شده، اگر ت قرب ما آرزوست «قُمْ» بنا و اسقط عنك ما سوانا، از خود برخیز و از برخاستن خود برخیز در حریم عزّت ما گریز. چادر بشریت از خود باز کن. گلیم انسانیت از راه دل بردار تا دل صحرایی شود، مرغ وار در عالم ارادت بر هواء طلب پرواز کند، باشیان قرب رسد.

بزرگی را پرسیدند که: معنی قرب چیست؟ اگر قرب بنده مر حق را می‌گویی، عبارت از او آسانست و اشارت بدو روان، خدمتی است در خلوت از خلق نهان، مکاشفتی در حقیقت از فریشته نهان، استغراقی در صحبت از خود نهان. و اگر قرب حقّ مر بنده را می‌گویی، آن نه بطاقت گفتارست و نه عبارت و اشارت را بدو راهست جز آن نیست که خود میگوید جلّ جلاله: «فَإِنِّي قَرِيبٌ» من ناجسته و ناخوانده و نادریافته نزدیکم در نزدیکی من سیاهی چشم از سپیدی دور است و من از آن نزدیکترم نفس از لب دور است، و من از آن نزدیکترم نه بحرز عقل تو نزدیکم که بنعت خود در اولیت خود در صفت خود نزدیکم.

پیر طریقت گفت: «اگر مردمان نور قرب در عارف ببینند، همه بسوزند، و عارف نور قرب در خود بیند بسوزد. علم قرب در میان زبان و گوش ننگند، که آن راهی تنگ است و از همراهی آب و گل زبان قرب را ننگ است، هر گه که قرب روی نمود عالم و آدم را چه جای درنگ است:

تا با تو تویی، ترا بدین حرف چه
کین عین حیاتست وز عالم بیزار!

کار؟

يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ اى جبرئیل امین و اى کرّوبیان سماوات و اى مقرّبان درگاه، آفرینش را بشارت دهید که محمد مصطفی را (ص) لباس نبوت پوشیدند و بر مرکب رسالت نشاندند. اى آسمان تو قنديل‌ها بیفروز. اى بیت المعمور تو محراب اهل ایمان گرد. اى کعبه معظمّ محترم تو قبله سپاه اهل اسلام شو. اى خاك زمین تو مسجد اهل «لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ» شو که آن مهتر عالم را و سیّد ولد آدم را باین خطاب تشریف مخصوص کردند که: يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ و نگر تا ظنّ نبری که پیش ازین خطاب پیغمبر نبود که میگوید، صلوات الله و سلامه علیه: «كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين و الروح و

الجسد».

هنوز نه آب و نه خاک که تخت عهد دولت نبوت نهاده و مهتر صلی الله علیه و سلم بر آن تخت نشسته، و ارواح صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بخدمت ایستاده و این چهار سرهنگ که خاصگیان درگاه نبوت اند، صدیق و فاروق و ذو النورین و مرتضی (ع) صف کشیده پیش خدمت آن مهتر، و گفت: یا ایمان پاک بحجره دل صدیق فرو آی و پوشیده می‌باش تا او در اصلاّب می‌گردد. و چون ما سر از میان خاک حجاز برآریم، تو از حجره سینه صدیق بر بالای زبان او آی و با ما عهد درست کن، پیش از آنکه جهانیان بدانند تا ما این تاج کرامت بر فرق صدیق نهیم که «خلقت انا و ابو بکر من طینه واحدة فسبقت بالنبوة فلم یضره و لو سبقتی بها لم یضرنی».

و یا عزّ اسلام تو کمر شجاعت بر بند و بسینه عمر فرو آی و با ما باش صلح ده تا این طغرا بر روزگار او کشیم که: «لو لم ابعث لبعثت یا عمر».

و یا اخلاص تو تاج حیا بر سر نه و کمر رضا بر بند و بسینه عثمان فرو آی تا بدار دنیا در عالم بیعت بداریم و این رقم کشیم که: أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا. و ای علم تو لباس عقل درپوش و در صومعه دل علی شو، بر قدم انتظار می‌باش تا فردا که عقل انبیاء از در حجره ما درآید، ما درو نگاه کنیم، او از علم آینه سازد و از عقل دیده، و درین آینه نگاه کند، ما را باز شناسد و ما او را این توقیع زنیم که: «انت منی بمنزلة هارون من موسى».

قوله: وَ رَبِّكَ فَكَبِّرْ یا محمد خداوند خود را بزرگوار دان و بزرگوار شناس، بذات از همه چیزها و بقدر از همه نشانها برتر، و بعزّ از همه اندازه‌ها زبر. یا محمد همه قدرها در مقابله قدر او غدر بین، همه جلالها در عالم جلال او زوال دان، همه کمالها در جنب کمال او نقصان و همه دعویها تاوان، که با کمال او کس را کمال نیست، و با جمال او کس را جمال مسلم نیست الا کلّ شیء ما خلا الله باطل. برهان کبریاء او هم کبریای او. دلیل هستی او هم هستی او، عبارت از مدح و ثناء او بدستوری او، یادداشت و یاد کرد او بفرمان او، طلب او بکشش او، یافت او بعنایت او.

جوانمردی از عزیزان راه حق گفته که درگاه ربوبیت نظاره گاه ارواح است.

و آن درگاه را بسیار معارف فرو گرفته، عزّت از یمین و جلالت از یسار، و قهر و کبریا و عظمت در ساحت آن حضرت فرو آمده تا هر نامحرمی را زهره آن نباشد که قصد وصال آن حضرت کند:

هر که او را دلی و جانی بود	شد بمیدان عاشقی کویش
گشته گشتند عاشقان و هنوز	نشنیدست هیچکس بویش
رحلت عاشقان ز هر سویی	نیست از قصد دل مگر سویش.

وَ ثِيَابَكَ فَطَهَّرْ يَك قول از اقوال مفسران آنست که: و قلبك فطهر عما سوى الله. ای محمد دل خود را از اغیار صافی دار و از هر چه ما دون الله بیزار شو و دوست را یکتا شو، با خلق عاریت باش، و با خود بیگانه، و از تعلّق آسوده. و سبب این خطاب آن بود که چون وحی آمد از حقّ جلّ و علا که: قُمْ فَأَنْذِرْ خیز و خلق را بدرگاه ما دعوت کن، بر خاطر وی بگذشت که الحمد لله که ما را این منزلت میان عشیرت خود آمد که همه بامانت و دیانت من مقرر آمده‌اند و مرا تصدیق کنند چون بر خاطرش این قدر بگذشت و این مقدار اعتماد افتاد، قصّه برگشت. هر چند دعوت بیش کرد خویشان از وی نفورتر بودند و از قبول دورتر. ای عجا تا دعوت نبود بنزدیک شما امین بودم، و اکنون که علم رسالت بدرگاه دولت ما زدند خائن گشتم!

اشاعوا لنا في الحى اشنع قصّة و كانوا لنا سلما فصاروا لنا حربا

آری ما آن کنیم که خود خواهیم، از عین خوف رجا برآریم، و در عین رجا خوف تعبیه کنیم کن لما لا ترجو ارجی منك لما ترجو. ای محمد آنها که دل بر ایشان نهاده که بدعوت تو آشنا گردند، میان تو و ایشان صد هزار خیمه هجران بزنیم، و آنها که بایشان امید نداشتی میان تو و ایشان صد هزار قبه وصال بر بندیم. ای محمد خویشان و تبار را بر تو بیرون آوریم تا چون از نزدیکان جفا بینی دل بر دوران نهدی.

ما نپسندیم که در هر دو کون اعتماد تو جز بر ما بود، همه را بر تو بیرون آوردیم تا در هر دو کون جز از مات یاد نیاید. همین است حدیث یعقوب (ع)، چون دل بر پسر نهاد و اعتماد بر وی کرد، ربّ العزّة خویشان و نزدیکان را برگماشت تا از پیش پدرش بر بودند و بچاه افکندند و بفروختند، و این همه بآن کردیم تا سرّ وی از همه بریده گردد و بداند که چون از خویشان وفایی نیاید از دوران و بیگانگان اولی تر که نیاید، یکسر دل و اما دهد و اعتماد بر ما کند: پیر طریقت گفت: الهی وا درگاه آمدن بنده وار، خواهی عزیز دار خواهی خوار. ای مهربان فریاد رس، عزیز آن کس کش با تو يك نفس، ای همه تو و بس. با تو هرگز کی پدید آید کس.

75- سورة القيمة- مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (1) سوگند میخورم بروز رستاخیز.
و لَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (2) و سوگند میخورم بتن نكوهنده.
أَ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ مِی پندارد این مردم أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ (3) که ما فراهم نیاریم اندامان و استخوانهای او؟
بَلَى قَادِرِينَ آری کنیم و آن را توانایانیم عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ (4) بر آنکه راست کنیم اندامان او تا بندهای انگشتان او هم چنان که بود.
بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (5) آری میخواهد این مردم که دروغ شمرد هر چه فرا پیش اوست.
يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ (6) می پرسد که روز رستاخیز کی؟
فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ (7) آن گاه که چشم در چشم خانه روشن بتاود.
و خَسَفَ الْقَمَرُ (8) و در چشم او ماه تاریک گردد.
و جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ (9) و روز و شب باو یکسان.
يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ مردم میگوید آن روز أَيِّنَ الْمَفَرُّ (10) کجا گریزم؟
كَلَّا نَغْرِزُ و نتواند لَا وَزَرَ (11) پناه جای نیست او را.
إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (12)
با خداوند تو است آن روز شدن و آرامیدن و باز گشتن.
يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ آگاه کنند آن روز مردم را بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ (13) بهر چه از پیش فرستاد از کرد و کار، یا از پس خویش گذاشت از نهاد بد یا نیک.
بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (14) این آدمی خود را نیک شناسد و در خود نیک داند.
وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ (15) و هر چند که خود را می حجت و عذر آرد و می سازد.
لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (16) زبان خود مجنبن شتابیدن را به قرآن.
إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ (17) بر ما که قرآن بر تو خوانیم و در یاد تو داریم.
فَإِذَا قَرَأْنَاهُ چون ما بر تو خواندیم فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (18) آن گاه تو از پس او میخوان.
ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (19) و آن گاه بر ما که احکام آن پیغام خویش ترا پیدا کنیم.
كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (20) آری شما می دوست دارید این جهان نزدیک فرادست و شتابنده بخلق.
وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ (21) و جهان پسین می گذارید.
وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ (22) رویهاست آن روز از شادی تازه.
إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ (23) بخداوند خویش نگران.
وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ (24) و رویهاست آن روز از اندوه گرفته و فراهم کشیده.
تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (25) که درست میداند که هر چه بتر بود باو ببود.
كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ (26) برآستی آن وقت که جان بچنبر گردن رسد
وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ (27) و می گویند کدام پزشک است که افسون کند؟
وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (28) و بدانست مردم که از دنیا می جدا شود.
وَ انْفَقَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (29) و پای او در کفن می پیچیدند و گور را بساختند.
إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ او را بسوی خداوند تو رانند و با او بردند.
فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى (31) صدقه و زکاة نداد و نماز نکرد.
وَ لَكِنْ كَذَبَ وَ تَوَلَّى (32) لکن دروغ زن گرفت و از پذیرفتن برگشت.
ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى (33) آن گاه با کسان خویش شد خرامان.
أُولَى لَكَ فَأُولَى (34) در رسید آنچه از آن میترسیدی گریز.

ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ (35) باز در رسید آنچه از آن می‌ترسیدی گریز.
 أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ مِی‌پندارد مردم أَنْ يُتْرَكَ سُدىً (36) که او را فرو گذارند ناناگخت و ناپرسید؟
 أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ (37) نه نطفه‌ای بود نخست که بیفکندند.
 ثُمَّ كَانَ عِلْقَةً آن گه پس از آن خونی بسته فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ (38) خداوند تو آن را بیافرید و صورت و اندام راست کرد.
 فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَىٰ (39) و از آن دو همتا آفرید نر و ماده.
 أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ (40) او که آن را کرد نه توانا است و قادر بر آنکه مردگان را زنده کند.

النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان چهل آیت است، صد و نود و نه کلمت، ششصد و پنجاه و دو حرف جمله به مکه فرو آمد باتفاق مفسران. و درین سوره يك آیت منسوخ است: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتُجْعَلَ بِهِ نسخ ذلك بقوله: «سُنْفُرُكَ فَلَا تَنْسَى» و عن ابی بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة القيامة شهدت انا و جبرئیل له يوم القيامة انه كان مؤمنا بيوم القيامة و جاء و وجهه مسفر على وجوه الخلائق يوم القيامة».

لَا أُقْسِمُ لَا خِلاَفَ بَيْنَ النَّاسِ اِنَّ مَعْنَاهُ: اقسام، و اختلفوا في تفسير لا فقیل: هي تأكيد للقسم كقول العرب: لَا وَاللَّهِ لَأَفْعَلَنَّ كَذَا. لَا وَاللَّهِ مَا فَعَلْتَ كَذَا. و قيل: اِنَّهَا صِلَةٌ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: لِنَلَّا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ اِی لَان يَعْلَمُ اهل الكتاب و قيل: هي ردّ على منكری البعث، فانها و ان كانت رأس السورة فالقرآن متصل بعبارة بعض كله كالسورة الواحدة و المعنى: ليس الأمر كما قلتم: اقسام بيوم القيامة أنكم تبعثون. قرأ الحسن و الاعرج و ابن كثير في رواية القواس عنه لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ بِلَا أَلْفَ قَبْلَ الْهَمْزَةِ. وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ عَلَىٰ مَعْنَى أَنَّهُ اقسام بيوم القيامة و لم يقسم بالنفس اللوامة. و الصحيح أنه اقسام بهما جميعا و لا صلة فيهما، قال الشاعر:

تَذَكَّرْتُ لَيْلَى فَاغْتَرَّتْنِي صَبَابَةٌ وَ كَادَ ضَمِيرُ الْقَلْبِ لَا يَتَقَطَّعُ

ای يتقطع. قال المغيرة بن شعبة: يقولون القيامة القيامة و اِنَّمَا قِيَامَةُ أَحَدِهِمْ مَوْتُهُ. و شهد علقمة جنازة فلما دفن قال: اما هذا فقد قامت قيامته و النفس اللوامة هي التي تلوم نفسها على ما جنت و تأتي يوم القيامة كل نفس برّة او فاجرة تلوم نفسها البرّة على ما قصّرت و لم تستكثر كقوله تعالى: يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي و الفاجرة على ما جنت كقوله: «يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ». قال سعيد ابن جبیر و عكرمة تلوم على الخير و الشرّ و لا تصبر على السراء و الضراء و قال الحسن: هي النفس المؤمنة. قال: اِنَّ الْمُؤْمِنَ وَاللَّهُ مَا تَرَاهُ إِلَّا يَلُومُ نَفْسَهُ مَا ارْتَدَتْ بِكَلَامِي مَا ارْتَدَتْ بِحَدِيثِ نَفْسِي و اِنَّ الْفَاجِرَ بِمَضَىٰ قَدَمَا لَا يَحَاسِبُ نَفْسَهُ و لَا يِعَاتِبُهَا.

و قال مقاتل: هي النفس الكافرة اِنَّ الْكَافِرَ يَلُومُ نَفْسَهُ فِي الْآخِرَةِ عَلَىٰ مَا فَرَّطَ فِي أَمْرِ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا. قوله: أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ اَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ أَيْظُنُّ الْكَافِرُ اِنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ عِنْدَ الْبَعْثِ بَعْدَ مَا صَارَ رَمِيمًا. أَيْظُنُّ اِنْ لَا نَقْدِرُ عَلَىٰ ذَلِكَ. نزلت في عدى بن ربيعة حليف بنى زهرة ختن الاخنس بن شريق الثقفي. و كان رسول الله (ص) يقول: «اللَّهُمَّ اكْفِنِي جَارِيَ السَّوَاءَ»

يعنى عدياً و الاخنس و ذلك

اِنَّ عَدَىٰ بْن رَبِيعَةَ اتى النَّبِيَّ (ص) فقال: يا محمد حَدِّثْنِي عَنْ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَتَىٰ يَكُونُ وَ كَيْفَ أَمْرُهُ وَ حَالُهُ؟ فَاخْبِرْهُ النَّبِيُّ (ص) فقال: لو عاينت ذلك اليوم لم اصدقك يا محمد و لم اومن بك او يجمع الله العظام

فانزل الله تعالى: أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ يَعْنِي الْكَافِرُ اَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَعْدَ تَفَرُّقِهَا وَ بِلَاهَا فَنَحْيِيهِ وَ نَبْعِثُهُ بَعْدَ الْمَوْتِ. ذكر العظام و اراد نفسه كلها، لَانَّ الْعِظَامَ قَالِبُ النَّفْسِ لَا يَسْتَوِي الْخَلْقُ إِلَّا بِاسْتَوَائِهَا. و قيل: هو خارج على قول المنكر او يجمع الله العظام كقوله: «قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ: بَلَىٰ قَادِرِينَ اِی نَقْدِرُ اسْتِقْبَالَ صَرْفِ اِلَى الْحَالِ وَ الْمَعْنَى: بَلَىٰ نَقْدِرُ عَلَىٰ جَمْعِ عِظَامِهِ وَ عَلَىٰ مَا هُوَ اعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ هُوَ

أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ فَنَجْعَلَ أَصَابِعَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ شَيْئًا وَاحِدًا كَخَفِّ الْبَعِيرِ أَوْ كَحَافِرِ الْحِمَارِ فَلَا يُمْكِنُهُ أَنْ يَعْمَلَ بِهَا شَيْئًا وَ لَكِنَّا فَرَقْنَا أَصَابِعَهُ حَتَّى يَأْخُذَ بِهَا مَا شَاءَ وَ يَقْبِضُ إِذَا شَاءَ وَ يَبْسِطُ إِذَا شَاءَ فَحَسَنًا خَلَقَهُ. هَذَا قَوْلُ عَامَةِ الْمُفَسِّرِينَ وَ قَالَ الزَّجَاجُ وَ ابْنُ قَتَيْبَةَ: مَعْنَاهُ ظَنُّ الْكَافِرِ أَنَّهُ لَا يَقْدِرُ عَلَى جَمْعِ عِظَامِهِ بَلَى نَقْدِرُ أَنْ نَعْبُدَ السَّلَامِيَّاتِ عَلَى صِغَرِهَا فَتَوَلَّفَ بَيْنَهَا حَتَّى نُسَوِّيَ الْبَنَانَ فَمَنْ قَدَرَ عَلَى جَمْعِ صِغَارِ الْعِظَامِ فَهُوَ عَلَى جَمْعِ كِبَارِهَا أَقْدَرُ.

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَهُ أُمَامَهُ يَقُولُ تَعَالَى ذِكْرُهُ: مَا يَجْهَلُ ابْنُ آدَمَ أَنْ رَبَّهُ قَادِرٌ عَلَى جَمْعِ عِظَامِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَكِنَّهُ يَرِيدُ أَنْ يَفْجِرَ أُمَامَهُ أَيْ يَمْضِيَ قَدَمًا قَدَمًا فِي مَعَاصِي اللَّهِ رَاكِبًا رَأْسَهُ لَا يَنْزِعُ عَنْهَا وَ لَا يَتُوبُ. أَيْنَ مَرْدَمٌ نَهَ أَنْتَ كَيْفَ نَمِيْدَانَدَ كَيْفَ اللَّهُ قَادِرٌ سَتَ كَيْفَ مَرْدَمٌ زَنْدَه كَنْدَ، لَكِنْ مِيْخَوَاهِدَ كَيْفَ بِيَاظِلَ وَ مَعْصِيَتِ سِرْ دَرْنَهْدَ، هَمِيْشَه دَر نَآپِسَنْدَ مِيْ رُوْدَ رُوِيْ نِهَادَه چَنَانِ كَيْفَ مِيْآيِدَ وَ هَر چَه آيِدَ وَ هَر جَايِ كَيْفَ رَسَدَ بِيْ هِيْجَ وَآگَشْتَنَ. وَ قِيلَ: يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَهُ أُمَامَهُ لِيَقْدَمَ الذَّنْبُ وَ يُؤَخَّرَ التَّوْبَةُ، يَقُولُ: سَوْفَ أَتُوبُ، حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ عَلَى شَرِّ أَحْوَالِهِ وَ أَسْوَأِ أَعْمَالِهِ. مِيْخَوَاهِدَ أَيْنَ مَرْدَمٌ كَيْفَ هَمَه گناه فَرَا پِيْشِ دَارَدَ وَ تَوْبَه وَآ پَسِ مِيْدَارَدَ، هَمِيْشَه تَوْبَه دَر تَأْخِيْرَ مِيْنَهْدَ وَ وَعْدَه مِيْدهْدَ كَيْفَ: سَوْفَ أَتُوبُ، تَا نَاگَاهَ مَرْگِ آيِدَ وَ آوِ بَرِ سِرْ مَعْصِيَتِ بَرِ بَتَرِ حَالِيْ وَ زَشْتَرِ عَمَلِيْ.

وَ قِيلَ: لِيَفْجَرَهُ أُمَامَهُ أَيْ لِيَكْذِبَ بِمَا أُمَامَهُ مِنَ الْبُعْثِ وَ الْحِسَابِ يُقَالُ لِلْكَاذِبِ وَ الْمَكْذِبِ فَاجِرٌ. قَالَ الشَّاعِرُ: «اغْفِرْ لَهُ اللَّهُمَّ أَنْ كَانَ فَجِرًا». أَيْ كَذَبَ.

مِيْخَوَاهِدَ أَيْنَ مَرْدَمٌ كَيْفَ هَر چَه فَرَا پِيْشِ اسْتِ از بُعْثِ وَ نَشُورِ وَ حِسَابِ وَ جَمْلَه أَحْوَالِ رَسْتَاخِيْزِ دُرُوعِ شَمَرْدِ. وَ قَالَ الضَّحَّاكُ: هُوَ الْأَمَلُ يَأْمَلُ. وَ يَقُولُ أَعِيشْ مِنَ الدُّنْيَا كَذَا وَ كَذَا وَ لَا يَذْكُرُ الْمَوْتَ.

يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ اخذ «أَيَّانَ» مِنْ أَيْنَ إِذَا شَدَّدَتْ وَ زَيْدٌ فِيهَا الْآلِفُ وَضَعْتُ مَوْضِعَ مَتَى، أَيْ مَتَى تَكُونُ السَّاعَةُ؟ وَ مَتَى يَكُونُ الْبُعْثُ؟ يَسْأَلُهُ اسْتِيعَادًا وَ اسْتِهْزَاءً وَ تَكْذِيبًا بِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَإِذَا بَرَقَ الْبَصَرُ بَكَسَرَ الرَّأْيِ عَلَى مَعْنَى فَزَعٍ وَ تَحْيِيرٍ وَ قَرَأَ نَافِعٌ بِفَتْحِ الرَّاءِ مِنَ الْبَرِيقِ أَيْ شَخْصٌ بَصَرُهُ عِنْدَ النَّزْعِ وَ وَقُوعِ الْهَوْلِ بِهِ حَتَّى لَا يَكَادَ يَطْرَفُ وَ قَالَ الْكَلْبِيُّ: عِنْدَ رُؤْيَا جَهَنَّمَ بَرَقَ ابْصَارُ الْكَفَّارِ وَ فِي هَذَا جَوَابُ هَذَا السَّأْلِ أَيْ أَنَّمَا تَكُونُ السَّاعَةُ إِذَا بَرَقَ الْبَصَرُ.

وَ خَسَفَ الْقَمَرُ أَظْلَمَ وَ ذَهَبَ ضَوْؤُهُ.

وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ أَيْ جُمِعَا فِي ذَهَابِ ضَوْؤِهِمَا. وَ قِيلَ: يَجْمَعَانِ كَانَهُمَا ثَوْرَانِ عَقِيرَانِ ثُمَّ يَقْدِفَانِ فِي الْبَحْرِ فَيَكُونُ نَارُ اللَّهِ الْكِبْرَى. وَ قَالَ عَلِيُّ (ع) وَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَجْعَلَانِ فِي نَوْرِ الْحَجَبِ. وَ قِيلَ: يَكْوَرَانِ مِنْ قَوْلِهِ: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ لَمْ يَقُلْ: جَمَعَتِ الشَّمْسُ لِأَنَّ مَعْنَاهُ: جَمَعَ بَيْنَهُمَا وَ قِيلَ: الْمُرَادُ بِهِمَا اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ فَكُنِيَ عَنِ النَّهَارِ بَابِيَّتِهِ وَ عَنِ اللَّيْلِ بَابِيَّتِهِ. بَابِيْنِ قَوْلِ مَعْنَى أَنْتَ كَيْفَ كَافِرٌ رَا بَوَقْتِ جَانِ كَنْدَنِ چَشْمِ وَیِ دَر چَشْمِ خَانَه خِيْرَه بَمَانَدَ وَ مَاهَ دَر چَشْمِ وَیِ تَارِيْكَ گَرْدَدَ وَ رُوْزَ وَ شَبَّ آوِ رَا يَكْسَانِ نَمَايِدَ.

يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَيْ الْكَافِرُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَقَرُّ أَيْ الْمَهْرَبُ لَشِدَّةِ مَا يَرَاهُ مِنَ الْعُقُوبَةِ. كَلَّا رَدَعَ عَنْ تَمَنَّى الْفِرَارِ لَا وَزَرَ أَيْ لَا حَصَنَ وَ لَا حَرْزَ، وَ الْوَزَرَ مَا لَجَأَ إِلَيْهِ الْإِنْسَانُ مِنْ مَلْجَأٍ أَوْ مَنَجَى أَوْ جَبَلٍ.

إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ

أَيْ الْمُنْتَهَى إِذَا جَعَلْتَهُ مَصْدَرًا كَقَوْلِهِ: وَ إِنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى. إِنْ إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعِيُّ وَ أَنْ جَعَلْتَهُ مَكَانًا فَالْجَنَّةُ وَ النَّارُ، أَيْ لَا يَنْزِلُ أَحَدًا مِنْزِلَةً إِلَّا اللَّهُ.

يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ

قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ ابْنُ عَبَّاسٍ: بِمَا قَدَّمَ قَبْلَ مَوْتِهِ مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ وَ سَيِّئٍ وَ أَخَّرَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنْ سَنَةِ حَسَنَةٍ أَوْ سَيِّئَةٍ يَعْمَلُ بِهَا، وَ فِي رِوَايَةِ عَطِيَّةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: بِمَا قَدَّمَ مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَ أَخَّرَ مِنَ الطَّاعَةِ. وَ قِيلَ: بِمَا قَدَّمَ مِنَ الذَّنْبِ وَ أَخَّرَ مِنَ التَّوْبَةِ. وَ قِيلَ: بِمَا قَدَّمَ مِنْ مَالِهِ لِنَفْسِهِ وَ مَا أَخَّرَ مِنْهُ لَوَرِثَتِهِ. وَ قِيلَ: مَا قَدَّمَ لِدُنْيَاهُ وَ مَا أَخَّرَ لِآخِرَتِهِ وَ هُوَ مُسْئِلٌ عَنِ الْجَمِيعِ لِأَنَّ اللَّفْظَ عَامٌّ. وَ فِي الْحَدِيثِ الصَّحِيحِ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيِّئًا رُبَّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ تَرْجَمَانٌ وَ حِجَابٌ يَحْجُبُهُ فَيَنْظُرُ أَيْمَنَ مِنْهُ فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ مِنْ عَمَلِهِ وَ يَنْظُرُ أَشْأَمَ مِنْهُ فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ وَ يَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ تَلْقَاءُ وَجْهَهُ فَاتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ.

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ

ای هو علی نفسه بصیر بعمله شاهد علی نفسه.
و التاء دخلت للمبالغة كما يقال: رجل نسابة و علامة. و قيل: معناه علی نفسه عین بصيرة فحذف الموصوف و اثبتت الصفة. و قيل: علی نفسه ذو بصيرة فحذف المضاف، ای يعلم انه في الدنيا جاحد كافر مذنب مسيء و في الآخرة يعلم انه اي شيء فعل و ان اعتذر. میگوید: آدمی بخود سخت داناست و از خود سخت آگاه است، میدانند که در دنیا کافر و جاحد و بدکردار بوده و در عقبی میدانند که چه آورده از فعل بد.

و لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ و اگر چه خود را حجت میآرد و عذر باطل میسازد.
و گفته‌اند: معاذیر جمع معذار است. و المعذار: الستر، لغة حميرية. یعنی آدمی خود را نیک شناسد و هر چند که پیش خویش می‌ورایستد و پرده فریب بر چشم خویش افکند. و گفته‌اند: و او زیادتست. المعنى. علی نفسه بصيرة و لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ یعنی: این مردم در خویشتن نیک داند، اگر بهانه بیفکند و عذر باطل بگذارد و پرده فریب از پیش خویش بیفکند. قيل: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ای علی نفسه من نفسه رقباء یرقبونه بعمله و یشهدون علیه به و هي سمعه و بصره و یداه و رجلاه و جميع جوارحه، كقوله: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ... الآية.

و لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ ای یشهد علیه الشاهد و لو اعتذر و ادلی بكل حجة و عذر فلا ينفعه ذلك، فله من نفسه شهود و حجة. میگوید: این آدمی بر وی رقیبی است و نگهبانی بس بینا و آگاه تا گوش پوی میدارد و فردا بر وی گواه بود، اگر چه عذر باطل آرد و گوید: «إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا» این عذر او را سود ندارد و عذاب از وی باز ندارد. كقوله: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ». و قيل: و لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ

ای و لو اسبل الستر ليخفي ما يعمل فان نفسه شاهدة عليه. و قيل: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ای من يبصر امره یعنی الملکین الکاتبین، كقوله: «وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ». قوله: لَا تَحْرُكُ بِهِ لِسَانَكَ ای لا تحرك بالقرآن لسانك استعجالا بتلقنه. كان جبرئيل (ع) يقرأ عليه القرآن فيقرأه رسول الله (ص) معه مخافة ان لا ينفلت منه و كان يناله منه شدة فنهاه الله عن ذلك. و قال: إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ ای جمعه في قلبك لتقرأه بلسانك.

فَإِذَا قَرَأْنَاهُ ای اذا جمعناه في قلبك. و قيل: اذا قرأه جبرئيل و اضافه الى نفسه على جهة التخصيص فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ

ای اتبع قرآنه، ای اذا فرغ جبرئيل من قراءته فاقرا انت على اثره.
ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ هذا مردود على الكلام الاول، ان علينا جمعه و قرآنه، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ای علينا ان نبين لك احكامه من الحلال و الحرام و نبين لك معناه اذا حفظته. و قال الحسن: ان علينا ان نجزي به يوم القيامة على ما قلنا في الدنيا من الوعد و الوعيد و القرآن مصدر كالرجحان و الغفران، تقول: قرأت قراءة و قرأنا و كان رسول الله (ص) بعد نزول هذه الآية اذا اتاه جبرئيل اطرق فاذا ذهب قراه كما وعده الله عز و جل. و قيل: هذا خطاب للعبد يوم القيامة و الهاء تعود الى كتاب العبد، ای لا تعجل فان علينا ان نجمع افعالك في صحيفةك و قد فعل و علينا ان نقرأ عليك كتابك.

فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ هل غادر شيئا او احتوى على زيادة ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ اظهار جزاء عليه.
«كَأَلَّا» افتتاح كلام بل نُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ نَذُرُونَ الْآخِرَةَ قرأ اهل المدينة و الكوفة تحبون و تذرون بالتاء فيهما و قرأ الآخرون بالياء، ای يختارون الدنيا على العقبی و يعملون لها، یعنی كفار مكة. و من قرأ بالتاء، فعلى تقدير قل لهم يا محمد تحبون الدنيا و شهواتها و تذرون الدار الآخرة و نعيمها.

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ یعنی: يوم القيامة، «ناضرة» ناعمة مشرقة حسنة نصرت بنعيم الجنة. قال مقاتل: بيض يعلوها النور، يقال: نضر وجهه ينضر نضرة و نضارة. قال الله تعالى: تَعْرِفُ فِي وُجُوهِِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ. قال ابن عباس: تنظر الى ربها عيانا بلا حجاب. قال الحسن: تنظر الى الخالق و حق لها ان تنظر و هي تنظر الى الخالق

روى عن ابن عمر قال: قال رسول الله (ص): «ان ادنى اهل الجنة منزلة لمن ينظر الى خزانه و ازواجه و سرره و نعيمه، و خدمه مسيرة الف سنة و اكرمهم على الله لمن ينظر الى وجهه تبارك و تعالى. غدوة و عشية». ثم قرأ رسول الله (ص) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ.

و عن جابر قال: قال رسول الله (ص): «يتجلى ربنا عزّ و جلّ حتّى ينظروا الى وجهه فيخرون له سجداً، فيقول: ارفعوا رؤسكم فليس هذا بيوم عبادة.

و عن عمار بن ياسر قال: كان من دعاء النبي (ص) «اسألك النظر الى وجهك و الشوق الى لقائك في غير ضراء مضرّة و لا فتنة مضلّة».

و قال اهل العلم: النظر اذا قرن بالوجه و عدّى بحرف الجرّ و هو الى لم يعقل منه الا الرؤية و العيان. و وجوه يومئذٍ باسرة عابسة، كالحة، كريهة.

«تظنّ» اى يتيقن أنّ يفعل بها فاقرة داهيه عظيمة من العذاب و الفاقة الداهية العظيمة و «الأمر الشديد الذى يكسر فقار الظهر و منه سمى الفقر فقرا لانه يكسر الفقار لشدته. قال ابن زيد: هى دخول النار. و قال الكلبي: هى ان تحجب عن رؤية الربّ عزّ و جلّ.

«كلاً» افتتاح كلام إذا بلغت التراقي اى بلغت الروح عند الموت الى التراقي، كنى عنها و لم يتقدّم ذكرها لان الآية تدلّ عليها. و التراقي جمع ترقوه و هى العظم المشرف على الصدر و هما ترقوتان.

و قيل من راق اى يقول اهله هل من راق يرقيه و هل من طبيب يداويه، مشتق من الرقية. و قيل: انّ ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب اذا اجتمعوا، يقول بعضهم لبعض من الذى يرقى بروحه أ ملائكة الرحمة ام ملائكة العذاب. مشتق من الرقى.

و ظنّ أنّه الفراق اى و تيقن أنّه مفارق للدنيا.

روى انس بن مالك قال: قال رسول الله (ص): «انّ العبد ليعالج كرب الموت و سكراته و انّ مفاصله يسلم بعضها على بعض يقول عليك السلام تفارقنى و افارقك الى يوم القيامة».

قوله: و التفت الساق بالساق اى التصقت احديهما بالآخرى عند الموت.

قال قتادة: أ ما رأته اذا ضرب برجله رجله الأخرى، و قال الحسن: هما ساقاه اذا التفتا في الكفن و قيل: ماتت رجلاه فلم تحمله الى شيء و كان عليهما جوالا، و قيل: كنى عن شدة الأمر بالساق اى اتاه أول شدة امر الآخرة و آخر شدة امر الدنيا، فالناس يجهزون جسده و الملائكة يجهزون روحه فاجتمع عليه أمران شديدان.

و قال ابن عطاء: اجتمع عليه شدة مفارقة الوطن من الدنيا و الاهل و الولد و شدة القدوم على ربه عزّ و جلّ، لا يدري بماذا يقدم عليه لذلك. قال عثمان: ما رأيت منظرا الاّ و القبر افطع منه لانه آخر منازل الدنيا و أول منازل الآخرة. و قال يحيى بن معاذ: اذا دخل الميت القبر قام على شفير قبره اربعة املاك و احد عند رأسه و الثاني عند رجله. و الثالث عن يمينه و الرابع عن يساره، فيقول الذى عند رأسه: يا بن آدم ارفضت الآجال و انضيت الآمال، ارفضت، اى تفرقت و انضيت، اى هزلت و يقول الذى عن يمينه: ذهبت الاموال و بقيت الاعمال و يقول الذى عن يساره: ذهب الاشغال و بقى الوبال و يقول الذى عند رجله: طوبى لك ان كان كسبك من الحلال و كنت مشتغلا بخدمة ذى الجلال.

إلى ربك يومئذ المساق اى مرجع العباد الى حيث امر الله اى جنة و اما الى نار و اما الى عليين و اما الى سجين، و قيل: تسوق الملائكة روحه الى حيث امرهم الله.

فلا صدق و لا صلى نزلت في ابي جهل و لا بمعنى لم، اى لم يصدق بكتاب الله و لا بنبيه و لم يصل لله عبادة، و قيل: هو من النصدق. و قال الحسن: هو من الصدقة و حسن دخول لا على الماضى تكراره، كما تقول: لا قام و لا قعد و قلما تقول العرب لا وحدها حتّى تتبعها اخرى تقول: لا زيد في الدار و لا عمرو.

و لكنّ كذب و تولى اى كذب بالله و اعرض عن الايمان و الطاعة له.

ثمّ ذهب الى أهله يتمطى اى مضى يتبختر و يختال في مشيه حين وعظه النبي (ص) بالقرآن. يتمطى اصله يتمطط اى يتمدد و المط هو المدّ و يقال: اصله من المطا، اى يلوى مطاه تبختر و في الخبر اذا مشيت المطيطاء يعنى التبختر و الخيلاء و خدمتكم فارس و الروم فقد اقتربت الساعة.

قوله: أولى لك فأولى هى كلمة تهديد و وعيد يقال للمشرف على الهلكة، روى انّ رسول الله (ص) لقي ابا جهل فاخذ ببعض جسده و قال له: أولى لك فأولى فنزل به القرآن

و روى انّ ابا جهل قال: أ تخوفنى يا محمد؟ و الله ما تستطيع انت و لا ربك ان تفعل بى شيئا و انى لا عزّ من مشى بين جبليها فلما كان يوم بدر صرعه الله شرّ مصرع و قتله اسوأ قتل، اقصعه ابنا عفراء،

و اجهز عليه ابن مسعود
و كان نبی الله (ص) يقول: «انّ لكلّ امة فرعوننا و انّ فرعون هذه الامة ابو جهل».
و اصل الكلمة من الولی و هو القرب تأويله ما ربك ما تكره فاحذره، و التكرار تأكيد للوعيد و قيل:
معناه انك اجدر بهذا العذاب و احقّ و اولى، يقال للرجل يصيبه مكروه و يستوجبه. و قيل: معناه الولی
لك حين تحیی و الولی لك حين تموت و الولی لك حين تبعث و الولی لك حين تدخل النار. قالت
الخنساء:

هممت بنفسی بعض الهموم فالولی لنفسی اولى لها

أَ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ يَعْنِي أبا جهل أَنَّ يُتْرَكَ سُدىً أی مهملاً لا يؤمر و لا ينهى و لا يبعث و لا يجازى
بعمله، و قيل: أ يظنّ أنّه لا يعاقب على معاصيه و كفره و ابداء الرسول (ص) و المؤمنين، و قال
الحسن: يُتْرَكَ سُدىً أی سرمداً في الدنيا دائماً لا يموت. الاسداء: من الاضداد. يقال اسدى الى معروفا و
في الخبر من اسدى اليه معروف فليكافئه فان لم يستطع فليشكره. و تقول: اسديت حاجتي و شدّيتها، أی
اهملتھا و لم تقضها.

أَ لَمْ يَكْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيَّ يُمْنِيَّ أی يصبّ في الرحم. قرأ ابو عمرو و حفص و يعقوب بالياء لاجل المنی و
قرأ الآخرون بالناء لاجل النطفة.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ أی صار المنی قطعة دم جامد بعد اربعين يوماً. فَخَلَقَ فَسَوَّى خلقه في الرحم فجعل منه
الزوجين، أی خلق من مائه اولادا ذكورا و اناثاً، أ لَيْسَ ذَلِكَ الَّذِي فعل هذا بِقَادِرٍ عَلَى أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَى.
روى: انّ رسول الله (ص) كان يقول عند قراءة هذه الآية: بلى و الله بلى و الله.

و روى عن ابن عباس قال: من قرأ سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى اماماً كان او غيره، فليقل: سبحان ربّي
الاعلى. و من قرأ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فاذا أنتهى آخرها، فليقل: سبحانك اللهم و بلى اماماً كان او غيره.
و عن ابي هريرة قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ منكم وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ فأنتهى الى آخرها «أ
لَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ» فليقل: بلى و انا على ذلك من الشاهدين. و من قرأ: لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ
فأنتهى الى أ لَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَى فليقل: سبحانك بلى و من قرأ: وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا فبلغ
«فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ» فليقل: «آمناً بالله».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم جليل، جلاله بلا اشكال و جماله لا على احتذاء و مثال، و
افعاله لا باغراض و اعتلال، و قدرته لا بجلادة و احتيال و علمه لا بضرورة و استدلال، فهو الذي لم
يزل و لا يزال، و لا يجوز عليه الفناء و الزوال. عزيز صمدى الذات، قديم سرمدى الصفات، مرئى
الذات بالابصار، نعمة منه و لطف بالابرار في دار القرار:

تعاليت معبوداً، تعاليت قاهراً	تعاليت قدوساً، تعاليت خالقاً
تعاليت من ربّ رفيع مكانه	تعاليت رزاقاً وسعت الخلائق
تعاليت اوسعت البرية برّها	و فاجرها رزقا تعاليت رازقا

بنام او كه على ذات است و صافى صفات، مقدّس و منزّه از بنين و بنات، كاشف الظلمات، ساتر
السيئات، مجيب الدّعات، مقيل العثرات، خالق الارض و السّموات، رازق الوحوش و الحشرات:
أى زهر غم تو در دلم آب حیات و اى عشوه عشق تو مرا راه نجات
گفتی: ببرم جان تو اى حور صفات؟ جان از تو مرا دریغ باشد؟ هیهات!

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قسم یاد میکند بروز رستاخیز، آن روز كه سرادقات استحقاق ربوبیت
باز كشند و بساط جلال و عظمت بگسترانند، و علم جباری بصحراء قهاری برون آرند ایوان کبریا بر
كشیده، میزان عدل در آویخته، و سیاست جبروت عزّت همه را مدهوش و بیهوش کرده انبیا با کمال
حال خود میآیند و حدیث علم خود در باقی کرده كه: «لَا عِلْمَ لَنَا»، ملائكه ملكوت میآیند و
صومعه‌های عبادت خود آتش در زده كه: «ما عبدناك حقّ عبادتك»

عارفان و موحدان می‌آیند و از معرفت خود بیزار گشته که: «ما عرفناك حقَّ معرفتك». ای بزرگا حسرتا اگر آن روز فضل او ترا دست نگیرد. ای عظیم! مصیبتا اگر در آن مجمع کرم او ترا فریاد نرسد. اگر عنایات او دستگیر نبود، از طاعت تو چه آید؟ ور عدل او روی نماید هلاک از تو برآید.

پیر طریقت گفت: «الهی دانی که نه بخود باین روزم و نه بکفایت خویش شمع هدایت میافروزم، از من چه آید و از کرد من چه گشاید؟ طاعت من بتوفیق تو، خدمت من بهدایت تو، توبه من برعایت تو، شکر من بانعام تو، ذکر من بالهام تو، همه تویی من که ام اگر فضل تو نباشد، من بر چه ام؟! و لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّوَّامَةِ از اقوال مفسران یکی آنست که: نفس لَوَّامه نفس بنده مومن است که پیوسته بروزگار خود تحسّر میخورد و بر تقصیرها خود را ملامت میکند و خویشان را می‌ترساند و بیم میدهد و بچشم حقارت و مذلت در خود می‌نگرد و میگوید:

ای نفس خسیس همت سودایی بر هر سنگی که بر زخم قلب آیی!

ای در راه طلب حقّ باؤل قدم فرو مانده، ای با هزار مرکب میان بادیه تکلیف منقطع شده، ای با هزار شمع و چراغ سر یک موی دولت نادیده، ای در خزانه تَبَّت افتاده و بوی مشک بمشامت نارسیده، ای با همه غواصان بدریا فرو شده و هیچ چیز بدست نیاورده و خویشان را نیز از دست بداده. ای دیر آمده و زود بازگشته، ای بجای شراب سرور شراب غرور خریده و دل و دین ببها داده «اسْتَحْبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»:

سوف تری اذا انجلى الغبار	أ فرس تحتك ام حمار
تا کی از دار الغروری سوختن دار السّرور	تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار
باش تا از صدمه صور سرافیلی شود	صورت خوبت نهان و سیرت زشت آشکار
یک تپانچه شیر و، زین مردار خواران یک	ك صدای صور و، زین فرعون طبعان صد
جهان	هزار.

بزرگی را پرسیدند: که راه از کدام جانب است؟ گفت: از جانب تو نیست، چون از تو درگذشت از همه جانبها را هست. روزی نگذرد که نه از عالم بینهایت این ندا می‌آید که: ای ما ترا خواسته و تو روی از ما بگردانیده، ای ما ترا بامداد و شبانگاه با دولت صحبت خوانده و تو قدم از کوی ما باز گرفته، ناگزیرت مائیم، با ما بنسازی با که سازی؟! اگر پیل نتوانی بود، باری از پشه‌ای کم مباش که در صورت پیل است، گوید: اگر بقوّت پیل نیستم که باری کشم، باری بصورت پیل که بار خویش بر کس نیفکنم. چون بنده مؤمن نفس لَوَّامه را بریاضت در کشد و حقّ وی از روی عتاب و نصیحت بتمامی در کنار وی نهد و توفیق او را مدد دهد، عن قریب آن نفس لَوَّامه نفس مطمئنّه گردد تا خطاب ربّانی بنعت اکرام و اعزاز او را استقبال کند که: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» ای نفس مطمئنّه و بصحبت ما آرامیده و آسوده، تا امروز از راه نفس آمدی اکنون از راه دل در آی تا بما رسی. بر درگاه ما دل را بارست و نیز هیچ چیز دیگر را بار نیست:

خون صدیقان بپالودند و زان ره ساختند جز بدل رفتن در آن ره يك قدم را بار نیست.

آن گه چون بما رسیدی این خلعت یابی که: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاضِرَةٌ مثل بنده مؤمن مثل بازست. باز را چون بگیرند و خواهند که شایسته دست شاه گردد مدّتی چشم او بدوزند، بندی بر پایش نهند، در خانه‌ای تاریک باز دارند، از جفتش جدا کنند، يك چندی بگرسنگیش مبتلا کنند تا ضعیف و نحیف گردد و وطن خویش فراموش کند و طبع گذاشتگی دست ندارد. آن گه بعاقبت چشمش بگشایند، شمعی پیش وی بیفروزند، طبلی از بهر وی بزنند، طعمه گوشت پیش وی نهند، دست شاه مقرر وی سازند. با خود گوید: در کلّ عالم کرا بود این کرامت که مراست؟ شمع پیش دیده من، آواز طبل نوای من، گوشت مرغ طعمه من، دست شاه جای من! بر مثال این حال چون خواهند که بنده مؤمن را حلّه

خَلَّتْ پوشانند و شراب محبّت نوشانند، با وی همین معامله کنند. مدّتی در چهار دیوار لحد باز دارند، گیرایی از دست و روایی از پای بستانند، بینایی از دیده بردارند، روزگاری برین صفت بگذارند آن گه ناگاه طبل قیامت بزنند، بنده از خاك لحد سر برآرد، چشم بگشاید، نور بهشت ببیند. «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» دنیا فراموش کند، شراب وصل نوش کند، بر مانده خلد بنشیند چنان که آن باز چشم باز کند خود را بر دست شاه ببیند، بنده مؤمن چشم باز کند، خود را بمقعد صدق ببیند سلام ملك شنود، دیدار ملك ببیند. بنده میان طوبی و زلفی و حسنی شادان و نازان، در جلال و جمال حقّ نگران. اینست که ربّ العالمین فرمود: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» رویهای مؤمنان و مطیعان، رویهای صدّیقان و شهیدان، رویهای عاشقان و مشتاقان چون ماه درفشان، چون آفتاب رخشان، شادان و نازان می‌نگرند بخداوند جهانیان، نوازنده دوستان، و دلگشای مشتاقان. خوش روزی که روز وصالست، شادی آن روز بی پایانست، دولت آن روز بیکرانست. روز برّ و افضال، روز عطا و نوال، روز نظر ذو الجلال، روز شادی و پیروزی، رهی باقی و مولی ساقی، و از جناب کرم ندای کرامت روان، که: «الدّار دارکم و انا جارکم».

پیر طریقت گفت: «بهره عارف در بهشت سه چیز است: سماع و شراب و دیدار. سماع را گفت: «فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ»، شراب را گفت: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً». دیدار را گفت: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» سماع بهره گوش، شراب بهره لب، دیدار بهره دیده. سماع واجدان را، شراب عاشقان را، دیدار محبّان را. سماع طرب فزاید، شراب زبان گشاید، دیدار صفت رباید. سماع مطلوب نقد کند، شراب راز جلوه کند، دیدار عارف را فرد کند. سماع را هفت اندام رهی. گوش چون ساقی اوست، شراب همه نوش، دیدار را زیر هر مویی دیده‌ای روش.

76- سورة الانسان (الدهر) - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ بِشَيْءٍ إِلَّا دَارَ وَرَآمِدٍ مِنْ الدَّهْرِ هَنَگَامِي از گیتی لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْکُوراً (1) که او چیزی یاد کرده و یاد کردنی نبود.
إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ مِنْ نطفه‌ای آمیخته نَبْتَلِيهِ ما می‌آزمائیم او را فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً (2) او را شنوایی بینا کردیم.
إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ ما راه نمودیم مردم را و بر راه داشتیم. إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً (3) هر یکی را راهی نمودیم، از دو راه، یا سپاس‌دار یا ناسپاس.
إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَاجِدِينَ ما کافران را سلاسل و أَغْلَالاً وَ سَعِيراً (4) زنجیرها و غلها و آتش.
إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ نِکَان و مهربانان می‌آشامند مِنْ کَأْسٍ از جامی کَانَ مِزَاجُهَا کَافُوراً (5). جامی که آمیغ آن کافور است.
عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ از چشمه‌ای که می‌آشامند از آن بندگان اللَّهُ يُفَجِّرُوهَا تَفْجِيراً (6) می‌روانند آن رواندنی.
يُوفُونَ بِالنَّذْرِ پذیرفته‌ها و در دل کرده‌ها می‌گزارند وَ يَخَافُونَ يَوْمًا وَ می‌ترسند از روزی کَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً (7) که بد آن روز هر جایی و بهر کسی رسد.
وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ وَ طَعَامٌ دهنند در وقت نیاز وَ تَنَکِّي مِسْکِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيراً (8) درویش را، و بی پدر را، و زندانی و گرفتار را. إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ: شما را که طعام می‌دهیم از بهر خدا می‌دهیم، امید دیدار و پاداش او را. لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً (9): از شما پاداش نمی‌خواهیم و نه سپاس‌داری و نه باز گفت.
إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا ما می‌ترسیم از خداوند خویش يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيراً (10) در روزی ترش‌صعب سخت.
فَوَقَاهُمُ اللَّهُ بَاز داشت اللَّهُ از ایشان شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ بد آن روز وَ لَقَاهُمْ نَصْرَةٌ وَ سُرُورًا (11) و ایشان را داد تازگی روی و شادی دل.
وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا و پاداش داد ایشان را بشکیبایی که می‌کردند جَنَّةً وَ حَرِيراً (12) بهشت و جامه حریر.
مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ تکیه زدگان در آن بهشت بر حله‌ها لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيراً (13) نه آفتاب بینند در آن و نه سرما.
وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا نَزدیک بایشان سایه‌های آن وَ ذَلَّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا (14) و چیدن میوه‌ها دستها را نَزدیک و آسان.
وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ وَ می‌گردانند بر سرهای ایشان بِأَيِّتٍ مِنْ فِصَّةٍ پیرایه‌های سیمین وَ أَكْوَابٍ کَانتُ قَوَارِيرًا (15) و پیرایه‌ها از آبگینه.
قَوَارِيرًا مِنْ فِصَّةٍ آبگینه‌هایی که گویی سیم است قَدَرُواها تَقْدِيرًا (16) بایست ایشان بر اندازه شراب راست کرده‌اند.
وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا می‌آشامند ایشان را می از جام کَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا (17) آمیغ آن می‌زنجبیل است.
عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا (18) چشمه‌ای است در بهشت که آن را سلسبیل خوانند.
وَ يُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ وَ بخدمت می‌گردد بر ایشان وَلَدَانٌ غِلَامَانِي چون کودکان نوزاد مُخَلَّدُونَ آراستگان جاوید جوان إِذَا رَأَيْتَهُمْ چون ایشان را بینی حَسْبَتْهُمْ لَوْلُؤًا مَنثورًا پنداری که مرواریداند شطره گسسته و در بهشت پراکنده.
وَ إِذَا رَأَيْتَ تَمَّ وَ چون بینی آنجا رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكَاً كَبِيراً (20) ناز بینی و پادشاهی جاوید.
عَالِيَهُمْ زَوْرِينَ جامه ایشان ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ جامه‌های سندس سبز وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ دِيبَاي سَتَبَر وَ حُلُوة

أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ زِيَّورَ كُنُودٍ بِرَإِشَانِ دَسْتِينِهٖ هَآئِ سِيمِينَ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ وَ آسَمَانُنْدِ اِيشَانِ رَا خَدَاوَنْدِ اِيشَانِ شَرَاباً طَهُوراً (21) شَرَابِیْ پَاك.

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً اِیْنَ شَمَا رَا پَدَاَشِ اِسْت وَ كَانَ سَعِیْكُمْ مَشْكُوراً (22) وَ رَنَجْ كِهْ مِیْ بَرْدِیْدِ پَذِیْرَفْتِهْ وَ پَسَنْدِیْدِهْ وَ اِیْنَ پَدَاَشِ سِیَاسَدَارِیْ اَن.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِیْلًا (23) مَا كِهْ مَاثِیْمُ، فَرُو فَرَسْتَاْدِیْمُ بَر تُو اِیْنَ قُرْآنَ فَرُو فَرَسْتَاْدَنِیْ. فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ شَكِیْبَاِیْ كُن دَاوَرِیْ كَرْدَنِیْ خَدَاوَنْدِ خَوِیْشِ رَا بَنَامِ اَوْ وَ لَا تُطْعِ مِنْهُمْ اَیْمًا اَوْ كُفُوراً (24) وَ اَزِیْشَانِ نِهْ بَزْمَكَارِ دَرُوغِ زَن رَا فَرْمَانِ بَر، وَ نِهْ نَاسِیَاسِ نَاگَرْوِیْدِهْ رَا.

وَ اَذْكُرْ اِسْمَ رَبِّكَ وَ یَاَدِ كُنْ خَدَاوَنْدِ خَوِیْشِ رَا بَنَامِ اَوْ بُكْرَةً وَ اَصِیْلًا (25) بَاْمَدَادِ وَ شَبَانْگَاَهْ. وَ مِنْ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ اَزِ شَبِ لَخْتِیْ نَمَازِ كُنْ اَوْ رَا وَ سَبِّحْهُ لَیْلًا طَوِیْلًا (26) وَ شَبَهَاِیْ دَرَاَزِ اَوْ رَا پَرَسْتِ وَ سَتَاِیْ.

إِنَّ هَؤُلَاءِ یُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ اِیْشَانِ اِیْنَ جِهَانِ شَتَاْبَنْدِهْ رَا دُوسْتِ مِیْ دَاْرَنْدِ وَ یَذَرُوْنَ وَرَاءَهُمْ یَوْمًا ثَقِیْلًا (27) وَ پِیْشِ خَوِیْشِ رَا رُوزِیْ گَرَانِ مِیْ گِذَارَنْدِ فَرَاْمُوشِ كَرْدِهْ.

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ مَا اَفْرِیْدِیْمُ اِیْشَانِ رَا وَ شَدَدْنَا اَسْرَهُمْ وَ اَفْرِیْنِشِ اِیْشَانِ سَخْتِ بَبِیْسْتِیْمُ تَا اَفْرِیْنِشِ وَ اَنْدَاْمَانِ بَرِ جَاِیْ مِیْ بُوْد. وَ اِذَا سِئْنَا وَ اَكْرَ خَوَاهِیْمُ بَدَلْنَا اَمَثَالَهُمْ تَبْدِیْلًا (28) اِیْشَانِ رَا بَجُوْنِ اِیْشَانِ جَزْ اَزِ اِیْشَانِ بَدَلِ كُنِیْمُ.

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ اِیْنَ پِیْغَامِ یَاَدِ كَرْدِیْ اِسْت فَمَنْ شَاءَ اَتَّخَذَ اِلَیْ رَبِّهِ سَبِیْلًا (29) تَا هَرْ كِهْ خَوَاهِدِ بَسُوِیْ خَدَاوَنْدِ خَوِیْشِ رَا هِیْ گِیْرِدِ.

وَ مَا تَشَاوُنْ اِلَّا اَنْ یَشَاءَ اللّٰهُ وَ نَخَوَاهِیْدِ مَكْرَ كِهْ اللّٰهُ خَوَاهِدِ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِیْمًا حَكِیْمًا (30) اللّٰهُ دَاْنَاِیْیْ اِسْت رَاسْتِ دَاْنَشِ رَاسْتَكَاْر.

یَدْخُلْ مَنْ یَّشَاءُ فِی رَحْمَتِیْهِ مِیْ دَرِ اَرْدِ اَوْ رَا كِهْ خَوَاهِدِ دَرِ بَخْشَاِیْشِ خَوِیْشِ وَ الظَّالِمِیْنَ اَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِیْمًا (31) وَ سَتْمَكَاْرَانِ رَا سَاخْتِ عَذَابِیْ دَرْدِ نَمَاِیْ.

النوبة الثانية

اِیْنَ سُوْرَهْ هَزَارِ وَ پَنَاجَهْ وَ چَهَارِ حَرْفَسْتِ. دُویْسْتِ وَ چَهْلِ كَلْمَتِ، سِیْ وَ یَكْ اَیْتِ. مَجَاهِدِ وَ قَتَادِهْ گُفْتَنْد: اِیْنَ سُوْرَهْ مَدْنِیْ اِسْت، بِهْ مَدِیْنَهْ فَرُو اَمْدِهْ. عَطَا گُفْت: مَكِیْ اِسْت بِهْ مَكِهْ فَرُو اَمْدِهْ. حَسَنِ گُفْتِ وَ عَكْرَمِهْ: یَكْ اَیَهْ اَزِیْنَ سُوْرَهْ بِهْ مَكِهْ فَرُو اَمْد: فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطْعِ مِنْهُمْ اَیْمًا اَوْ كُفُوراً وَ بَاْقِیْ بِهْ مَدِیْنَهْ فَرُو اَمْد. قَوْمِیْ گُفْتَنْد: اَزِ اَوَّلِ سُوْرَهْ تَا اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْقُرْآنَ بِهْ مَكِهْ فَرُو اَمْد وَ بَاْقِیْ بِهْ مَدِیْنَهْ وَ دَرِیْنَ سُوْرَهْ سِهْ اَیْتِ مَنَسُوخِ اِسْت: اَطْعَامِ اَسِیْرِ الْمَشْرِكِیْنَ مَنَسُوخِ بَاِیَةِ السَّیْفِ. فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ مَعْنِیْ الصَّبْرِ مَنَسُوخِ بَاِیَةِ السَّیْفِ. فَمَنْ شَاءَ اَتَّخَذَ اِلَیْ رَبِّهِ سَبِیْلًا مَنَسُوخِ بِقَوْلِهْ: وَ مَا تَشَاوُنْ اِلَّا اَنْ یَشَاءَ اللّٰهُ. وَ عَنِ ابْنِ كَعْبٍ قَال: قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص): «مَنْ قَرَأَ سُوْرَةَ هَلْ اَتَى كَانِ جَزَاؤُهْ عَلِیْ اللّٰهِ جَنَّةٌ وَ حَرِیْرًا

قَوْلِهْ: هَلْ اَتَى عَلَی الْاِنْسَانِ هَذَا اسْتَفْهَامِ تَقْرِیْرِ وَ الْمَعْنِی: اَلَمْ یَأْتِ، وَ قِیْل: هَلْ هَا هُنَا بِمَعْنِیْ قَدْ، وَ هِیْ كَلْمَةٌ تَوْضِیْعُ مَوْضِعِ التَّقْرِیْرِ كَمَا تَقُوْلُ لَإِنْسَانٍ قَدْ كَافَاْتِهْ عَلَی جُنَايَةِ هَلْ وَقِیْتِكَ مَا تَسْتَحَقُّهْ؟، نَظِیْرُهْ قَوْلِهْ: هَلْ ثَوْبُ الْكُفَّارِ مَا كَانُوا یَفْعَلُوْنَ. وَ «الْاِنْسَانُ» اَدَمُ (ع). حِیْنَ مِنَ الدَّهْرِ اِیْ قَدْ اَتَى عَلَیْهِ زَمَانٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَكُنْ لَهُ ذِكْرٌ وَ اِنْ كَانِ شَیْئًا لَّانَّهُ كَانِ تَرَابًا وَ طِیْنًا اَوَّلًا لَا یَذْكُرُ وَ لَا یَعْرِفُ وَ لَا یَدْرِیْ مَا اِسْمُهْ وَ لَا مَا یُرَادُ بِهْ ثُمَّ نَفَخَ فِیْهِ الرُّوْحَ فَصَارَ مَذْكُورًا لِلْخَلْقِ وَ الْمَلَائِكَةِ مَعْرُوفًا لَهُمْ.

رَوِیْ فِی التَّفْسِیْرِ: اَنَّ اَدَمَ كَانِ مَطْرُوحًا بَیْنَ مَكَّةَ وَ الطَّائِفِ جَسَدًا لَا رُوحَ فِیْهِ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً، ثُمَّ مِنْ حَمَاءِ مَسْنُونِ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً، ثُمَّ مِنْ صَلْصَالِ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً، ثُمَّ خَلَقَهْ بَعْدَ مَائَةِ وَ عَشْرِیْنَ سَنَةً.

وَ رَوِیْ اَنَّ عَمْرَ سَمِعَ رَجُلًا یَقْرَأُ هَذِهِ الْاَیَةَ: لَمْ یَكُنْ شَیْئًا مَذْكُورًا فَقَالَ عَمْرُ: لَیْتَهَا تَمَّتْ، یُرِیْدُ لَیْتَهْ بَقِیْ عَلَی مَا كَانِ. وَ قِیْل: الْاِنْسَانُ بَنُوْ اَدَمَ، وَ الْحِیْنَ مَدَّةُ لَبْنِهْ فِیْ بَطْنِ اَمِّهِ تَسْعَةُ اَشْهُرٍ اِلَیْ اِنْ صَارَ شَیْئًا مَذْكُورًا. وَ یَحْتَمَلُ اَنَّ «الْاِنْسَانُ» عَامٌ وَ حِیْنَ مِنَ الدَّهْرِ زَمَانٌ، فَتَرَةُ الرِّسْلِ بَعْدَ عِیْسَى (ع). لَمْ یَكُنْ شَیْئًا مَذْكُورًا اِیْ لَمْ یَذْكُرُوْا یُوحٰی وَ لَا بَعَثَ اِلَیْهِمْ رَسُوْلٌ فِیْ تِلْكَ الْمَدَّةِ.

إِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ یَعْنِی: اَوْلَادِ اَدَمَ مِنْ نُطْفَةٍ اِیْ مِنْی الرَّجُلِ وَ مِنْی الْمَرْأَةِ «اِمْشَاجٌ» اِخْلَاطٌ یَعْنِی: مَاءُ

الرَّجُل و ماء المرأة يختلطان في الرَّحِم فيكون منهما الولد فماء الرَّجُل ابيض غليظ و ماء المرأة اصفر رقيق، فايهما علا صاحبه كان الشَّبه له.

و ما كان من عصب و عظم فمن نطفة الرَّجُل و ما كان من لحم و دم فمن ماء المرأة. و في الخبر: «ما من مولود الا و قد ذرَّ على نطفته من تربة حفرته كلَّ واحد منهما مشيح بالآخر.

و «أَمْشَاج» جمع مشيج، و قيل: جمع مشج يقال: مشجت الشَّيء اى خلطته.

و وصف النُّطفة بالامشاج و هي جمع لأنَّ النُّطفة في معنى النُّطف، كما أنَّ الانسان في معنى الانس، لأنهما جميعا من اسماء الاجناس. و قال ابن مسعود: الامشاج: العروق الَّتِي تَرى في النُّطفة. و قال الحسن: من نطفة مشجت بدم و هو دم الحيضة، فاذا حبلت ارتفع الحيض. و قال قتادة هي اطوار الخلق نطفة ثُمَّ علقه ثُمَّ مضغه ثُمَّ عظاما ثُمَّ يكسوه لحما ثُمَّ ينشئه خلقا آخر. و قال ابن عيسى: الامشاج الاخلاط من الطبائع الَّتِي ركب عليها الحيوان من الحرارة و البرودة و الرُّطوبة و اليبوسة. «نَبْتَلِيهِ» اى نخبره بالأمر و النَّهي. و قيل: فيه تقديم و تأخير اى فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً، لنبتليه لأنَّ الابتلاء لا يقع الا بعد تمام الخلقة، و الله عزَّ و جلَّ يبتلى ليخرج ما علم من عبده فيراه و يريه.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ اى بَيَّنَّا له سبيل الحقَّ و الباطل و الهدى و الضَّلالة و عرفناه طريق الخير و الشرِّ. كَقَوْلِهِ: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ. إِمَّا شَاكِرًا بِتَوْفِيقِنَا آيَاهُ وَ إِمَّا كَفُورًا بِخِذْلَانِنَا آيَاهُ، اى خلقناه شقيًّا او سعيدا على ما اردناه.

و قيل: معنى الكلام الجزاء، يعنى: بَيَّنَّا لهم الطَّرِيق ان شكرا و كفر و الشَّاكر المؤمن، شكر المنعم نعمته فعبده و الكافر كفر المنعم نعمته فعبد غيره. و الشُّكر في القرآن بمعنى الايمان كثير، و الكفران بمعنى الكفر كثير، و هو صريح في قوله تعالى: إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ الى قوله: يَرْضَاهُ لَكُمْ ثُمَّ بَيَّنَّ ما للفریقین. فقال: إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ يَعْنِى: في جهنم كلَّ سلسلة سبعون ذراعا.

قرأ نافع و الكسائي و ابو بكر عن عاصم: «سلاسل» و «قوارير» قواريرا كلهن باثبات الالف في الوقف و بالتثوين في الوصل. و قرأ ابن كثير: «قوارير الاولى بالالف في الوقف و لا تثوين في الوصل و سلاسل و قوارير الثانية بلا الف و لا تثوين. و قرأ ابو عمرو و ابن عامر و حفص: سلاسل و قوارير الاولى بالالف في الوقف و بغير تثوين في الوصل و قوارير الثانية بغير الف و لا تثوين و «أَغْلَالًا» جمع غَلٍّ و هو القيد الَّذِي يجمع اليمين و العنق «وَّ سَعِيرًا» نار موقدة.

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَعْنِى: المؤمنين الصَّادِقِينَ في ايمانهم، المطيعين لربِّهم، و احدهم بارٌّ، مثل شاهد و اشهاد و ناصر و انصار، و برٌّ ايضا مثل نهر و انهار «يَشْرَبُونَ» في الآخرة «مِنْ كَأْسٍ» فيه شراب، اى خمر يأخذونها «كأسا» و يردونها اناء كان مزاجها كافورا اى يمزج لهم بالكافور ليرده و عذوبته و طيب عرفه. و قيل: يخلط برائحة الكافور و يختم بالمسك. و قال اهل المعاني: اراد كالكافور في بياصه و طيب ريحه و برده، لأنَّ الكافور لا يشرب كقوله: «حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا» اى كنار و قال ابن كيسان: طببت بالكافور و المسك و الزَّنجبيل. و قال الواسطي: لَمَّا اخْتَلَفَتْ احوالهم في الدُّنْيَا اخْتَلَفَ اشربتهم في الآخرة. و كأس الكافور برَّدت الدُّنْيَا في صدورهم و قوله: «عَيْنًا» نصب على البدل من الكافور. و قيل: نصب على الحال، و قيل: نصب على المدح. و قيل: من عين. و قوله: «بِهَا» الباء زيادة وصله، اى يشربها. و قيل الباء بمعنى: من، اى يشرب منها عبادُ الله يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا اى يشققونها في جنانهم و منازلهم و يقودونها حيث شاؤوا من قصورهم و غرفهم، كمن يكون له نهر في الدُّنْيَا يفجرها هنا و هاهنا الى حيث يريد. و قيل: هي عين في دار النَّبي (ص) تفجر الى دور الانبياء عليهم السَّلام و المؤمنين، ثُمَّ وصف هؤلاء و ذكر حالهم في الدُّنْيَا فقال تعالى: يُؤْفُونَ بِالنَّذْرِ قَالَ قتادة. يعنى: بما فرض الله تعالى عليهم من الصَّلَاة و الزَّكَاة و الحجَّ و غيرها من الواجبات. و قال مجاهد و عكرمة: اذ اندروا في طاعة الله و فوا به. و في الخبر عن رسول الله (ص) قال: «من نذر ان يطيع الله فليطعه و من نذر ان يعصى الله فلا يعصه»

و نهى رسول الله (ص) عن النَّذر و امر بالوفاء به و معنى النَّذر الايجاب. وَ يَخَافُونَ يَوْمًا اى عقوبة يوم كان شرُّهُ مُسْتَطِيرًا اى فاشيا ممتدًّا منتشرًا و هو يوم القيامة يقال استطار الصَّبح اذا امتدَّ و انتشر. قال مقاتل: كان شرُّه فاشيا في السَّمَاوَاتِ فانشقت و تناثرت الكواكب و كَوَّرت الشَّمْسُ و القمر و فزعة الملائكة، و في الارض نسفت الجبال و غارت المياه و تكسر كلَّ شئ على الارض من جبل و بناء.

و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ اِى عَلَى حُبِّهِمْ اِيَّاهُ وَ حَاجَتُهُمْ اِلَيْهِ فِي حَالِ الضَّيِّقِ وَ الْجُوعِ وَ قَلَّةِ الطَّعَامِ. وَ قِيلَ: عَلَى حَبِّ الْاِطْعَامِ. وَ قِيلَ: عَلَى حَبِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُسْكِينًا فَقِيرًا لَا مَالَ لَهُ، وَ يَتِيمًا صَغِيرًا لَا اَبَ لَهُ، وَ اَسِيرًا. قَالَ مُجَاهِدٌ وَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ وَ عَطَا: هُوَ الْمَسْجُونُ مِنْ اَهْلِ الْقَبْلَةِ يُحْبَسُ فِي حَقِّ وَ قَالَ قَتَادَةُ: اَمَرَ اللَّهُ بِالْاِسْرَاءِ اَنْ يُحْسِنَ اِلَيْهِمْ وَ اَنْ اِسْرَاءَهُمْ يَوْمئِذٍ لَاهِلُ الشَّرْكِ، فَاخَوْكَ الْمُسْلِمَ اَحَقَّ اَنْ تَطْعَمَهُ. وَ قِيلَ: الْاَسِيرُ: الْمَمْلُوكُ. وَ قِيلَ: الْمَرْأَةُ

لِقَوْلِ النَّبِيِّ (ص) اَتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ فَانَّهُنَّ عِنْدَكُمْ عَوَانُ.

ابن عباس گفت: این آیت در شأن امیر المؤمنین علی (ع) فرو آمد و خاندان وی، و سبب آن بود که حسن و حسین علیهما السلام هر دو بیمار شدند، رسول خدا (ص) بعیادت ایشان شد، با جمعی یاران، گفتند: «یا با الحسن لو نذرت علی ولدیک نذرا» اگر نذری کنی بر امید عافیت و شفای فرزندان مگر صواب باشد. علی (ع) نذر کرد که اگر فرزندان مرا ازین بیماری شفا آید و عافیت بود، شکر آن را سه روز روزه دارم، تقرِّباََ الی الله عزَّ و جلَّ و طلباََ لمرضاته. فاطمة زهرا علیها السلام.

همین کرد، سه روز روزه نذر بر خود واجب کرد، کنیزکی داشتند نام وی فضّه بر موافقت ایشان همین نذر کرد ان برأ سیّد ای ممّا بهما صمت لله ثلاثة اّيام شکرا. پس ربّ العالمین ایشان را عافیت و صحت داد، و ایشان بوفاء نذر باز آمدند و روزه داشتند، و در خانه ایشان هیچ طعام نه که روزه گشایند. علی مرتضی (ع) از جهودی خیبری، نام وی شمعون قرض خواست. آن جهود سه صاع جو بقرض بوی داد.

فاطمه زهرا علیها السلام از آن جو يك صاع بآسیا دست آرد کرد و پنج قرص از آن بیخت. وقت افطار فرا پیش نهادند تا خورند. مسکینی فرا در سرای آمد آن ساعت و گفت: السّلام علیکم یا اهل بیت محمد، مسکین من مساکین المسلمین اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنّة. سخن درویش بسمع علی (ع) رسید، علی (ع) روی فرا فاطمه علیهما السلام کرد، گفت:

فاطم ذات المجد و الیقین	یا بنّة خیر النّاس اجمعین
اما ترین الیائس المسکین	قد قام بالباب له حنین
یشکو الی الله و یشکین	یشکو الینا جائع حزین

فاطمه علیها السلام او را جواب داد:

امرك یا بن عمّ سمع طاعة	ما بی من لوم و لا ضراعة
ارجو اذا اشبعت ذا مجاعة	الحق بالاخيار و الجماعة

و ادخل الخلد و لی شفاعة آن گه طعام که پیش نهاده بود، جمله بدرویش دادند، و بر گرسنگی صبر کردند تا دیگر روز فاطمه علیها السلام صاعی دیگر جو آرد کرد و از آن نان پخت. چون شب در آمد، وقت افطار در پیش نهادند، یتیمی از اولاد مهاجران بر در بایستاد. گفت: السّلام علیکم یا اهل بیت محمد (ص)، یتیم من اولاد المهاجرین استشهد والدی یوم العقبة اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنّة. علی چون سخن آن یتیم شنید، روی فرا فاطمه کرد علیهما السلام گفت:

فاطم بنت السّیدّ الکریم	قد جاءنا الله بذا الیتیم
من یرحم الیوم فهو رحیم	موعه فی جنّة النّعیم

فاطمه علیها السلام جواب داد:

انّی لاعطیه و لا ابالی	و اوثر الله علی عیالی
امسوا جیاعا و هم اشبالی	اصغرهم یقتل فی القتال.

هم چنان طعام که در پیش بود، جمله بیтім دادند و خود گرسنه خفتند دیگر روز آن صاع که مانده بود، فاطمه علیها السلام آن را آرد کرد و بنان پخت و بوقت خوردن اسیری بر در سرای بایستاد

گفت: السّلام عليكم يا اهل بيت النّبوة اطعموني اطعمكم الله من موائد الجنّة. آن طعام باسیر دادند، سه روز بگذشت که اهل بیت علی (ع) هیچ طعام نخوردند و بر گرسنگی صبر کردند و آن ما حاضر که بود ایثار کردند، مرد درویش را و یتیم را و اسیر را، تا ربّ العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد: وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا.

قوله: إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ هذه حكاية عن عقود القلب و النّيات، و القول هاهنا مضمر، یعنی: و يقولون في انفسهم إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ اى لطلب ثوابه و لرؤيته لا نُريدُ مِنْكُمْ جَزَاءً اى مكافاة «و لا شُكُوراً» اى شکرا، یعنی: و لا ان یثنی به علينا. الشکور مصدر كالعقود و الدّخول و الخروج. قال مجاهد و سعید بن جبیر: أنهم لم يتكلموا به و لكن علم الله ذلك من قلوبهم فاثنتی علیهم.

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا اى عقوبة یوما «عَبُوسًا» اى ضيقاً کرهیا تعبس فيه الوجوه من هول و شدته و نسب العبوس الى اليوم كما یقال: یوم صائم و لیل نائم، و قيل: وصف اليوم بالعبوس ممّا فيه من الشّدّة. «قَمْطَرِيرًا» شدیداً غلیظاً اشدّ ما یكون من الاّیام و اطوله في الیاء. سئل الحسن عن القمطیریر، فقال: سبحان الله ما اشدّ اسمه و هو اشدّ من اسمه و قيل: العبوس و القمطیریر كلاهما من صفة وجه الانسان في ذلك اليوم العبوس بالشفّتين و القمطیریر بقبض الجبهة و الحاجبین.

فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ یعنی الذّین یخافون وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُورًا اى اعطاهم «نَضْرَةً» في وجوهم وَ «سُرُورًا» في قلوبهم.

وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ اجْتِنَابِ مَعَاصِيهِ وَ قيل: على ما صبروا على الفقر و الصّوم و الجوع. و في الخبر سئل رسول الله (ص) عن الصّبر. فقال: «الصّبر اربعة: اولها الصّبر عند الصّدقة الاولى، و الصّبر على اداء الفريضة، و الصّبر على اجتناب محارم الله، و الصّبر على المصائب» قوله: جَنَّةً وَ حَرِيرًا قال الحسن: ادخلهم الجنّة و البسهم الحریر. كقوله: «وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ». و قيل: حریر الجنّة اوراق الاشجار. و قيل: الحریر کنایة عن لین العیش.

مُتَكَبِّرِينَ فِيهَا اى في الجنّة عَلَى الْأَرَائِكِ اى على السّرور في الحجال و لا یكون اریكة الا اذا اجتمعوا. قال مقاتل: الارائك السّرور في الحجال من الدّر و الیاقوت موضونة بقضبان الذهب و الفضة و الوان الجواهر. و قيل: الاریكة ما یتکاء علیه لا یَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لا زَمْهَرِيرًا اى قیظاً و لا شتاء. قال قتادة: علم الله سبحانه انّ شدّة الحرّ یوذی و شدّة البرد یوذی. فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ اذیهما جمیعاً.

و قال مقاتل: الزّمهریر: شيء مثل رؤس الإبر ینزل من السّماء في غایة البرد، و في الخبر عن النّبی (ص) قال: اشتکت النّار الى ربّها فقالت أكل بعضی بعضاً، فنفسی فاذن لها في کلّ عامّ بنفسین نفس في الشّتاء و نفس في الصّیف، فاشدّ ما تجدون من البرد من زمهریر جهنّم و اشدّ ما تجدون من الحرّ من حرّها.

روی عن ابن عباس قال: فبینا اهل الجنّة في الجنّة اذا رأوا ضوء كضوء الشّمس و قد اشرقت الجنان لها فیقول اهل الجنّة: یا رضوان قال ربّنا عزّ و جلّ: لا یَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لا زَمْهَرِيرًا فیقول لهم رضوان: لیست هذه بشمس و لا قمر و لكن هذه فاطمة و علیّ ضحکا ضحکا اشرقت الجنان من نور ضحکهما

و فیهما انزل الله تعالی: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِیْنٌ مِنَ الدّٰهْرِ اِلٰی قَوْلِهِ: وَ كَانَ سَعٰیْكُمْ مَشْكُورًا. وَ دَانِيَةً مَنْصُوبٌ عَطْفًا عَلَى قَوْلِهِ: مُتَكَبِّرِينَ. و قوله: عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا اى قربت اشجار الجنّة منهم حتّی صارت كالمظلة علیهم و ان لم یكن هناك شمس وَ ذَلَّلْتُ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا اى ادنیت ثمارها لهم یتمكنون من قطفها على الحال الّتی هم علیها قیاماً و قعوداً و مضطجعین تدنّی. الیهم. قال مجاهد: ارضی ارض الجنّة من ورق و ترابها المسك و اصول شجرها ذهب و افنانها لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و النّمر تحت ذلك، فمن أكل قائماً لم یوده و من أكل قاعدا لم یوده و من أكل مضطجعا لم یوده فذلك قوله عزّ و جلّ: وَ ذَلَّلْتُ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا.

وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآْنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ اى یدیر علیهم خدمهم کؤس الشّراب و هی من فضّة و قيل: اوانی بیوتهم من فضّة. وَ أَكْوَابٍ جمع کوب و هو الإبریق لا عروة له، و قال مجاهد: هی الاقداح کانت قواریراً قواریراً مِنْ فِضَّةٍ اى لها بیاض الفضة و صفاء القواریر، یرى ما في داخلها من خارجها و الاختیار ترك الصّرف في قواریر و من صرف الاول فلكونه رأس آية مرافقة للآیات الّتی تقدّمت و تأخّرت، و

من صرف الثاني ايضا فقد اتبع اللفظ اللفظ على عادة العرب كقولهم: جحر ضب خرب. قوله: قَدَرُوها تَقْدِيرًا اى جعلت الاكواب على قدر رَبِّهم، اى لا تزيد على مقدار شربهم و لا تنقص، اى قَدَرُها لهم السَّقاة و الخدم الذين يطوفون عليهم يقَدِّرونها، ثم يُسَقَّونَ و قيل: قَدَرُوا في انفسهم شيئاً و تمنَّوه فكان كما تمنَّوه.

و يُسَقَّونَ فيها اى في الجنة كَأَساً من خمر كان مزاجها زَنْجَبِيلًا يشوق و يطرب و الزنجبيل ممّا كانت العرب تستطيه جدّاً فوعدهم الله تعالى: انهم يسقون في الجنة الكأس الممزوجة بزنجبيل الجنة، و لا يشبه زنجبيل الجنة زنجبيل الدنيا، زنجبيل الجنة لا مرارة فيها و لا عفوصة.

قال ابن عباس: كلّ ما ذكر الله في القرآن ممّا في الجنة و سمّاه له في الدنيا مثل. و قيل: هو عين في الجنة يوجد منها طعم الزنجبيل يشربها المقرَّبون صرفاً و تمزج لسائر اهل الجنة. قال ابن عيسى اذا مزج الشراب بالزنجبيل فاق في الالذاز عَيْنًا فيها تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا اى يسقون من عين في الجنة تسمى سلسبيلا» اى سلسلة منقادة لهم جديدة الجرية يصرفونها حيث شاؤا. و قيل: طَيِّبَةُ الطَّعْمِ و المذاق، نقول: هذا شراب سلسل و سلسلال و سلسبيل. قال مقاتل بن حيان: سمّيت سلسبيلا لأنها تسيل عليهم في الطرق و في منازلهم تتبع من اصل العرش من جنة عدن الى اهل الجنان و شراب الجنة على برد الكافور و طعم الزنجبيل و ريح المسك و قال الزجاج: سمّيت سلسبيلا لأنها في غاية السلاسة تتسلسل في الحلق و معنى قوله: «تُسَمَّى» اى توصف لأن أكثر العلماء على أنّ سلسبيلا، صفة لا اسم و في تفسير ابن المبارك معناه: سل سبيلا اليها، اى سل الله اليها سبيلا، فيحتمل ان تكون العين مسمّاة بهذه الجملة و يحتمل ان يكون الكلام قد تمّ على قوله «تُسَمَّى» اى تذكر ثم استأنف فقال: سل سبيلا و اتّصّاله في المصحف لا يمنع صحّة هذا التّأويل لكثرة امثاله.

و يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَلَدَانٌ مُّخَلَّدُونَ اى غلمان ينشئهم الله لخدمة المؤمنين و قيل: هم الاطفال لتسميتهم ولدانا من الولادة «مُخَلَّدُونَ» اى دائمون لا يموتون و لا يهرمون و قيل: «مُخَلَّدُونَ» اى محلّون عليهم الحليّ مشتق من الخلدة و هي جماعة الحليّ. و قيل: «مُخَلَّدُونَ»، مقرّطون مستورون. إذا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لِبَيَاضِهِمْ و حسنهم لَوُلُوءًا مَنثورًا و اللؤلؤ اذا نثر من الخيط على البساط كان احسن منه منظوماً، و قيل: انما شبّهوا بالمنتور لانتثارهم في الخدمة و لو كانوا صفّاً لشبّهوا بالمنظوم، و قيل: معناه كأنهم خلقوا من اللؤلؤ المنتور لصفاء الوانهم و رقّة ابدانهم.

و في التفسير: ما من انسان من اهل الجنة الا و يخدمه الف غلام. و إذا رَأَيْتَ ثُمَّ يَعْنِي: الجنة رَأَيْتَ نَعِيمًا و مُلْكًا كَبِيرًا و قيل: معناه و إذا رَأَيْتَ ببصرك الجنة رَأَيْتَ ثُمَّ نَعِيمًا لا يوصف و ملكا كبيرا يدوم و لا ينقطع ادناهم منزلة من ينظر في ملكه مسيرة الف عام يرى اقصاه كما يرى ادناه و قال مقاتل و الكلبي: هو انّ رسول ربّ العزة من الملائكة لا يدخل عليه الا باذنه. و قيل: الملك الكبير قوله: لهم ما يشاءون فيها.

عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ قَرَأَ اهل المدينة و حمزة: عاليهم ساكنة الباء مكسورة الهاء، فيكون رفعا بالابتداء و خبره ثِيَابٌ سُنْدُسٍ. و قرأ الآخرون بنصب الباء و ضمّ الهاء فيكون نصبا على الحال، اى يطوف عليهم ولدان و عليهم ثياب سندس فيكون حالا للولدان و يجوز ان يكون حالا للابرار. و قيل: عاليهم اى فوقهم ثياب سُنْدُسٍ فيكون منصوبا على الظرف و السندس من الديباج و الحرير ما رقّ و الاستبرق.

ما غلظ. قرأ نافع و حفص: خُضِرَ و اسْتَبْرَقَ مرفوعين، عطفاً على الثياب. و قرأهما حمزة و الكسائي: مجرورين و قرأ ابن كثير و ابو بكر: خضر بالجرّ و استبرق بالرفع، و قرأ ابو جعفر و اهل البصرة و الشام: على ضده، فالرفع على نعت الثياب و الجرّ على نعت السندس و خُلُوا أساورَ مِنْ فَضَّةٍ يجوز ان يكون صفة للابرار و ان يكون صفة للولدان، و معناه: لبسوا في الجنة أساورَ مِنْ فَضَّةٍ قيل: يوافق اسمه اسم الفضّة في الدنيا و لكن عينه اجل من عين الفضّة التي في الدنيا، و قال في موضع آخر: «أساورَ مِنْ ذَهَبٍ». قيل: الفضّة للخدم و الذهب للمخدوم. و قيل: الفضّة للرجال و الذهب للنساء، و قيل: يجمع بينهما، و قيل: في يد كلّ واحد منهم ثلاثة اسورة واحد من فضّة و آخر من ذهب و آخر من لؤلؤ و سقاهم رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا اى طاهرا من الاقذار و الاقذاء لم تدنسه الايدي و لم تدنسه الا رجل كخمر الدنيا. قال ابو قلابة و ابراهيم: يعنى أنّه لا يصير بولا نجسا و لكنّه يصير رشحا في ابدانهم كريح المسك و ذلك انهم يؤتون بالطعام فاذا كان آخر ذلك اتوا بالشراب الطهور فيشربون فيطهر بطونهم و

يصير ما اكلوا رشحا يخرج من جلودهم اطيب من المسك الاذفر و تضر بطونهم و تعود شهوتهم. و قيل: يطهرهم من كل اذى و من كل غلّ و غشّ، كقوله: «و نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» و قال جعفر: يطهرهم به عن كل شيء سواه اذ لا طاهر من تدنّس بشيء من الاكوان و قال بعضهم: صليت خلف سهل بن عبد الله العتمة فقرا قوله: وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً فجعل يحرك فمه كأنه يمسّ شيئا فلما فرغ من صلوته قيل له: أ تقرأ ام تشرب؟ قال: و الله لو لم اجد لذته عند قراءته كلذتي عند شربه ما قرأته.

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً اى يقال لهم انّ هذا كان لكم جزاء باعمالكم و كَانَ سَعْيُكُمْ اى عملكم في الدنيا بطاعة الله مَشْكُوراً محمودا يثنى به عليكم و قيل: عملكم مثاب عليه باكثر منه من قولهم دابة شكور اذا اظهرت من السمن فوق ما تعطى من العلف، فالعمل المشكور ان يكون الثواب عليه كثيرا. اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً اى فرقنا انزاله فانزلناه آية بعد آية في سنين كثيرة.

فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ اى ارض بقضائه و احبس نفسك على حدّ الشريعة على ما امرت به من الاحكام و لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُوراً. الآثم: الفاجر، و الكفور: المبالغ في الكفر «او» هاهنا بمعنى الواو، كأنه قال: و لا تطع منهم آثما و لا كفورا. قال قتادة: اراد بالآثم الكفور ابا جهل، و ذلك انه لما فرض على النبي (ص) و هو يومئذ بمكة نهاه ابو جهل عنها و قال لئن رأيت محمدا يصلى لاطانّ على عنقه فانزل الله هذه الآية. و قال مقاتل: اراد بالآثم عتبة بن ربيعة، قال للنبي (ص): ان كنت صنعت ما صنعت لاجل النساء فقد علمت قريش اني من اجملها بناتا فانا ازوجك ابنتي و اسوقها اليك بغير مهر، فارجع عن هذا الامر! و قوله: «أَوْ كُفُوراً» يعنى: الوليد بن المغيرة، قال للنبي (ص): يا محمد ان كنت صنعت ما صنعت من اجل المال، فقد علمت قريش اني من اكثرهم مالا، فانا اعطيك من المال حتى ترضى فارجع عن هذا الامر فانزل الله عزّ و جلّ و لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كُفُوراً.

وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً بُكْرَةً اى صلاة الفجر و أُصِيلاً صلاة الظهر و العصر. وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ صَلَاةَ الْعِشَاءِ وَ سَبْحَهُ لَيْلاً طَوِيلاً اى التَّطَوُّعُ بصلاة اللّيل، و قيل: المراد به الادامة على ذكر الله في الاوقات كلّها.

إِنَّ هَؤُلَاءِ يَعْنِي: كفار مكة يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ اى الدار العاجلة و هي الدنيا وَ يَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَعْنِي: امامهم و قدامهم، كقوله: «وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ» «يَوْمًا ثَقِيلًا» اى يتركون الاستعداد ليوم ثقيل شديد عقوبته على الكافرين و هو يوم القيامة.

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ اى خلقهم، يقال: اسر الرجل احسن الاسر، اى خلق احسن الخلق و قيل: احكمنا خلقهم و مفاصلهم و اوصالهم بعضا الى بعض بالعروق و العصب و قيل: معناه حفظ عليهم مخارج حاجاتهم يمسكها متى شاء و يرسلها متى شاء. وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا اى اذا شئنا اهلكتناهم و جننا باشباههم فجعلناهم بدلا منهم.

إِنَّ هَذِهِ اى هذه السورة و هذه الآيات تذكرة، اى عظة و تذكير للخلق و تبیین ما هو خير لكم فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا اى الى ثواب ربه بطاعته و ايمانه و توبته و اتباع رسله. «سَبِيلًا» اى وسيلة، ثم اخبر انّ ذلك ليس بموكول الى مشيئتهم فانّ المدار فيه على المشيئة القديمة فقال: وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ اى لستم تشاءون الا بمشيئة الله انّ الامر اليه لا اليكم. قرأ ابن كثير و ابن عامر و ابو عمرو: يشاءون بالياء و قرأ الباقر بالناء إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً عَالِماً بِالْمُهْتَدَى وَ الضَّالِّ «حَكِيماً» فيما شاء بمن شاء.

يُذْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ اى في جنّته و هو المؤمنون المطيعون، و قيل: يوفق من يشاء لطاعته في الدنيا و يدخل الجنة من يشاء منهم في الآخرة. و قيل: «فِي رَحْمَتِهِ» اى في دينه. وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً اى و يعذب الظالمين الكافرين عذابا وجيعا.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم جبار توحّد في آزاله بوصف جبروته و تفرّد في آباده بنعت ملكوته. فازله أبده، و ابده آزاله. جبروته ملكوته، و ملكوته جبروته. احدى الوصف، صمدى الذات، سمردى الصفات، لا يشبهه كفو في ذاته و صفاته. و لا يستقرّه لهو في اثبات مصنوعاته و لا يعتريه سهو في علمه و حكمته و لا يعترضه لغو في قوله و كلمته فهو حكيم لا يلهو و عليم لا يسهو. و كريم

یثبت و یمحوا، فالصدق قوله، و الخلق خلقه و الملك ملکه.

بنام او که عقلها خیره در جلال و عظمت او، بنام او که خردها سراسیمه در عالم مشیت بی علت او، بنام او که برهان کبریاء او هم کبریاء او، دلیل هستی او هم هستی او. بنام او که عبارت از مدح و ثناء او بدستوری او، یاد داشت و یاد کرد او بفرمان او. بنام او که طلب او بکشش او و یافت او بعنایت او. کدام تن بینی نه گداخته قهر او؟ و کدام دل بینی نه نواخته لطف او؟ کدام جانست نه در مخلب باز عزت او؟ کدام سرست نه سرمست شراب محبت او، کدام چشم است نه منتظر دیدار او. کدام گوش است نه در آرزوی گفتار او. رو بزایوه درویشان گذری کن تا بینی سوز طلب او، بکوی خراباتیان شو تا بینی درد نایافت او. در کلیسای ترسایان نشاط جست و جوی او، در کنشت جهودان آرزوی یافت او، در آتشگاه گبران درد واماندگی از او.

دل داده بسی بینم و دلدار یکی جوینده یار بی عدد، یار یکی.

الهی همه عالم ترا میخواهند. کار آن دارد که تا تو کرا خواهی بناز کسی که تو او را خواهی که اگر برگردد ز تو او را در راهی. قوله تعالى: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ مَفْسَرَانِ گفتند: انسان اینجا آدم است و حینٌ مِنَ الدَّهْرِ اشارتست بآن روزگار که جسدی بود بیروح میان مکه و طایف افکنده چهل سال، اگر کسی گوید: چه حکمتست در آن که آدم را چهل سال میان مکه و طایف چنان بگذاشت و در آفرینش وی مهلت افکند؟ جواب آنست که: ظاهر آدم از گل بود و در گل مهلت نمی‌بایست، اما در دل مهلت می‌بایست نه مهلت قدرت می‌گویم که مهلت حشمت می‌گویم. آدم نه چون دیگر مخلوقات بود که آفرینش ایشان به کن فیکون تمام شد. آدم در آفرینش اصل بود و دیگر مخلوقات تبع وی بود، هر چه آفرید از بهر آدم آفرید و آدم را از بهر خود آفرید «خَلَقْتُكَ فَرَدًا لِّفَرْدٍ».

در نهاد آدم دلی می‌باید که مرا شناسد، زبانی می‌باید که مرا ستاید، دیده‌ای می‌باید که مرا ببیند، دستی می‌باید که کاس وصل گیرد، قدمی می‌باید که در راه ما رود. اگر بلحظتی در وجود آرم قدرت خود آشکارا کرده باشم، و اگر سالها در میان آرم حشمت و بزرگی وی پیدا کرده باشم، و ما حشمت دوستان خود آشکارا کردن دوسترا ز آن داریم که قدرت خود نمودن، زهی دولت و کرامت که از درگاه عزت روی به آدم نهاد که او را بصد هزار ناز و اعزاز در راه آورد و طراز راز «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ» بر کسوت دولت او کشید. و خال اقبال «وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» بر رخسار جمال صفوت او زد، و خلعت رفعت «لَمَّا خَلَقْتُ بَيْدِي» در وی پوشید و بمقامیش رسانید که در صف صفوت بر بساط شهود او را شراب محبت داد. وز مناط ثریا تا منقطع ثری امین حشمت اویست و ملائکه ملکوت را سجود او فرمود و آن گه با اینهمه کرامت که با وی کرد حشمت و رتبت و منزلت وی پدید نیامد، تا خطاب «وَ عَصَىٰ آدَمَ» درو پیوست آن گه حشمت وی پیدا شد. زیرا که نواخت در وقت موافقت دلیل کرامت نبود، نواخت در وقت مخالفت دلیل عز و کرامت بود. آدم چون بر تخت جمال و کمال بود، تاج اقبال بر سر و حله کرامت در بر، چه عجب بود گر ملک و فلك او را خدمت کنند؟ عجب آن باشد که در وده زلت افتد و رقم «وَ عَصَىٰ آدَمَ» بر وی کشند و آن گه با عصیان و مخالفت تاج «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» بر سر خود ببند! مردی که عیال دارد و با وی در صحبت است، او نداند که عیال خود را دوست میدارد، زیرا که آن محبت پوشیده نعمت و صحبت است باش تا فراق در میان افتد، آن گه دوستی پدید آید. آدم دوست بود، لکن دوستی وی پوشیده نعمت بهشت بود، زیرا که نه هر کجا نعمت بود آنجا دوستی بود. همه روم پر از نعمت زر و سیم است و آنجا ذره‌ای محبت نه پس چون حجاب بهشت از پیش آدم برخاست، حقیقت محبت آشکارا گشت.

ابلیس آن گه که ابلیس بود، کس ندانست که ابلیس است و نه نیز خود دانست، عابدی و ساجدی می‌نمود، کمر خدمت بسته و چهره بآب موافقت شسته چون پایش بلغزید، پدید آمد که نه دوست است و نه بنده و آدم صفی دوست بود، لکن سر دوستی درستر نعمت بود، چون پایش بلغزید پدید آمد که هم دوست است و هم بنده.

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا براستی که نیکان و نیک مردان فردا در بهشت شراب می‌آشامند از جام لطف، شرابی برنگ کافور، ببوی مشک، شرابی براندازه بایسته، نه از قدر بایست

چیزی کاسته و نه افزونی بسر آمده کاسته و در بایسته، هر دو عیب است و بهشت از عیب رسته. عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا چشمه‌ای از بوم بهشت روان و فرمان بهشتی بدو روان، می‌رانند آن را چنان که می‌خواهند آنجا که خواهند در بالا و در نشیب، بر قصور و غرف، بر فرش و بساط، بر سندس و استبرق روان، دریابنده و رونده و بیجان، نه جامه ازو تر نه او را بر هیچ کدر گذر، چشمها بر هم گشاده، کافور در زنجبیل و زنجبیل در کافور، این از برودت رسته، و آن از حرارت دور هر یکی بر حد اعتدال بداشته، نه مصنوع خلق و نه از خلق دریغ داشته شراب بی کدر شارب بی سکر، ساقی دیده و شراب انس در جام قدس، در مجلس وجود، بر بساط شهود، از دست دوست در عین عیان، بی هیچ زحمت در میان. ای جوانمرد شراب آن شرابست که دست غیب در جام دل ریزد، دیده جان نوش کند:

و اسکر القوم دور کاس و کان سکری من المذیر.

قومی را شراب مست کرد، و مرا دیدار ساقی لا جرم ایشان در آن مستی فانی شدند و من درین مستی باقی.

بزرگی را بخواب نمودند که: معروف کرخی گرد عرش طواف میکرد و ربّ العزّة فریشتگان را میگفت: او را شناسید؟ گفتند: نه گفت: معروف کرخی است، بمهر ما مست شده، تا دیده او بر ما نیاید هشیار نگردد:

آن را که بدوستی ورا مست کنند	عالم همه در همّت وی پست کنند
در دوستیش نیستی هست کنند	آن گه بشراب وصل سرمست کنند

شراب دو است: یکی امروز، یکی فردا: امروز شراب ایناس و فردا شراب کاس امروز شراب از منبع لطف روان، فردا شراب طهور از کف رحمن.

سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا هر کرا امروز شراب محبّت نیست، فردا او را شراب طهور نیست امروز شراب محبّت از کاس معرفت میآشامند و فردا شراب طهور در حضرت ملک غفور می‌نوشند، امروز شراب محبّت در بهشت عرفان، و فردا شراب طهور در بهشت رضوان. بهشت عرفان امروز دل عارفانست، دیوارش ایمان و اسلام و زمینش اخلاص و معرفت، اشجار تسبیح و تهلیل، انهار تقوی و توکل، دور و قصور از علم و زهد، غرفه و منظر از صدق و یقین، رضوانش رضا بقضا هر کرا امروز فردوس دل او آراسته بطاعت و عبادت بود، فردا او را فردوس رضوان بود آن فردوس که دیوار او از سیم و زر، زمین او از یاقوت و زبرجد، تربت از مشک و عنبر، انهار آب و شیر و می و عسل، شراب تسنیم و رحیق و سلسبیل، طعام لحم طیر بر مائده خلد، خدمتکاران ولدان و غلمان غمگسار حورا و عینا، رفیقان حبیب و خلیل، حریفان شهداء و صالحین، صدیق و فاروق و ذو النورین و مرتضی نشستگاه مساکن طیّبه، تکیه‌گاه سرر مرفوعه، تماشاگاه «مَقْعَدِ صِدْق» و حظیره قدس، نظاره گاه جلال و جمال حقّ فردا همه مؤمنان حقّ را به بینند، اما هر یکی بر قدر شناخت خویش بیند اِنَّ اللَّهَ يَتَجَلَّى لِلْمُؤْمِنِينَ عَامَّةً و لابی بکر خاصّة. چون کس را معرفت بو بکر نبود، کس را با او در دیدار شرکت نبود.

پیر طریقت گفت: «در دیدار بانبازی چه لذّت بود؟ مجلسی باید از زحمت اغیار خالی و دوست متجلّی و نگرنده در دیده فانی، آن چشم که درو نگرد هرگز فرا کرده نبود، آن دیده که او را دید بر آن دیده تاش نبود، خوانده او هرگز بدبخت نبود، نزدیک کرده او را در دو گیتی جای نبود. مصحوب او را ببهشت حاجت نبود.

مست او را جز ازو ساقی نبود و سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا.

77- سورة المرسلات- مکیه

النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا (1) بپادهای فرو گشاده پیاپی پیوسته.
فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا (2) خاصه آن باد سخت کشتی شکن.
وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا (3) و بفریشتگان آن کراسه گشایندگان خواندن را.
فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا (4) خاصه ایشان که پیغام خدای بر پیغامبران خدای می‌افکنند میان حق و باطل.
فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا (5) و خاصه آن فریشتگان که قرآن می‌افکنند بر دل و گوش پیغامبران.
عُذْرًا أَوْ نَذْرًا (6) عذر باز نمودن را و آگاه کردن را.
إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعَ (7) که آنچه شما را می‌ترس دهند، بر راستی که بودنی است.
فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ (8) آن گاه که ستارگان روشنایی آن بسترند.
وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ (9) و آن گاه که آسمان بگشایند و بشکافند.
وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّفَتْ (10) و آن گاه که کوه‌ها از بیخ برکنند و بروانند.
وَ إِذَا الرُّسُلُ أَقْنَتْ (11) و آن گاه که پیغامبران را بر هنگامی حاضر کنند.
لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ (12) و چه روز را و هنگام را حاضر کنند.
لِيَوْمِ الْفَصْلِ (13) روز داوری بر گشادن را.
وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ (14) و چه چیز ترا دانا کرد که روز داوری برگشادن چه روزست؟
وَلَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (15) ویل آن روز هر دروغ زن گیران را بآن روز.
أَلَمْ نُهَبِكِ الْأَوَّلِينَ (16) نه پیشینیان را و پدران ایشان را تباه و نیست کردیم و میرانیدیم؟
ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ (17) و آن گاه پسینیان را بمرگ پس ایشان می‌بریم.
كَذَلِكَ نَفْعِلُ بِالْمُجْرِمِينَ (18) هم چنان کنیم با این بدان پس ایشان می‌بریم.
وَلَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (19) ویل آن روز دروغ زن گیران را.
أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (20) نه شما را از آبی ننگین و خوار آفریدیم؟
فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (21) آن آب را آرام دادیم در آرامگاهی نهفت.
إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ (22) تا باندازه‌ای دانسته و هنگامی نامزد کرده.
«فَقَدَرْنَا» اندازه اندازه نهادیم فَنَعَمَ الْفَايُزُونَ (23) نیک مقدر که مائیم.
وَلَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (24) ویل آن روز دروغ زن گیران را.
أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا (25) زمین را نهان دارنده نکردیم، تا می‌پوشد.
أَحْيَاءَ وَ أَمْواتًا (26) زندگان را و مردگان را.
وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ نه در آن کوه‌های بلند گران آفریدیم.
وَ أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا (27) و نه شما را آبی دادیم خوش گوارنده آشامیدنی.
وَلَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (28) ویل آن روز دروغ زن گیران را.
أَنْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (29) روید بآنچه می‌دروغ شمردید.
أَنْطَلِقُوا رَوِيدَ هَيْنَ إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ (30) بسایه سه شاخ.
لَا ظِلِيلٍ وَ نه باز پوشنده و نه خنک و لَا يُغْنِي مِنَ الْهَبِّ (31) و نه باز دارنده تف و زبانه آتش.
إِنَّمَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ (32) می‌اندازد آن زبانه آتش هر برزهای چون کوشکی.
كَأَنَّهُ جِمَالَتُ صَفَرٍ (33) گویی که شتران سیاه‌اند.
وَلَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (34) ویل آن روز دروغ زن گیران را.
هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ (35) آن روزست که هیچکس سخن نگوید.
وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْبُدُونَ (36) و دستوری ندهند ایشان را تا جرم خویش بحجت بپوشند و عذر دهند.
وَلَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (37) ویل آن روز دروغ زن گیران را.

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ اِيشَان رَا گويند اين روز داوری برگشادن است.
 جَمَعْنَاكُمْ وَ الْأَوَّلِينَ (38) شما را با هم آوردیم و ايشان را كه پيش از شما بودند.
 فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا (39) اگر شما را دستانی است؟ بسازيد، يا سازی توانيد؟ با من پيش آريد!
 وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (40) ويل آن روز دروغ زن گيران را.
 إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ (41) پرهيزگاران در سايه هاند پای چشمه ها.
 وَ فَوَاحِشَ مِمَّا يَشْتَهُونَ (42) و ميوه ها از هر چه آرزو كنند.
 كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِخْوِرِيد و مِيشاميد هَنِيئاً بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (43) گوارنده باد و نوش بآن كردار نيكو كه در دنيا مي كرديد.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (44) ما پاداش چنين دهيم نيكوکاران را
 وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (45) ويل آن روز بدروغ زن گيران.
 كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلاً مِخْوِرِيد و برخوردار باشيد روزگاری اندك إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ (46) كه شما بد كردار انيد.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (47) ويل آن روز بدروغ زن گيران
 وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا وَ چون ايشان را گويند: نماز كنيد لا يَرْكَعُونَ نماز نكنند.
 وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (49) ويل آن روز دروغ زن گيران را.
 فَإِنِّي حَدِيثٌ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (50) بكدام سخن پس اين قرآن كه بآن نميگروند بخواهند گرويد؟
النوبة الثانية

اين سوره را دو نام است، سورة المرسلات و سورة العرف. پنجاه آيتست صد و هشتاد و يك كلمت، هشتصد و شانزده حرف جمله به مكه فرو آمد و در مكيات شمرند. عبد الله مسعود گفت: من با رسول خدا (ص) بودم، ليلة الجن كه اين سوره بوى فرو آمد اين عباس گفت: همه سوره مكى است، مگر يك آيت كه به مدينه فرو آمد: وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لا يَرْكَعُونَ. درين سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. و در فضيلت اين سوره ابى بن كعب روايت كند از مصطفى (ص) گفت: هر كه اين سوره برخواند نام او در ديوان مؤمنان نويسند و گويند: اين از مشركان نيست. در روزگار خلافت عمر مردى بيامد از اهل عراق نام او صبيغ و از عمر ذاريات و مرسلات پرسيد.

صبيغ عادت داشت كه پيوسته از اين معضلات آيات پرسيدى، يعنى كه تا مردم در آن فرو مانند. عمر او را درّه زد و گفت: لو وجدتك مخلوقاً لضربت الذى فيه عيناك.
 اگر من ترا سر سترده يافتمى ترا گردن زدمى. عمر اين سخن از بهر آن گفت كه از رسول خدا (ص) شنيده بود در صفت خوارج كه: «سيماهم التلحيق»، گفت: در امت من قومى خوارج برون آيند نشان ايشان آنست كه ميان سر سترده دارند. پس عمر نامه نبشت به ابو موسى اشعري و كان اميرا على العراق كه يك سال اين صبيغ را مهجور داريد، با وى منشينيد و سخن مگويد. پس از يك سال صبيغ توبه كرد و عذر خواست و عمر توبه وى و عذر وى قبول كرد شافعى گفت: حكمى في اهل الكلام حكيم عمر في صبيغ.

وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا سَخَنَ مُتَّصِلٌ اسْتِ وَ مُنْتَظَمٌ تَا: فَأَلْمُتْقِيَاتِ ذِكْرًا، وَ مراد از همه فرشتگانست بقول بعضى مفسران وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا يعنى: الملائكة ترسل بالمعروف و طريق البرّ و محاسن الافعال و مكارم الاخلاق، كقوله عزّ و جلّ: وَ أُمِرَ بِالْعُرْفِ. وَ العرف: بمعنى المعروف و هو المصدر و يسمّى الشئ الحسن عرفاً كما يسمّى الشئ القبيح: نكراً، اى منكراً.
 فَأَلْعَاصِفَاتِ عَصْفًا يعنى: ملائكة العذاب يعصفون بارواح الكفار «عَصْفًا» اى يسرعون بها.
 وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا يعنى: الملائكة تنشر صحائف الوحي على الانبياء و السفارة تنشر المصاحف في السماء من قوله: «كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا».

فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا يعنى: الملائكة تفرق بالوحي بين الحلال و الحرام.
 فَأَلْمُتْقِيَاتِ ذِكْرًا يعنى: الملائكة تلقى الوحي الى الانبياء كقوله: «يُلْقِي الرُّوحُ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» الإلقاء: الإبلاغ و الاعلام. قال الله تعالى: إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا وَ الذّكر هاهنا القرآن. و قال

بعض المفسرين: المراد بالكل الرياح. قالوا: وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا يعنى: الرياح ترسل متتابعة كعرف الديك و كعرف الفرس يتلوا بعضها بعضا لا يخلو الجو من ريح قط و الا كرب الخلق من عاصف او رخاء او نسيم.

فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا هـى الرياح الشديديات الهبوب.
وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا هـى الرياح اللينة، و قيل: هـى الرياح التى يرسلها الله نشرا بين يدي رحمته، و قيل: هـى الرياح التى تنتشر السحاب و تأتى بالمطر.

فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا هـى الرياح تفرق السحاب فتجعله قطعاً و تذهب به.
فَالْمُقَاتِلَ ذِكْرًا هـى الرياح على معنى انه يتعظ بها ذوو الأبصار و يحتمل ان المرسلات عرفاً هـى لسور المنزلة و الآيات و كذا: فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا آيات القرآن تفرق بين الحق و الباطل.

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا اى اعدارا و انذارا. تأويله ارسل الله الملائكة الى الانبياء لاجل الاعذار و الانذار اعدارا من الله الى خلقه لئلا يكون لاحد حجة فيقول: لم يأتني رسول الله (ص) و انذارا من الله لهم من عذابه و انتصبا على المفعول له. قرأ ابو عمرو و حمزة و الكسائي و حفص: «عُذْرًا أَوْ نُذْرًا». بالتخفيف ساكنة الدال. قالوا: لانهما في موضع.

مصدرين و هما الاعذار و الانذار و ليسا بجمع فيثقلان. و قرأ روح عن يعقوب و الوليد عن اهل الشام: بالتثنية و التجريك فيهما. و الباكون بتخفيف الاولى و تثنية الثانية و هما لغتان. عن ابن عباس في قوله عَزَّ وَ جَلَّ عُذْرًا أَوْ نُذْرًا قال: يقول الله عَزَّ وَ جَلَّ يا ابن آدم انما أمرضكم لا ذركم و امحص به ذنوبكم و اكفر به خطاياكم و انا ربكم اعلم ان ذلك المرض يشد عليكم و انا في ذلك معذر اليكم.

انما توعدون لواقع هذا موقع الاقسام الاربعة، اى ما وعدتم من البعث و الحساب لكائن عن قريب ثم بين وقت وقوعه فقال: فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ اى ذهب ضوؤها و محى نورها. و قيل: محيت آثارها كما يحى الكتاب.

وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ اى صدعت و شققت و وقعت فيها الفروج التى نفاها بقولها و مالها من فروج. و قيل: فتحت.

وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ حركت و قلعت من اماكنها و اذهبت بسرعة حتى لا يبقى لها اثر، يقال: انتسفت الشيء اذا اخذته بسرعة.

وَ إِذَا الرُّسُلُ أَقْنَتْ قَرَأ اهل البصرة: وقنت بالواو و قرأ ابو جعفر: بالواو و تخفيف القاف و قرأ الآخرون بالالف و تشديد القاف و هما لغتان و العرب تبدل الالف من الواو و الواو من الالف. يقول وسادة و اسادة و كتاب مورخ و مارخ و قوس مؤثر و مائر و معنى اقنت جمعت لميقات يوم معلوم و هو يوم القيامة ليشهدوا على الامم. و قيل: جعل يوم الفصل لهم وقتا كما قال: ان يوم الفصل ميقاتهم اجمعين، و قيل: ارسلت لاقوات معلومة، علم الله سبحانه، فارسلهم لاقواتهم علم ما علمه و اختاره.

لَا يَوْمَ أَجَلْتْ هذه كلمة تعجيب و تعظيم، يعجب العباد من ذلك اليوم. و معنى «أَجَلْتْ» وقنت، كقوله، عَزَّ وَ جَلَّ: وَ بَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتْ لَنَا ثُمَّ اجاب نفسه فقال: لِيَوْمِ الْفَصْلِ. قال ابن عباس: يوم يفصل الرحمن بين الخلائق و معنى «الْفَصْلِ»: الحكم. و الفصيل: الحاكم، اى يحكم بين المحسن و المسيء و بين الرسل و مكذبيها. و قيل: لَا يَوْمَ أَجَلْتْ اى لاى يوم آخر الرسل و ضرب الاجل لجمعهم لِيَوْمِ الْفَصْلِ اى ليوم القضاء بين الخلق. ثم قال على جهة التهويل و التعظيم لشأن ذلك اليوم.

وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفَصْلِ من اين تعلم كنهه و لم تعهد مثله.

وَيَلُوكَ يَوْمَئِذٍ الْمُكْذِبِينَ هذه الآية تتكرر في هذه السورة عشر مرات و فيها ثلاثة اقوال: احدها ان القرآن عربى و من عادتهم التكرار و الاطناب كما في عادتهم الاختصار و الايجاز. و الثاني ان كل واحدة منها ذكرت عقيب آية غير الاولى فلا يكون مستهجنا و لو لم يكرر كان متوعدا على بعض دون بعض، الثالث ان بسط الكلام في الترغيب و التهريب ادعى الى ادراك البغية من الايجاز و قد يجد كل احد في نفسه من تأثير التكرار بالاخفاء به ثم بعد بدا ايجاب الويل في الآخرة لمن كذب بها بذكر من اهلك من امم الانبياء الاولين كقوم نوح و عاد و ثمود. فقال: أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ الم نمتهم و نستأصلهم بالعقوبة، استفهام في معنى التقرير.

ثُمَّ نُنَبِّئُهُمُ الْآخِرِينَ اى نلحق المتأخرين الذين اهلكوا من بعدهم بهم كقوم ابراهيم و قوم لوط و اصحاب

مدين و آل فرعون و ملائكة ثم توعد المجرمين من امّة محمد (ص) فقال: كَذَلِكَ نَفْعِلُ بِالْمُجْرِمِينَ اى مثل الذى فعلنا بهم نفعل بالمكذّبين من قومك.

وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ اى لمن كذب بالآخرة بعد أن احتجّ عليه في هذه الآية باهلاك الامّة بعد الامّة و أنّهم على اثرهم في الهلاك ان اقاموا على الاشراك و الاشارة بقوله: «يَوْمَئِذٍ» الى وقت اهلاكهم ثم احتجّ عليهم في الآية الأخرى بقوله: أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ اى نطفة ضعيفة. الميم في المهين اصلية و مهانتها قلّتها و خسّتها. و قال فرعون لموسى. هو مهين، اى قليل فقير و كلّ شيء ابتذلته فلم تصنه فقد امتهنته و قالت عائشة: كان رسول الله (ص) في مهنة اهله.

فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ يعنى الرّحم يستقرّ فيه الماء و يتمكّن. و قيل: يتمكّن فيه الولد. إلى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ يعنى: الى وقت خروج الولد و بلوغ حدّ الكمال. و قيل: إلى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ اربعين يوما نطفة، و اربعين يوما علقه كقوله: «و نقرّ في الارحام ما نشاء الى اجل مسمى خلقاً من بعد خلق». فَقَدَرْنَا قَرَأَ اهل المدينة و الكسائي: فَقَدَرْنَا بالتشديد من التقدير و قرأ الآخرون بالتخفيف من القدرة لقوله: فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ. و قيل: معناهما واحد فنعم القادرون، اى فنعم المقدّرون يعنى: تقدير الولد نطفة ثم علقه ثم مضغة ثم عظما و قيل: «فَقَدَرْنَا» من القدرة، اى قدرنا على خلقكم حالا بعد حال و صورة بعد صورة.

و قيل: «فَقَدَرْنَا» «فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ» اى فملكنا فنعم المالكون ثم احتجّ عليهم في الثالثة بقوله: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا اى كُنا و غطاء تضمّ الاحياء على ظهورها و الاموات في بطونها. يقال: كفت الشيء. يكفته اذا ضمّه و جمعه. و في الحديث عن رسول الله (ص): «امرت ان اسجد على سبعة اعضاء و لا اكفت ثوبا و لا شعرا»

و شهد الشّعبي جنازة فسئل عن قوله: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءَ وَ أَمْواتاً فاشار الى البيوت و قال: هذه كفات الاحياء، ثم اشار الى القبور، و قال: هذه كفات الاموات. و في الحديث: «ضمّوا فواشيكم و اكفّوا صبيانكم»

اى ضمّوهم اليكم و اجيفوا الأبواب و اطفئوا المصابيح فإنّ للشيطان خطفة و انتشارا فعلى هذا القول تقدير الآية: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا للخلق أَحْيَاءَ وَ أَمْواتاً فيكون الاحياء و الاموات حالين للخلق. معنى أنست كه: نه ما اين زمين نهان دارنده خلق كرديم، همه را می پوشد، زندگان را و مردگان را. زندگان را مادر است، و مردگان را چادر است، و روا باشد كه احياء و اموات نعت زمين نهند. احياء زمين مأهول است مزروع كه در آن مردم بود و نباتات و درخت، و اموات زمين موات است غيران و بيبابان از خلق تهی و از نباتات و درخت خالی. ميگويد، جلّ جلاله: ما اين زمين را نهان دارنده نكرديم و آن را پاره پاره زنده و مرده نكرديم.

و جَعَلْنَا فِيهَا رَواِسِيَ شامخاتٍ اى جبالا ثوابت طوالا. و رجل شامخ اى متطاول متكبر، قال الشاعر:
أيها الشامخ الذى لا يرام
نحن من طينة عليك السلام.

ولدى الموت تستوى الاقدام وَ أَسْفَيْنَاكُمْ ماءً فُرَاتًا اى جعلناه سقيا لكم و قيل، مكناكم من شربه و سقيه دوابكم و مزارعكم. قال ابن عباس: اصول انهار الارض اربعة: سيحان و الفرات و النيل و جيحان، فسيحان دجله و جيحان نهر بلخ، و هى من الجنة و تتبع في الارض من تحت صخرة عند بيت المقدس. و معنى الفرات: اعذب العذوبة ضدّ الاجاج و كلّ عذب من الماء الفرات.

«وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» بما وعد الله فيها و اخبر عن قدرته عليها. قال الله تعالى: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى و في جميع ما ذكر في الآية دليل على انه قادر عليم و صانع حكيم، لم يخلق الناس عبثا و لم يتركهم سدى و هو كما يبدى يعيد. قوله: «انْطَلِقُوا» القول هاهنا مضمر، اى تقول لهم الخزنة: يا معشر المشركين انطلقوا الى ظل ذي ثلث شعب ما كنتم به تكذبون اى امضوا الى النار التى كنتم تكذبون من اخبركم بها انْطَلِقُوا إلى ظلّ ذي ثلث شعب هذا الظلّ هو اليجموم دخان جهنم يطبق على الخلق. ذي ثلث شعب شعبه عن يمينهم و شعبه عن يسارهم و شعبه من فوقهم، فيحيط بهم كقوله: «أحاط بهم سرادقها». و قيل: «ثلاث شعب» شعبه من النار و شعبه من الدخان و شعبه من الزمهرير. و قيل: يخرج عنق من النار فتتشعب ثلاث شعب اما النور فيقف على رؤس المؤمنين و

الدَّخَانِ يَقِفُ عَلَى رُؤُسِ الْمُنَافِقِينَ وَ اللَّهَبِ الصَّافِي يَقِفُ عَلَى رُؤُسِ الْكَافِرِينَ ثُمَّ وَصَفَ ذَلِكَ ظِلًّا فَقَالَ: «لَا ظِلِيلٌ» أَيْ لَيْسَ فِيهِ بَرْدٌ وَ لَا رَاحَةٌ وَ لَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ أَيْ وَ لَا يَدْفَعُ عَنْهُمْ شَيْئًا مِنْ حَرِّ جَهَنَّمَ. «إِنَّهَا» يَعْنِي: النَّارَ «تَرْمِي بِشَرَرٍ» هِيَ مَا يَتَطَايَرُ مِنَ النَّارِ وَاحِدَتُهَا شَرَرَةٌ «كَالْقَصْرِ» يَعْنِي: كَالْبِنَاءِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْقُصُورِ الْمَبْنِيَّةِ وَ الْحُصُونِ الْعَظِيمَةِ. وَ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبَّاسٍ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنْ قَوْلِهِ: إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ قَالَ: هِيَ الْخَشَبُ الْعِظَامُ الْمُقَطَّعَةُ وَ كُنَّا نَعْمَلُ إِلَى الْخَشَبِ فَنَقْطَعُهَا ثَلَاثَةَ أَذْرَعٍ وَ فَوْقَ ذَلِكَ وَ دُونَهُ نَدْخَرُهَا لِلشَّتَاءِ فَكُنَّا نَسْمِيهَا الْقَصْرَ وَ قَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ وَ الضَّحَّاكُ: هِيَ أَصُولُ النَّخْلِ وَ الشَّجَرِ الْعِظَامُ وَاحِدَتُهَا قَصْرَةٌ مِثْلُ تَمْرَةٍ وَ تَمْرٍ وَ جَمْرَةٍ وَ جَمْرٍ. كَأَنَّهُ جِمَالَتْ وَ قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكَسَائِيَّ وَ حَفَصَ: جِمَالَةٌ عَلَى جَمْعِ جَمَلٍ مِثْلُ حَجَرٍ وَ حَجَارَةٍ. وَ قَرَأَ يَعْقُوبُ بَضْمَ الْجِيمِ بِلَا الْفِ ارَادَ الْأَشْيَاءَ الْعِظَامَ الْمَجْمُوعَةَ الْمُجْمَلَةَ وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ: جِمَالَاتٌ بِالْأَلْفِ وَ كَسَرَ الْجِيمِ عَلَى جَمْعِ الْجَمَالِ وَ هِيَ جَمْعُ الْجَمْعِ. وَ قِيلَ: جَمْعُ جَمَلٍ كَرَجَالَاتٍ جَمْعُ رَجُلٍ قَوْلُهُ: «صَفَرٌ» أَيْ سَوْدٌ، وَ الْعَرَبُ يَسْمَى السَّوْدَ مِنَ الْإِبِلِ صَفْرًا لِأَنَّهُ تَعْلُو سَوَادَهَا صَفْرَةً كَمَا قِيلَ لِبَيْضِ: الطَّبَاءُ أَدَمٌ لِأَنَّهُ بَيَاضُهَا تَعْلُوهُ كِدْرَةٌ. وَ فِي الْخَبَرِ: أَنَّ شَرَرَ نَارِ جَهَنَّمَ سَوْدٌ كَالْقَيْرِ. شَبَّهَ الشَّرَرَ بِالْقَصْرِ وَ بِالْجَمَالِ فِي الْكِبَرِ وَ فِي الْكَثْرَةِ وَ فِي اللَّوْنِ.

وَيَلُ يَوْمِيذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بِمَا ذَكَرْنَاهُ ثُمَّ يَقَالُ لَهُمْ ثَانِيًا. هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطَفُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ مَمْتَدٍّ فِيهِ حَالَاتٌ وَ مَوَاقِفٌ فَيَمَكُونُ مِنَ الْكَلَامِ فِي بَعْضِهَا وَ ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ: «عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ» وَ يَمْنَعُونَ الْكَلَامَ فِي بَعْضِهَا لِقَوْلِهِ: هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطَفُونَ وَ أَضَافَتْهُ إِلَى الْفِعْلِ يَدَلُّ عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ مِنْهُ زَمَانٌ أَوْ سَاعَةٌ كَقَوْلِكَ: أَتَيْكَ يَوْمٌ يَقْدَمُ زَيْدٌ وَ أَمَّا يَقْدَمُ فِي سَاعَةٍ. وَ قِيلَ «لَا يَنْطَفُونَ» أَيْ لَا يَجِدُونَ حُجَّةً يَحْتَجُونَ بِهَا.

وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ أَيْ لَيْسَ لَهُمْ عَذْرٌ فَيُؤْذَنُ لَهُمْ فِي الْإِعْتِذَارِ وَ لَوْ كَانَ لَهُمْ عَذْرٌ لَمْ يَمْنَعُوا. قَالَ الْجَنِيدُ: أَيْ عَذْرٌ لِمَنْ أَعْرَضَ عَنْ مَنَعِهِ وَ كَفَرَ بِإِيَادِيهِ وَ نَعَمِهِ. وَ قِيلَ: الْفَاءُ فِي قَوْلِهِ: «فَيَعْتَذِرُونَ» لَيْسَتْ لِلْجَوَابِ أَمَّا هِيَ عَطْفٌ عَلَى الْجَدِّ فِي قَوْلِهِ: «لَا يَنْطَفُونَ» وَ التَّقْدِيرُ هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطَفُونَ وَ لَا يَعْتَذِرُونَ. وَيَلُ يَوْمِيذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بِحُجَجِ اللَّهِ ثُمَّ يَقَالُ لَهُمْ ثَالِثًا: هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ أَيْ هَذَا يَوْمُ الْجَزَاءِ وَ يَوْمُ الْفَصْلِ بَيْنَ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَيَبْعَثُ فَرِيقٌ إِلَى الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ إِلَى النَّارِ، جَمْعَانِ فِيهِ وَ الْأَوَّلِينَ مِنَ الْأَمَمِ الْمَاضِيَةِ. فَإِنَّ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا أَيْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ حِيلَةٌ إِلَى التَّخْلُصِ مِنْ حَكْمِي فَاحْتَالُوا لِنَفْسِكُمْ وَ تَخَلَّصُوا مِنْ حَكْمِي لَوْ قُدْرَتُمْ، يَعْنِي: إِنْ قُدْرَتُمْ عَلَى مَا كُنْتُمْ تَفْعَلُونَهُ قَبْلَ مِنَ الْعِنَادِ لِرُسُلِي وَ التَّكْذِيبِ بِآيَاتِي وَ تَرَكِ الْأَصْغَاءَ إِلَى قَوْلِي: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا الْآيَةَ فَافْعَلُوا ثُمَّ قَالَ: وَيَلُ يَوْمِيذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بِهَذِهِ الْآيَةِ وَ مَضْمُونِهَا وَ مَعْنَاهَا.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ أَيْ ظِلَالِ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ وَ عُيُونٍ تَفْجَرُ مِنْهَا أَنْهَارُ الْجَنَّةِ. وَ فَوَاكِهُ مِمَّا يَشْتَهُونَ لَذِيذَةً مَشْتَهَاةً يَقَالُ لَهُمْ: كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا لَا يَشُوبُهُ مَكْرُوهٌ وَ لَا يَنْقَطِعُ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فِي الدُّنْيَا بَطَاعَتِي.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ أَيْ نُنِيبُ الَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي تَصْدِيقِهِمْ رَسُولِي. وَيَلُ يَوْمِيذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بِمَا ذَكَرْنَا ثُمَّ خَاطَبَ فِي عَصْرِ النَّبِيِّ (ص) مِنَ الْمُشْرِكِينَ مَبَالِغَةً فِي زَجْرِهِمْ وَ أَنَّهُمْ فِي إِثَارِهِمُ الْعَاجِلَةَ الْفَانِيَةَ عَلَى الْأَجَلَةِ الْبَاقِيَةِ مِنْ جُمْلَةِ الْمَجْرِمِينَ الَّذِينَ قَالَ فِيهِمْ عِنْدَ مَفْتَتِحِ هَذِهِ الْآيَةِ كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ فَرَجَعَ آخِرُ الْكَلَامِ إِلَى أَوَّلِهِ فَقَالَ: كُلُوا وَ تَمَنَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ أَيْ عِشُوا فِي الدُّنْيَا مَتَمَتِّعِينَ مَسْرُورِينَ أَيَّامًا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ وَ عَاقِبَةُ الْمَجْرِمِينَ النَّارُ. وَيَلُ يَوْمِيذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بِمَا أَعْدَدْنَاهُ لِلْكَفَّارِ مِنَ الْعَذَابِ الْإِلِيمِ.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ كَانُوا فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَسْجُدُونَ لِلْأَصْنَامِ وَ لَا يَرْكَعُونَ لَهَا فَصَارَ الرُّكُوعُ مِنْ أَعْلَامِ صَلَاةِ الْمُسْلِمِينَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ مِقَاتِلٌ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي بَنِي ثَقِيفٍ حِينَ أَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِالصَّلَاةِ فَقَالُوا: لَا نَنْحَنِي فَإِنَّهُ مُسَبَّةٌ عَلَيْنَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَيْسَ فِيهِ رُكُوعٌ وَ لَا سُجُودٌ».

وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هَذَا فِي الْقِيَامَةِ، يَقَالُ لَهُمْ: «ارْكَعُوا» فَلَا يَسْتَطِيعُونَ كَمَا يَدْعُونَ إِلَى السَّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ.

وَيَلُ يَوْمِيذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بِالصَّلَاةِ وَ وَجُوبِهَا.

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ فَبِأَيِّ كِتَابٍ، و بای خطاب، و بای کلام بعد القرآن یصدّقون و قد أبوا الايمان بالقرآن مع كونه معجزاً قاطعاً لا عذارهم و الله اعلم بالمراد.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بسم الله كلمة من ذكرها نال في الدنيا و العقبى بهجته و من عرفها بذل في طلبه مهجته. كلمة اذا استولت على قلب عطّلتها عن كلّ شغل و اذا واطب على ذكرها عبد آمنته من كلّ هول. بنام او كه بر پادشاهان پادشاه است و پادشاهی وی نه بحشم و سپاهست، دوربین و نزدیک دان و از نهان آگاهست. بینا بهر چیز، دانا بهر کار، و آگاه بهر گاه است؟ چه بانگ بلند او را، چه سرّ دل چه روز روشن، چه شب سیاهست. بنام او كه از لطف اوست كه بمشتاق خود مشتاق است، و از نيك خدایی اوست كش بار هی خود عهد و میثاق است:

آب و گل را زهره مهر تو کی بودی هم بلطف خود نکردی در ازلشان
اگر اختیار؟!

اگر نه بلطف او بودی، كه یارستی كه ذكر او بخواب اندر بدیدن؟ و نه عنایت او بودی، كرا بودی بحضرت او رسیدن؟

پیر طریقت گفت در مناجات خویش: «الهی کدام زبان بستایش تو رسد؟ کدام خرد صفت تو برتابد؟ کدام شكر با نیکو کاری تو برابر آید؟ کدام بنده بگزارد عبادت تو رسد؟ الهی از ما هر كرا بینی همه معیوب بینی، هر كردار كه بینی همه با تقصیر بینی، با این همه نه باران بر می باز ایستد، نه جز گل كرم می‌روید. چون با دشمن با سخط بچندین بری، پس سود پسندیدگان را چه اندازه و آئین محبان را چه پایان؟

مقام عارفان را چه حد؟ و شادی دوستان را چه کران؟

و الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ تَعَالَتْ صِفَاتُهُ دَرِين آیات خود را بتوانایی و دانایی و مهربانی بخلق تعریف میکند و منتهای خود در کفایت خود بر ایشان می‌پیدا کند. حجت خود بر دشمن آشکارا می‌کند و دوستان را نيك خدایی خود بیان میکند، تا نه دوست را ریبت ماند، نه دشمن را معذرت.

و الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا رَبِّ الْعَالَمِينَ عُرْفًا تعالی و تقدّس سوگند یاد میکند بچهار باد مختلف بطبعهای مختلف، از مخارج مختلف: یکی مرسلات، دیگر عاصفات، سوم ناشرات، چهارم فارقات. یکی گرم و نرم فصل بهار را، سبز گردانیدن باغها را، نشاط دادن درختان را، آراستن دشت و کوه را، آشکارا کردن نهانیهای زمین را، پیدا کردن قدرت و توانایی خود را. دیگر عاصفات، بطبع گرم و خشك، فصل تابستان را، زمین خشك گردانیدن را، میوه پختن و غله رسانیدن را، عاهت و آفت زمین سوختن را رنگها بنبات و میوه سپردن را، عزت و قدرت خود آشکارا کردن را. سوم ناشرات است سرد و نرم، فصل خریف را، سموم از هوا شستن را، و طبع زمستانی برفق با تابستان آمیختن را، و طبع تابستان بلطف با طبع زمستان پیوستن را. چهارم فارقاتست، بطبع سرد و خشك فصل زمستان را، دهان زمین باز گشادن را، و عفونت از خاک بر گرفتن را، و خزائن درختان مهر کردن را، و تف از پوست آدمی بیابتن او گردانیدن را، قدرت و عزت خود با خلق نمودن را. این چهار باد است جهان، از چهار روی جهان، در يك سرای نهان. فرو میگشاید جوق جوق، می‌فزاید موج موج، نه پیدا كه از كجا در رسید، چون فرو نشست «3» برسید، نرم تر از آب، گرم تر از آتش، سخت تر از سنگ، بی لون و بی بوی و بی درنگ، برخاسته مكتوم و آرمیده معدوم.

و از این عجب تر آن دو باد است كه از بینی و لب خیزد، گاه سرد و گاه گرم.

بر اندازه میراند، گرم سرد میگرداند، و سرد گرم، تر خشك میکند و خشك تر، نرم سخت میسازد و سخت نرم، عزت خود آشکارا میکند و قدرت خود مینماید. مؤمنان و موحّدان كه در ازل ایشان را رقم سعادت كشیده‌اند، و در سرای محبت ایشان را بار داده‌اند، و حیات طیبیه تحفه روزگار ایشان گردانیده‌اند كه: «فَلْنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» چون درین آیات و رایات قدرت تأمل كنند و عجائب حكمت و لطائف نعمت ببینند، بهار توحید از دلای ایشان سر بر زند، درخت معرفت ببار آید، سایه انس افكند،

چشمه حکمت گشاید، نرگس خلوت روید، یاسمن شوق بر دهد. اینست که ربّ العالمین گفت: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ، الْيَوْمَ فِي ظِلَالِ التَّوْحِيدِ، وَ غَدَا فِي ظِلَالِ حَسَنِ الْمَزِيدِ الْيَوْمَ فِي ظِلَالِ الْمَعَارِفِ، وَ غَدَا فِي ظِلَالِ اللَّطَائِفِ، الْيَوْمَ فِي ظِلَالِ التَّعْرِيفِ وَ غَدَا فِي ظِلَالِ التَّشْرِيفِ، يُقَالُ لَهُمْ: كُلُّوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ الْيَوْمَ يَشْرَبُونَ عَلَى ذِكْرِهِ وَ غَدَا يَشْرَبُونَ عَلَى مَحَبَّتِهِ وَ غَدَا يَشْرَبُونَ عَلَى مَشَاهِدَتِهِ. بجلال عزّ بار خدا که در خاصگیان او دل هست که در روزی سیصد و شصت بار از آن دل چنین بهاری با حضرت برند که بویی از آن دل بآفرینش ندهد و لهذا

يقول الحقّ جلّ جلاله: اولیائی فی قیابی لا یعرفهم غیری

یکی از ایشان شیخ بسطام است، قدّس روحه. شبی در مناجات بود، جهانی دید آرمیده مهتاب روشن می‌تافت و ستارگان می‌رخشیدند، سکونی و آرامی در عالم افتاده نه از کس آوازی، نه از هیچ گوشه رازی و نیازی، با خود گفت: دریغا در گاهی بدین بزرگواری و چنین خالی؟ از غیب ندایی شنید که: ای بایزید تو پنداری که خالی است، پرده از گوشت برگرفتند، گوش فرا دار تا ناله سوختگان و زارندگان شنوی. بو یزید گفت: چهار گوشه عالم پیش من نهادند و از هر گوشه‌ای ناله‌ای شنیدم، از هر زاویه‌ای سوزی و نیازی و از هر طرفی دردی و گدازی، همه جهان ناله آواهان گرفته و از زمین تا باسمان یا ربها روان گشته. بو یزید خود را در جنب ایشان ناچیز دید، چون قطره‌ای در دریایی یا ذره‌ای در هوایی. زبان حسرت و حیرت بگشاد، گفت: خداوندا در دریای شوق تو بسی غرق شدگانند، در بادیه ارادت تو بسی متحیرانند، بر درگاه جلال تو بسی کشتگان‌اند، بر امید وصال تو بسی دلشدگانند، نه هیچ طالب را آرام و نه هیچ قاصد را رسیدن بکام. پیر طریقت اینجا سخی نغز گفته، بزبان انکسار، بنعت افتقار، لایق حال.

میگوید: الهی این سوز ما امروز درد آمیزست، نه طاقت بسر بردن نه جای گریز است. الهی این چه تیغ است که چنین تیزست؟ نه جای آرام و نه روی پرهیزست! الهی هر کس بر چیزی و من ندانم بر چه‌ام؟! بیم آنست که کی پدید آید که من کیم! الهی کان حسرت است این تن من، مایه درد و غم است این دل من، می‌نیارم گفت کین همه چرا بهره من، نه دست رسد مرا بر معدن چاره من.